

ستقبال با شکوه از رژیم جمهوری

در سراسر کشور

مردانیکه با حادثه زندگی میکنند



Ketabton.com

فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در

خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
 یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
 یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صبحی را برایتان نگه داشته شمارا فرحت میبخشد.
 یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
 یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

عراق و افغانستان

شاهلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
موقعه شاهلی الجواری وزیر معارف عراق
و همرا هانش را بحضور پذیرفتند



رئیس دولت و صدراعظم، وزیر معارف عراق را بحضور پذیرفتند

معیت وزیر معارف عراق و سفیر کبیر آن کشور در کابل نیز حاضر بودند .
داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق در راس یک هیات حسن نیت وارد کابل شده در میدان هوایی بین المللی از طرف داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف بعضی از مامورین عالی رتبه وزارت امور خارجه سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت کبیرای عراق پذیرائی گردید .

هیات حامل پیامی از جانب شاهلی حسن البکر رئیس جمهور عراق عنوانی بنا غلشی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بود .
اعضای هیات عبارت بودند از بنا غلی فخری القیسی مدیر عمومی اطلاعات و روبا بط عامه و شاهلی محمد قاسم خلیل عضو ریاست تشریفات وزارت خارجه عراق .

بعضی از اراکین وزارت های خارجه معارف اطلاعات و کلتور و سفیر کبیر عراق مقیم کابل اشتراک و زبیده بودند .
طبق یک خبر دیگر هیات حسن نیت عراق ساعت شش و نیم بکنشبه ۱۴ اسد بانهاغلی وحیدالله معین سیاسی وزارت خارجه در آن وزارت ملاقات تعارفی بعمل آورد .
داکتر احمد عدالستار الجواری وزیر معارف عراق ساعت چهار بعد از ظهر ۱۴ اسد باداکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف در عمارت آن وزارت ملاقات نمود .

طی این ملاقات در باره امکانات تبادل استادان و محصلین تشدید روابط در شقوق فرهنگی بین دو کشور تعاطی افکار صورت گرفت .
درین موقع معین اول وزارت معارف ذوات

کرده است که با دولت جمهوری افغانستان هر نوع مساعدت بعمل آورد .
در پیام اظهار امید شده است که روابط دوستی و برادری بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری عراق تقویت و توسعه مزید یابد .

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف به انتشار شاهلی احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق و همرا هانش ساعت هشت و نیم شب ۱۴ اسد دعوتی در هوشل باغ بالاترتیب داده بود که در آن پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور شاهلی سیدوحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه معین های وزارت معارف رئیس پوهنتون کابل

شاهلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت هفت شب ۱۴ اسد دکتور احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق را که در راس یک هیات حسن نیت به کابل آمده است با همرا هانش بحضور پذیرفتند .

درین موقع شاهلی الجواری پیام شاهلی حسن البکر رئیس جمهور دولت عراق را به شاهلی محمد داؤد تقدیم نمود .

درین پیام اظهار آرزو مندی شده که رژیم جمهوری افغانستان تحت قیادت شاهلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به موفقیت های مزیدی نایل آید و برای مردم افغانستان تمنای سعادت بعمل آمده است .
همچنان دولت جمهوری عراق اظهار آمادگی

داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق که در راس یک هیات حسن نیت آن کشور به کابل آمده بود صبح رو زشنبه ۱۶ اسد عازم کشورش گردید .

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف بعضی از مامورین وزارت امور خارجه و سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت کبیرای عراق در کابل در میدان هوایی بین المللی با هیات وداع کرد .

در عکس :

وزیر معارف عراق در میدان هوایی بین المللی کابل حین وداع با وزیر معارف افغانستان
عکاسی مستمندی



کمیته مرکزی جمهوری افغانستان فیصله نمود که:

تمام خرد رضا بطان به رتبه دریم بریدن ترفیع نمایند

و برای همه صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود

کابل ۱۴ ساسد ب.

نظر به احساسات نیک و پشتیبان اردوی افغانستان از نظام جمهوریت تحت قیادت بیاعلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان کمیته مرکزی تشکیل جمله داده و فیصله نمود که تمام خرد رضا بطان به رتبه دریم بریدن ترفیع نموده و برای همه صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود.

سفیر برتانیای علاقمندی حکومتش را در بهتری

تبلیغات در مورد رژیم جمهوری افغانستان ابراز کرد

بیاعلی جان در ینکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ضمن ملاقات تعارفی با پوهاند اکثر نوین وزیر اطلاعات و کلتور که به ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز چهارشنبه در اتاق کارش بعمل آورد خواهش و اظهار امیدواری نمود که روابط فرهنگی و کلتوری بین جمهوریت افغانستان و دولت برتانیه بیش از پیش توسعه یابد.

سفیر برتانیه طی این ملاقات از علاقمندی حکومت خود مبنی بر سببگیری برتانیه در بعضی از پروژه های کلتوری باستان شناسی و وسایل اطلاعات عامه با افغانستان اظهار نمود.

کسانیکه مستخدمین واجبران رسمی را به کارهای شخصی میگذارند تحت تعقیب عدلی قرار میگیرند.

کسانیکه از مستخدمین واجبران رسمی برای امور شخصی استفاده میکنند مورد تعقیب عدلی قرار میگیرند.

یک منبع قوما ندانی امنیه کا بل گفت مستخدمین واجبران دواير ومو سسات برای اجرای وظایف مشخص تعیین گردیده و هر کدام مکلف هستند وظایف محوله را به وجه احسن انجام بدهند.

کسانیکه پیاده ها - آشیخها - خانها - سادات - درباران و غیره اجبران را برای اجرای امور شخصی به منازل و ملکیت های خود اعزام میدارند در هنگام تغلف ورزی از مقررات موضوعه مورد باز خواست قانونی قرار میگیرند

وی همچنان علاقمندی حکومت برتانیه را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری و جمهوریت افغانستان در مطبوعات برتانیه ابراز کرد. همچنان بیاعلی کی ال مهتاسا سفیر کبیر هند در کابل با پوهاند اکثر نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی بعمل آورد

سفیر هند ضمن این ملاقات از روابط دوستانه و عنعنوی افغانستان و هند یاد آور شده و آمادگی حکومت خویش را برای کمک و سببگیری در پروژه های وسایل اطلاعات عامه ، آرت ، هنر و کلتور اظهار نمود.



در این دو عکس پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور در هنگام ملاقات با سفیر کبیر انگلستان و کی ال مهتاسا سفیر کبیر هندوستان می بینید

پایان دادن به تعارفات معنی درک رسالت تاریخی را برای هموطنان ما دارد

کابل: رئیس دولت جمهوری افغانستان و همه اعضای حکومت از احساسات نیک و تبریکات صمیمانه هموطنان عزیز اعم از مامورین دولتی، محصلان پوهنتون، شاگردان معارف و عموم مردم کشور اظهار امتنان نموده و متوقعند برای اینکه رکود و در اجرای امور صورت نگردد بعد از یس از تعارفات شان که البته خیلی قابل قدر است در اوقات رسمی صرف نظر نمایند.

یقیناً پایان دادن باین تعارفات معنی آنرا دارد که همه هموطنان مادر بطن محبت حساس که کشور ما محتاج کار پیگیر و مداوم است رسالت تاریخی خود را فراموش نکرده و وظایف خود را به درستی و نیکوئی انجام دهند.

دزابل او پروان په ولا یتو کښی د جمهوریت جشن جوړ شو

کښی دنوی نظام د نمانځنی په ویاړ ترانسې ولوستلی شوی او ملی اتونو بی و اوچول دیوبل خبر له مخی د پروان ولایت د شیخ علی د علاق د اری خلکو دیوبی غونډی په ترڅ کښی په هیواد کښی د جمهوریت نظام مینځ ته راتگ د طلائی دوری پیل وگاڼه.

د شیخ علی خلکو دنوی نظام دینګو په باره کښی خپل ملاتړ څرګند کړ او دغه رژیم د هغونو د ترسره کیدو په لاره کښی کښی د هیواد د ځوانانو متورینو او پوهو کسانو مرستی او همکاری هیله وکړه.

خدمتونه په قدر دانی سره یاد کړل او هغه ئی دیوبل هیواد د خلکو دارای مظهر وګڼل دوی د تل لپاره د جمهوریت نظام سر لوی دی ښاغلی محمد داؤد تر قیادت لاندی و غوښتله دباختر نماینده داهم وویل چه په دغه جشن

دزابل ولایت دنبا جوی دولسو لی خلکو په افغانستان کښی د جمهوریت د جوړیدو جشن جوړ کړی وو به هغه ټولنه کښی چه بدغی ولسوالی کښی شوی وه دزابل والی مامورینو زده کونکو عالمانو فضلا نواو د دغی ولسوالی خلکو برخه اخیستی وه.

خلکو د جنگاښی ۲۶ ټیټی دیوتو دهر کلی دونه او په کولو دشعر ونو په ولوستلو د ملی اتونو په اجرا کولو او ژوند دی وی د جمهوریت موسس ښاغلی محمد داؤد مترقی دی وی گران افغانستان تل دیوی جمهوریت او آزاد دیوی پښتونستان په شعار ونوسره وکړ دزابل والی د ټولنی په پای کښی دغی ولسوالی د خلکو تاوده احساسات وستا یل او لوی خدای نه ئی زموږ د ملی قاید ښاغلی محمد داؤد په لاریو دنه گران افغانستان د ترقی اونمکری هیله وکړه.

دپوهنی شاگردانو د جمهوریت د ټینګښت په لاره کښی د ځوانانو یو والی څرګند کړ او د جمهوریت مقصد ونود پرمختگ دپاره بی هر ډول ایشار او سر بنسټنه څرګند کړه دغه راز د جبل الاسراج ولسوالی دپوهنی د شاگردانو تربیوی هیات او خلکو د جمهوریت د نظام د ټینګیدو په ویاړ جشن جوړ کړه.

له پروان نه دباختر خبریال خبر ورکوی چه به دغه جشن کښی ښوونکو عالمانسو لیکوالو او دپوهنی شاگردانو دنوی رژیم دبر یالیتوب په باره کښی دونه او شاعر ونوی په ترڅ کښی د جمهوریت نظام د جوړونکی

دهرات خلکو جمهوریت دخیریلو تود هرکلی وکړ.

دهرات د ښار خلکو د جمهوریت دورخیایی ډیر ښه هرکلی وکړ.

دغه ورځپاڼه چه د جمهوریت دموسس او د هیواد دگران مشر ښاغلی محمد داؤد په هرات کښی د باختر آژانس خیریالی چه په افغانستان کښی د جمهوریت نظام له لومړیو ښیو نه ددغه لوی سیاسی واجتماعی بدلون په مناسبت دهغه ولایت د خلکو تاوده احساسات په خپلو سترگو لیدلی زیاتوی چه دهرات خلکو د هیواد دغه نوی نظام دبر تود هرکلی کړی او دنوی رژیم د هغونو دپوره کولو په لاره کښی بی هر ډول همکاری له پاره خپله تیاری ښودلی ده.

در ایفجران و تیمروز نظام جمهوریت با مراسم باشکوهی تجلیل شد.

شپږ یان ایفجران روز شنبه نظام جمهوریت را با مراسم شانداری تجلیل نمودند.

در این مراسم شاگردان معارف صاحب امتصیان پولیس وزاندارم مامورین و جمعیت کثیری از اهالی بانعمه های زنده بان محمد داؤد زعیم محبوب کشور و پابنده باد نظام نوین افغانستان از رویکار آمدن رژیم جمهوریت در کشور حمایت و پشتیبانی نمودند.

طبق اطلاع خبر نگار باختر از ولایت غور نویسندگان و فضلا طی بیاتیه هاو اشعار استقبالیه رویکار آمدن نظام جمهوریت را مبین آرزو هاو تمنیات قاطبه افراد کشور خواندند.

همچنان جشنهای شادمانی بمناسبت تاسیس جمهوریت در ولسوالی های اصل ججا نسور کنگ و چار برجک ولایت تیمروز و زر نسج مرکز آن ولایت روز شنبه بر گزار شد در این جشنها جوانان نویسندگان و شعرا و راجع به بزرگداشت جمهوریت مقالات و اشعار شانرا قرائت نموده هر نوع آمارگی خود را در تحکیم رژیم جمهوری ابراز کردند.

در این محافل هزاران نفر از اهالی اشتراک داشته و جمهوریت رامظهر اراده مردم خوانده و سپهگیری همگانی را برای پیشبرد ریفورهای بنیادی آن تقاضا کردند.

در این جشنها اتن های ملی اجرا گردید و شعار های زنده باد افغانستان و پابنده باد جمهوریت از طرف مردم داده میشد.

تا کنون ۵۴ کشور جمهوریت افغانستان را برسمیت شناخته اند

شماره	نام کشور	تاریخ شناسایی
۱-	اتحاد شوروی	۲۸-سرطان
۲-	چکوسلواکیا	۲۸-سرطان
۳-	هند	۲۹-سرطان
۴-	جمهوریت اتحادی المان	۲۹-سرطان
۵-	ایران	۳۰-سرطان
۶-	جمهوریت مردم مغلستان	۳۰-سرطان
۷-	جمهوریت دموکراتیک المان	۳۰-سرطان
۸-	اتریش	۳۰-سرطان
۹-	ایالات متحده امریکا	۳۱-سرطان
۱۰-	بریتانیا	۳۱-سرطان
۱۱-	پاکستان	۳۱-سرطان
۱۲-	بنگله دیش	۳۱-سرطان
۱۳-	ترکیه	۳۱-سرطان
۱۴-	بلغاریا	۳۱-سرطان
۱۵-	فرانسه	اول اسد
۱۶-	یوگوسلاویا	اول اسد
۱۷-	پولند	اول اسد
۱۸-	عراق	اول اسد
۱۹-	جمهوریت دموکراتیک کوریا	۳۱-اسد
۲۰-	استرالیا	چار اسد
۲۱-	جمهوریت عربی مصر	۴-اسد
۲۲-	هنګری	پنج اسد
۲۳-	سویدن	پنج اسد
۲۴-	جاپان	پنج اسد
۲۵-	ایتالیا	پنج اسد
۲۶-	جمهوریت عربی یمن	شش اسد
۲۷-	الجزایر	شش اسد
۲۸-	جمهوریت مردم چین	شش اسد
۲۹-	جمهوریت سوسیالیستی رومانیاشش اسد	شش اسد
۳۰-	کیمیا	شش اسد
۳۱-	سوریه	هفت - اسد
۳۲-	ارجنتاین	هفت - اسد
۳۳-	۳ دنمارک	هفت - اسد
۳۴-	موریتانیا	هفت - اسد
۳۵-	سوئیس	هفت - اسد
۳۶-	یوگندا	هفت - اسد
۳۷-	کانادا	هفت - اسد
۳۸-	۳۸-سپیلون	هشت اسد
۳۹-	سوئیس	هشت اسد
۴۰-	کویت	نه اسد
۴۱-	اتحادیه امارات عربی	نه اسد
۴۲-	حکومت مؤقتی انقلابی ویتنام جنوبی	۹-اسد
۴۳-	تونس	۱۱ - اسد
۴۴-	سینګال	۱۱ - اسد
۴۵-	چلی	۱۳-اسد
۴۶-	جمهوریت دیموکراتیک ویتنام	۱۳-اسد
۴۷-	نیپال	۱۳-اسد
۴۸-	اندونزی	۱۵-اسد
۴۹-	مالدیو	۱۵-اسد
۵۰-	بلجیم	۱۷-اسد
۵۱-	فنلند	۱۸-اسد
۵۲-	همبانه	۲۱-اسد
۵۳-	جمهوریت دیموکراتیک یمن	۲۲-اسد
۵۴-	جبهه اتحاد ملی کمبودیا	۲۲-اسد

افغانهای مقیم عراق جمهوریت را مقدسه سعادت خواندند

خواندند

قرار يك خبر دیگر یکعده از علما و مجتهدین افغان مقیم کربلا و نجف طرمعروضه بحضور ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم پس از تقدیم تبریکات خون اظهار داشته اند که خبر مسرت بخش اقدام ایشان برای تاسیس نظام جدید از طرف تمام طلاب علوم اسلامی و سایر افغانی ساکن عراق باشادمانی زاید الو صغسی استقبال گردیده است.

در این معروضه اضافه شده که همه افغانهای مقیم عراق باخلوص نیت از خداوند متعال تقویت نظام نوین را در خدمت دین مقدس اسلام و ملت غیور افغان التجانمودند.

بنا سبت تاسیس رژیم جمهوریت در افغانستان در بغداد محفلی دایر شده بود که در آن علما خطبا مدرسین و سایر افغان های مقیم حصص مختلف عراق مخصوصا نجف و کربلا اشتراک ورزیده بودند در این محفل سخنرانی های مبسوطی در اطراف رژیم نوین و مقارنت آن با اساسات دین مبیین اسلام و عنعنات ملی و تاریخی مردم افغانستان و تأمین منافع و مصالح مردم افغانستان بعمل آمد.

نمایند دباختر اطلاع میدهد که در این محفل افغانهای مقیم عراق تاسیس جمهوریت را در افغانستان مقدسه سعادت خواندند که در انتظار آن بودند.

رسالت تاریخی ما در قبال نظام نوین

«خیال غیر کم شدیاریم از در بر حجاب آمد»
«برو ای سایه اکنون بر سر من آفتاب آمد»
«ابو المعانی بیدل»

از صبحگاهیکه آفتاب جمهوری در افق کشور ما درخشان و بیکر این مرز و بوم را در پرتو انوار زرین خویش روشن کرد، رسالت تاریخی ما را نیز در جهت پیروزی نظام جمهوری، استقرار و باقی آن و اعماق افغانستان نوین سنگین تر ساخت زیرا تحقق آزادی و انبساط عالی انقلاب ما بحیث غایب نظام نوین امریست که الزاماً نیازمند فداکاری و ایثار همگانی کافه مردم افغانستان میباشد.

همانطوریکه در تاریخ پنج هزار ساله اجتماعی و سیاسی افغانستان افتخار کشودن باب نویسی را داریم بهمان مقیاس در اعماق مردم جامعه خویش در پرتو ارزش ها و

آرمانهای عالی جمهوری رسالت سنگین و پر مسئولیتی را بعهده داریم. ما وظیفه داریم تا نظامی را که پدید آورده ایم بیروبریم، رشد دهیم و بموفقیت برسانیم. توفیق ما در ایفای مسؤلیت ها نیکه عبارت از عنا صر متشکله رسالت تاریخی ما هستند مو قوف به احساس عمیق پشتکار ایثار و چشم پوشی از منافع شخصی بخاطر منافع اجتماعی ماست.

مبارزه با مفسد اجتماعی، بیرو کراسی و منفعت جو یی که از عوامل عمده عقب ماندگی هستند باید در طلیعه مبارزات ما قرار بگیرد و بطوریکه درین مدت کوتاه استقرار رژیم جمهوری دیده شد به پیروی از منویات مؤسس جمهوری این مبارزه و این جهاد عملاء آغاز گردیده است.

این جهاد مقدس ملی که با قیام تاریخی ۲۶ سرطان فرزندان شجاع و دلیر افغانستان شروع شد تصدیق میمونی برای آغاز مساعی و آرزو مندیهاییست که در فرجام سایه رستگاری مردم ما، کامیابی نظام ما و ترقی کشور ماست و باید تمام افراد این کشور در این جهت رسالت تاریخی خویش را صمیمانه انجام دهند. چنانکه مؤسس برو منجمدوری شایع محمد داؤد در اعلامیه را دیو نسی تأسیس جمهوری افغانستان با صدا یی رسا و منطقی استوار این صلابت عام را بسایین عبارت بیان کردند که منبع الهام تمام وطنپرستان است:

«... چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقه جوان کشور از تمیاتی قلبی همه ماست و بدر یافتن آن امید قوی داریم.»

در بنیتهای خدمات مکافات

جمهوری نظام به ینگیدو سره، افغانستان د خلکو به تیره بیا د صدیقو خدمتکارانود ژوندانه دسوی دښه کولو او په هیواد کښی د اجتماعی او اقتصادی اصلاحاتو راوستلو دپاره د تیرو دریو هفتو په ترڅ کښی یو شمیر مثبت او گټور تصمیمونه و نیول شول چه تطبیق به یی په رښتیا سره د ټولنی دخیر او ښیگنی د تامین اود خینو نیمگړ تیاؤ له منځه وړلوی. د دریم بریدمنی رښی ته دوو ضابطانوسو تر فیج او د جنرالی له رښی نه ښکته، د اردو ټولو منصبیدا راتو ته دریو کال قدم ورکول، هغه فیصله ده چه د افغانستان د جمهوری دولت درتیس اود نوی نظام د مؤسس ښاغلی محمد داؤد تر قیادت لاندی د جمهورییت د نظام سرمد افغانستان د اردو دملاتر له مخی د مرکزی کمیته له خوا شویده او د جمهوری نظام په سیوری کښی د اساسی او بنیادی اصلاحاتو د راوستلو یو غټ مثال بلل کیری.

د فیصله په حقیقت کښی د افغانستان د ژبه وور او با شهادته اردو د هغو سپرمانیو اوسر ښندنو او ملاتر مکافات دی چه د جنگاښی د ۳۶ ښی د تاریخی ورځی په لمر څرک کښی ښودلی او عملاً ثابت کیری اوتر دی وروسته به هم دنوی نظام د مؤسس اود افغانستان دنومیالی ملی قاید په مشری د جمهورییت مشعل روښانه وساتی اود هیواد د ناموس څارنه او پساته وکیری.

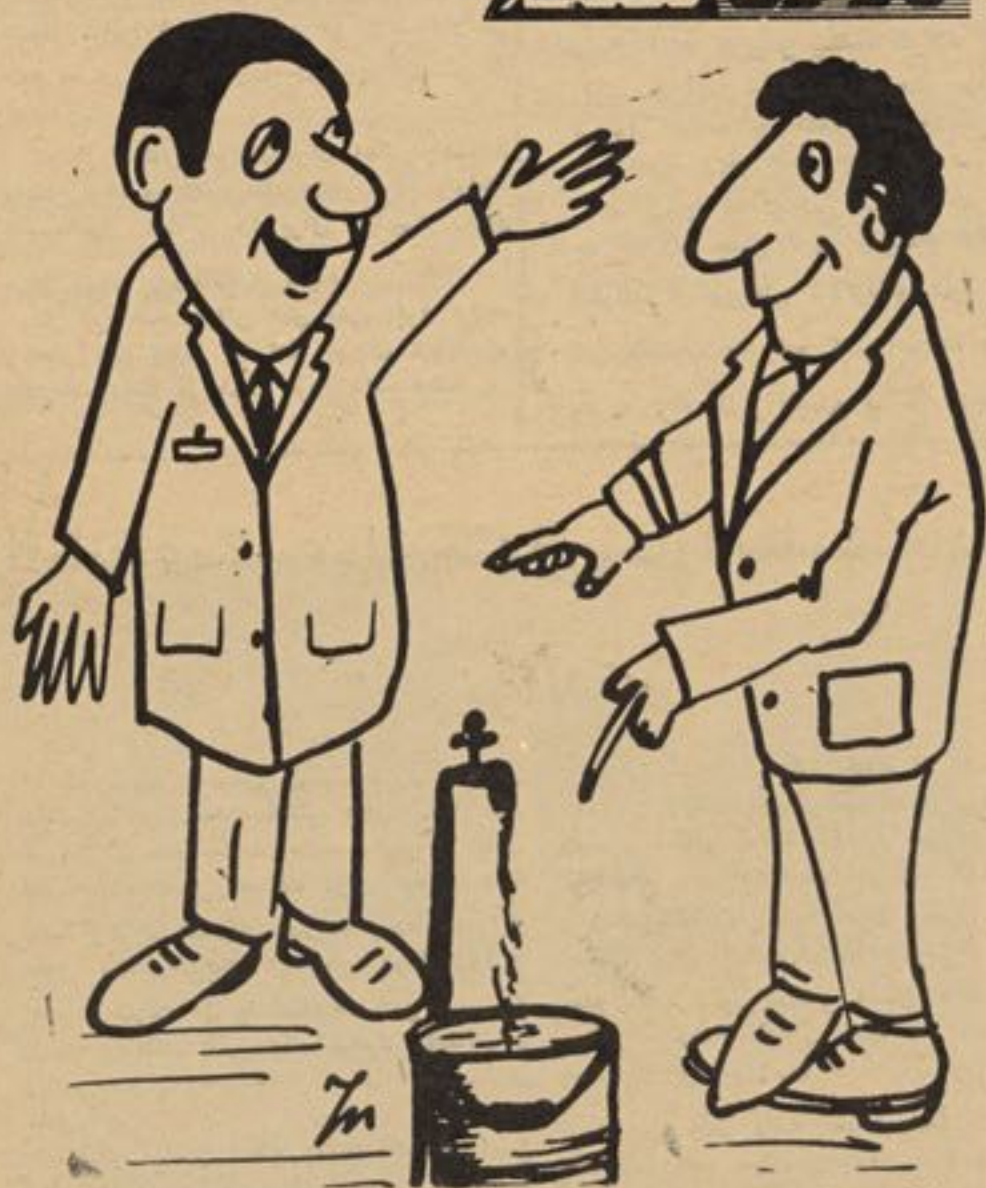
د افغانستان ځوان اردو د خاوری د تمامیت اود ملی نوامیسو په نهانځنه او ساتنه کښی خپل رسالت پیژندلی اود هغه په تمه کښی د سر په ورکولو افتخار کوی. د جمهوری نظام د ډیپتگولو په لاره کښی به دوی فعاله برخه او قربانی منانی د تاریخ په پاڼو کښی په زړینو گربښو ولیکللی شی اود افغانستان ولس به د شهید زومتی په څیر د دغو ځوانانو کار نامی هیری لکیری.

هغه د زړه له کومی شانداره هر کلی چه د افغانستان ټولو خلکو له نوی رژیم څخه وکړه، د دغه روڼ حقیقت پوره ښکارندوی دی چه د بنیادی اصلاحاتو، د مفاصم و دله منځه وړلو، د اقتصادی، فرهنگی او اجتماعی چارو دښه کولو او نورو مثبتو او گټورو تدابیرو دپاره د دولت فیصلی او تصمیمونه د خلکو د تائید وړدی او هر هغه گام چه د گران افغانستان د اعتلا اوسر لویوی په لاره کښی اخیستل کیری، ملت به یی نه یوازی پیروی وکیری بلکه د زړه په مینه به مرسته وکیری.

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون ا دريچه های جامعه بسته گذشته ما، ناگهان بروی دنیای پرتب و تلاش بیرون باز شد. ولی از آنجائیکه آتیک و اخلاق اجتماع ما که ناشی ازنا بسا مانی محیط گذشته ما بود استعداد پذیرش این نوآوری را نداشت. از غرب این پیشگام تمدن معاصر، فقط طواغر و آنهم کاذبترین آنها را پذیرفتیم پایه سخن بهتر تقلید کور کورانه کردیم. در این پذیرش مظاهر جلف و سبک تمدن، هیچکس نبود که بسا حرفی بزند و راهی را نشان بدهد. مسئولان غیر مسئول جامعه، که خود از مقلدین درجه اول این پذیرش بودند، کجایمیتوانستند درس اخلاق بدهند؟ آنان بیشتر سعی میکردند تا نیروی جوان که فعالترین، پر جوش ترین و سازنده ترین نیروی اجتماعی را میسازد در کوره راه انحراف بلغزد تا آنان بیشتر بر طبل خود خواهی و جاه طلبی خود دیوانه وار بکوبند. این امر جریان داشت. پسران ما موی دراز شدند، درس مسکته را به تاق فراموشی گذاشتند و در تقلید از ستارگان سینمای غرب، دست همرازی بستند. ولی اکنون که ورق جدید و روشنی در تاریخ این کشور یادگار انسانهای بزرگ باز شده و رهبران مسئول زمام امور را بدست گرفته اند ما پیشنهاد میکنیم که در جمله کار های اولیه بخاطر پیشرفت این کشور، سعی کنه تا جوانان ما از لجن انحراف ها دوباره کشیده و نیروی آنان را برای آبادانی کشور در مسیر سالم آناندازد. از درازی موی ها بکاهند و به بلند افکارشان بفرایند. چه میشود که بسا ی برداشتن اولین گام دستور داده شود تا تمام شاگردان مکتب، لباس هم شکل که از تکه وطنی ساخته شده باشد بپوشند این امر دوفایده دارد یکی اینکه: مصارف گمرشکن خانواده هارا کاهش داده و از فرار اسعار

کارتون هفته



— لاا عبدالقدوس جان... همی آب نله هی بیینی که چه قسم مصرف میشه؟
یک وقتی موترهای سرکاری همطور بی پروا تیل مصرف میکنن و در مواقع غیر رسمی اینطرف و آنطرف دوانده میشندن.



بار دیگر

دختران شایسته سال را انتخاب میکنند.

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب کند. از تمام دو سیز گان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراک کنند خواهش می شود مواد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- ارسال خالص سوانح.
- ۲- ارسال یک قطعه فوتو.
- ۳- توضیح علاقه مندی دو رشته های علوم، ورزش، هنر و تدریس منزل.
- ۴- توضیح معلومات در شقوق مختلف و مورد علاقه.

برای دختران شایسته سال جوایز ارزنده داده میشود.

جلوگیری مینماید و دوم اینکه داشتن لباس هم شکل و فرقی آن از دیگران خود بخود بر اعمال شاگردان چار چوب میزند و آنان را از دست زدن به حرکات نامتعارف و خلاف اخلاق اجتماع باز میدارد. این امر چندین هزار بار در مطبوعات نظام کهن گذشته، گفته شد. ولی از آنجا نیکه گوش مسئولان امورد اینطور موارد گریبود کلام اثری نشود. ولی حالا که تب و تلاش نویسی در زندگی ما آغاز یافته امید است که این نوشته اثر خود را نموده و جلو این حرکات نادرست گرفته شود. س: از شش دوک

محمد بشیر رفیق

در پنوم پن؟



باید دقت شود

قبلترین دتوزیع اپار تمانهای مکرورین ملا حظاتی از قبیل خویشا وندی یا بعضی مسائل دیگر سبب شد که یکمده غیرمستحق باوجود داشتن خانه در مکرورین هم اپارتمان بگیرند . امیداست دتوزیع اپارتمان بسلاک های که اخیرا ساخته شده و هنوز توزیع نگردیده مسؤلین امور ریاست خانه سازی از نهایت دقت کار بگیرند، زیرا روحیه نظام جدید ویسنیدیه جمهوریت با هرگونه حق تلفی مغایرت دارد .

عبدالقدیر ارسرای غزلی

فلم عادیله شود

اگر وزارت محترم اطلاعات و کلتور بعد از این در قسمت توزیع فلم از مالک مختلف داخل اقدام شده در ضمن برای تهیه یک استدیو برای دوبلاژ فلم های بلانی راوری دست بگیرد از یکطرف یکمده از هموطنان ما بکار افتاده از آواز شان استفاده میشود و از جانب دیگر مفهوم اصلی هر فلم خارجی را هموطنان ما به خوبی درک می نمایند .

حمیدالله غزنیوال

وضع سرویسها

مرچه این موضوع بارها نوشته شده ولی انتقادات درگذشته نوشته های روی یخ را می ماند، مهمترین وعده ترین مشکل شهربان کابل (به استثنای کسانی که موثر شخصی دارند) مشکل رفت و آمد شان در بین شهر است .

و این عده که اجبارا از سرویس های شهری استفاده میکنند از بی نظمی داخل سرویس ، از ازدحام و بیسی چیزهای دیگر شکایت دارند. این شکایات بعدی زیاد بود و آنقدر در رادیو جراید، روزنامه ها و مجلات چیز هایی درین مورد نوشته شد که گمان میکنم اگر همه را جمع و در یک کتاب تدوین کنیم بزرگترین و ضخیم ترین کتاب بوجود خواهد آمد . امید است ریاست محترم ترافیک درین مورد توجه جدی نموده . پروگرامی برای سرویس های

هرلین مطابق احتیاج مردم هر منطقه و مطابق تعداد نفوس هر منطقه طرح و آنرا بصورت جدی بالای موتر داران تطبیق نماید . با اضافه کردن چند سرویس در یک لین و یا کم ساختن وقت توقف آنها در ایستگاه آخری میتوان از ازدحامی که همیشه بوجود می آید بخواهی جلوگیری کرد

زیرا اگر مردم مطمئن باشند که سرویس های مشغولان لین هر پنج دقیقه بعد به ایستگاه میرسد آنگاه دم دروازه سرویس بغاطر بالا شدن و پائین شدن کش و گیر نمیکنند امیداست این مطلب در جمله اصلاحاتی که اداره محترم ترافیک در نظر دارد بمیان بیاورد اولتر مورد دقت قرار گیرد .

احد عزیززاده



لون نول



نوردوم سپانوك



ماری میکارتی

خود چیدند و سرانجام نیز یای خود شان درین دام گیر مانند و تلاتس مذبحوحانه برای بیرون جستن ازین دام نیز کاری است مشکل .

وضع رفت بار پنوم پن :

قوای طرفدار سپانوك به قول اکثر نامه نگاران معروف جهان اکنون بیش از ۸۰ فیصد خاك كمبودیا را در تصرف خود دارد که در آن شاهراه های بزرگ بحيث شاهرگ های این کشور شامل میباشد و پایتخت كمبودیا یعنی پنوم پن را از چار طرف محاصره کرده اند و حتی درین روزها عده از سربازان داخل پنوم پن شدند و در حومه های آن جنگ به شدت ادامه دارد. چون امریکائیا بر بمباران خود افزوده اند مردم شهر پنوم پن به صدای انفجار عادت کرده اند ولی از چند روز باینطرف صدای انفجار های مپیبت تری در داخل شهر بگوش میرسد که بکلی با صدای انفجار بمب ها متمایز است و این صدای راکت های قوای طرفدار سپانوك است که در داخل شهر منفرجه می شود بدین ترتیب شهر پنوم پن از چار طرف مورد حمله شدید راکت ها قرار گرفته و اکثر خارجیان به شمول فامیل اکثر دیپلمات ها شهر را ترک گفته اند از اوضاع

بقیه در صفحه ۶۱

نوردم سپانوك در آخرین دیدار با عده زیادی از روزنامه نگاران بین المللی در یکی از شهرهای افریقایی بمناز مساحیه جالبسی در اخیر اظهار داشت که آخرین دیدار ما در پنوم پن خواهد بود !

در آن روزها اگر چه پیکار شدیدی در كمبودیا جریان داشت و با گذشت هر روز این پیکار بیشتر به نفع طرفداران سپانوك سیر میکرد معذالك مطبوعات غرب برای نظر سپانوك که آخرین دیدار از پنوم پن صورت خواهد گرفت بانظر شک و تردید می نگریستند .

ولی با پیروزی هایی که اخیرا نصیب قوای طرفدار سپانوك گردیده دیگر این امر از نظر اکثر ناظران غربی مسلم شده است که دیدار روزنامه نگاران با سپانوك بزودی در پنوم پن صورت خواهد گرفت .

پیکار شدیدی :

جنگهای شدیدی که در حومه شهر پنوم پن جریان دارد و نابسامانی هایی که قوای جنرال نول با آن مواجه است بزودی سر نوشت جنگ را تعیین خواهد کرد .

در حالیکه قرار است ایالات متحده امریکا با اساس قرار قبلی از تاریخ ۱۵ اگست بمباران خود را در كمبودیا قطع کند درین روزها بمباران خود را شدت داده است ولی این بمباران که هدف معینی ندارد چنان غیر منظم صورت میگیرد که تاکنون دوبار طیارات امریکایی قوای نول را هدف قرار داده اند و تلفات سنگین انسانی بر آنها وارد ساخته اند .

وقتی بمباران امریکایی و حتی کمک نظامی امریکایی بنا بر خواهش کانگرس قطع میشود آنگاه مارشال لون نول مجبور میگردد تا بمباران مرگ به تنهایی به جنگ ادامه بدهد البته جنگی که برای او فرجام خوش ندارد و نه ایالات متحده امریکا از آن نفع میبرد بلکه برعکس جنگ كمبودیا لطمه بزرگی به حیثیت نظامی امریکا در یکی دیگر از کشور های هند و چین وارد کرده و این حقیقت مانند جنگ ویتنام ، یکبار دیگر مشهور گردیده است که هیچ



گوشه ای از نبرد در حومه پنوم پن



اسلام و زندگی

قاری عینی

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلام را معرفی میکند

حضرت ابو بکر صدیق (رض)

چشمه نش جاری بود این آیه کسریه را میخواند که «اتقلون رجلا ن بقول ربی الله» یعنی آیا شمارد پراکه میگو یه پروردگار من خدا است میکشید ؟

حضرت ابو بکر «رض» در آزاد ساختن بردگان و مساعدت بی نوایان رول مهم داشت چه مواسی را ذبح کرده و در راه آزا دی بقیه در صفحه ۶۱

چنانچه روزی بعضی از کفار را دید که حضرت محمد (ص) را استهزاء و تمسخر میکنند و میگویند که یا محمد تو ادیان مارا عیب میکنی و پشهای مارا بدی دانی ردا ی آنحضرت «ص» گرفته اطراف گلوی مبارک را فشردند درین اثنا حضرت ابو بکر (رض) حاضر گردیده کفار را دفع و میان آنها و حضرت پیغمبر حائل واقع شد در حالیکه اشک از

گفته است. حضرت ابوبکر پاو شان گفت قسم بخدا که من ازان تصدیق میکنم چه او بشمه ای از شمش و یا روز خیر نزول و می رابما میگوید اورا تصدیق میکنم پس رفتن اورا در یک شب از مسجد حرام نامسجد اقصی چگونه تصدیق نکنم ؟

حضرت ابوبکر در دفاع از مکتوبه پیغمبر اسلام سهم فعال داشت

این شخصیت بزرگ اسلام می عبدالله نام داشته پدر شان به ابی تحافه معروف میباشد در سال ۵۳۷ م تولد گردیده قبل از اسلام آوردن به حسن اخلاق و خیر خواهی نزد مردم معروف بودند. از ثروت و ثواب پرمند بوده بر صفاء و نیاز متدان شفقت داشته به انسان و خیار مردم عرب معلوم است زیاد داشتند بناء مورد احترام و تعظیم قرار داشته و در تمامی امور مردم از او شان مشورت میخواستند. حضرت ابوبکر (رض) قبل از رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دوست صمیمی شان بوده. همیشه را به احترام و تکریم میکردند هنگامیکه حضرت محمد (ص) وحی نازل گردید او شان از نخستین مردانی بودند که بدون تردد بمجرد اظهار رسالت نبوت حضرت محمد (ص) را تصدیق و تصرف ایمان نائل شدند.

آسمانی قوانین او بشری قوانین

کلمه بشری در لغت معنی است که در قانونی مودودی دانی شواهد و ثبوتی او شخصی گنونه تسایل صورت می آید او عمومی حقوقی است یکی خدایه زیان رسیدن ی هغه خوک کولی شی چه داسی قانون وضع کردی چه بیله هبغ دول توپیر خه به مسلو یانه توکه پول خلك ورخه مستفید شی چه هغه پنخبله لهغو لدنوو او درد ونو خه خلكی وی چه دهیواد هر یوه غری ته رسیدلی وی او دداسی اشخاصو تصادف تراوسه پوری نه دی شوی.

نودانسان او مسلمان دکلمی اطلاق نه وروپاندی کیری .

اسلام به نظر کی پول خلك یودیل د عملونو مسئول دی به حدیث شریف کی راغلی دی. (ناسی پول دتیا نه اورمی په خیر یی اوهریو دداسی دخیلی رمی له مسا تنی خه پوینتیه لای شی .

له پیشوا خه دملت پو پینتیه کیری د کورله مشر خه دکورنی . له پنخی خه دکور له خدمت کونکی او کارگرو خه دمال اوکار پوینتیه کیری.

دینهی قوانینو قدرت پدی کی دی چه په زوونو حاکمیت لری او خلك په هغو پا ندی دزله کو می ایمان او عقیده لری حال داچه دبشری قوانینو حا کمیت او قدرت په ویره او وحشت کی دی چه خلك بی هغو له اجرایی قوی خه لری.

دقوانینو بالخاصه دچرائی قوانینو دمانی اونه عملی کیدلو مهم او لوی علت دادی چه هغه داسی خلك وضع کوی چه دمحیط له بد مرغیو او مصیبتو نو سره آشنا نو ی او دردو نه چندان نغوی ورته رسید لی د قانون جوړولو اساسی شرط او د هغه دینه هرکلی او تطبیق له پاره غوره عامل اودتولو خلکو دمنلو له پاره مسقوله لاره داده چه لومړی عمومی افکار ، معنات ، شعائر ، عرف ، عادات ، عقائد اود خلکو احتیاجات په نظر کی ونیول شی وروسته له هغه دقانون دموادوپه طرح کولو پیل وشي مگر دتایف خای داری چه زیاتره پدی باره کی یابی اعتنا یی کیری یاداخلی او خارجی عوامل قانون جوړونکی له مسی لاری خه منحرفوی په نتیجه کی خینی داسی قانون منخ تراشی چه له عمومی سویی سره هبغ مسون نه خوری او د خلکو په زړه او روح کی قلمبا نفوذ نه لری او د قیلولو اوعملی کولو امید یی دصفر په درجه کی وی او خلك له زرگونو وسائو او لارو خه کار اخلی ترشو خپل خانونه ددی پول قوانینو چه ددوی له روح ، وینواومنزو سره هبغ تناسب نه لری خلاص کیری او په داسی کار باندی لاس پوری کیری چه قانو نسی معامت ولری نو دتحلیلی قوا لینو نتیجه ضرورتا که وی شکه دا پول قوانین له پوی خوا ددوی له منافعو سره ضدیت لری اوله پلی خوا دهنی جامعی دخلکو قانونی او حقوقی وجدان دهغه قانون منلوته چمتو نه وی.

اسلام هر سری جلا جلا دخپل هیواد په نیکمرغی او بد مرغی کی گواو شریک پولی نودهنی له امله په اسلام کی دعوا مو تیس ایستل ، شان ینکارول او حقیقت پتو ل سخت غنبل شوی دی او اسلام په واقعی پول د اجتماع قدر او اهمیت خیلو پیروانو ته نیی اودوی ته موقع نه ورکوی چه ددوی شخصی احساسات ، خصی صی اغراض او هو سونه دقانون شکل پیدا کیری او پر خلکو حاکمیت وچلوی .

هرکله چه داسلامی قوانین له مسالم فطرت سره پوره خوری نود انسان دوجود په ویر و عمیقو او زور و بر خو کی نفون لری اودانسان له وینو اومنزو سره مخلوط دی همدا سبب دی چه دهغه دقوانینو په تمیل کی زور اوزیاتی نه خه اړه نه لیدله کیری او داسلامی روحی دتقوی په صورت دباطنی ارتباط و عقید و ی علاقی له امله دهغه دقوانینو په تطبیق کی له مال او خان خه تیر پیری خو شرط دادی چه اسلام په واقعی توگه خلکو ته و شود ل شی او په مفزوقی یی شان و نیسی داسلامی تربیی تاثیر از نفوذ تردی حده دی چه په یی شعوره زور و روا یی قیده غرا ترو لکه جنسی غرائزو هم داسی حاکمیت لری چه خنشی غوندی یی گر خوری ناسی نه گوری چه داسلامی محارمو په حصه کی جنسی غرا تریخی محو ینکاری .

مکروضعی قوانین چه دبشر دانکار واو مفزو محصول دی له پاسینو امتیازا تو خه برخه نه لری. بشری قانون جوړو نکی له دی

اسلام هغه محکم اساس دی چه دانسان دپیدا ییست له لومړیو مرحلو خه تراوسه باقی بلکه ترخو چه انسانی اجتماع وی تر هغه پوری به موجود وی. اسلام دزړه له کومی خپل پیروان دی نه چمتو کوی چه قوانین یی په ویره مینه او ذوق سره و ر باندی عملی کیری له هندی کبله اسلام تعلیم ، تربیه او باطنی اصلاح دخپل پرو گرام اساسی رکن گنلی ترخو داسلام داساساتو داهمیت له وریو دلو خه ورو سته وکولی شی چه جا معه پنخبله دعاقلانه او انسانی رویی خواته و خو خوی اود جامعی هرغری په تودو احساساتو او دزړه په مینه اود شان په پایللو سره دقوانینو او مقرراتو په تطبیق کی زیار وباسی دهندی مطلب دسر ته رسولو له پاره یی لومړی خلدایمان او تقوی سپار جت کیری وروسته له هنی نه دخپلو قوانینو سره سم دعمل توشیه کوی .

اسلام پنخبل اجتماعی نظام کی تردی اندازی دفرودیت غریزه محور کوی او دانسان په باطن کی اجتماعی روحی ته تقوی وورکوی چه تر هغه پوری انسان ته واقعی انسان او کامل مسلمان نه وایی چه خپل سر نو شت گنه او زیان دجامعی د نورو ائرا دو له سرنوشت ، گنهی اوزیان سره برابر و نه بولی او دقانون حکومت ته شان ونه سپاری بلکه هر وقت چه دشان اوجا معی په منخ کی توپیر وکری په هغه وخت کی دا دو ل انسان داسلام په نظر کی شخصیت او ار شیت نه لری اوله دی کبله چه دخپل سر نو شت دجامعی له سرنوشت خه جلا گنلی او په خپله یی خپل شان تری جدا فرض کیری

بعده از قبول اسلام حضرت ابو بکر «رض» همیشه دوستانش را به اسلام و ایمان به حضرت محمد «ص» و بندگی خدا ی و احد تشویق و ترغیب نموده عبادت بتها را عبت و بی اساس میخواند زحمات شباروی این مرد بزرگ بود که شخصیت های دیگر اسلامی مانند حضرت عثمان ، طلحه بن عبید الله ، عبدالرحمن بن عوف ، سعید بن ابی وقاص ، عمر بن خطاب ابو عبیده بن جراح و سائر رجال اسلامی که هر کدام علم بر داران اسلام محسوب میشو ند بشرف ایمان نائل شدند. در قسمت نام حضرت ابو بکر (رض) میان مؤرخین اختلاف بوده بعضی هاتام اصلی شانرا قبل از اسلام عبدالله لکبه نگاشته اند که بعد از مشرف شدن بدین اسلام حضرت پیغمبر (ص) عبدالله را تعدیل نمودند برخی نام شانرا عبیق میدانند ولی صدیق لقب شان بوده که از طرف رسول خدا مفتخر شد . چه نخستین کسی است که بدون تردد رسالت حضرت محمد (ص) را تصدیق و بعد از مراجعت آنحضرت از مراجع آنرا تائید نموده و همواره از اسلام دفاع بنمودند چنانچه بسیاری از قریش و قتیبه قصه مراجع را شنیدند به حضرت ابوبکر (رض) گفتند رفیقت میگو یه بیک شب ازیکه تابت المقدس رفته و بار ثانی با ز

تردد چه‌ها میکنند؟

زن و شری در انتظار مرگ بودند که

صاحب فرزند شدند.

چطور يك طفل نوزاد ووالد يش كه در جنگل ميخواستند بيميرند توسط يك جنگليان نجات داده شدند؟

او کار تجاری را ترك گفت و بدون کلام هدف شبر او بر فلس را بسواری موتر بارها گردش کردند گاهی بامونیکا و زما نی به تنهایی به این گردش میبرد آخت. پول پس اندازش تمام شد حتی روزی فرار سید که دگر قادر به پرداخت پول قیمت بنزین هم نبود و آنگاه تصمیم خود شرا اعلان کرد حال با همه چیز مفا طعه میکنیم.



... و آنها شبها در میان موتر میخوابیدند

روز ۱۸ اپریل مونیکا را با خود برداشت و هفته هابدون هدف در بیرون شبها در موتر جنگل با موتر گشتند و شبها را در موتر خوابیدند والدین مونیکا بخاطر دختر شان اعلان مفقودی داد گرهارد از این سرنوشتی هم بیخبر آمد و از يك دوا فروشی - معماً ۶ پاكٲ تا بليت بيتا دورم خرید. بدون نسخه هم خرید آن مجاز بود. پس از خرید تا بليت

ها از مونیکا سه بار خوا هش کرد موتر را ترك كند زیرا تصمیم گرفته بود به وضع نایسان خود خاتمه دهد. شاید رویای جوانی و هیجان کودکی به سر مونیکا زد که

او هم قرار گذاشت باگراها رده به یکجا استقبالی مرگ بشتا بند وهم امکان دارد از روی عشق واقعی حاضر شد در کنار گراها رفتن به مردن دهد.

حوالی چاشت روز بود که آندو در عقب آسیاب همرا. شان را تغییر داده وارد جاده شدند که داخل جنگل میرفت. در وسط جنگل که رسیدند مونیکا چند سطرری روی يك ورق یاد داشت کرد. والدین عزیز. هر وی ما را ببخشید. برای ما دیگر راه چاره وجود نداشت و میخوابیم در کنار هم به خاک سپرده شویم خدا حافظ نان e

سیس هر دو ی شان تا بليت هاء. خوا ب آور را جویدند و همان بود که طفل بدنیا آمد و مامور جنگل پیدا شده متعاً قیاً پولیس در موضوع مداخله کرد.

و حالا پدر مادر جوان تصمیم دارند رسماً با هم ازدواج کنند و نام طفل شانرا مارتینا گذاشته‌اند.

مهمان محترم شناخته شد. حتی اجازه یافت گاهگاهی شبها را نزد خانواده میزبانی و بالای کوچی در سالون بخوابد. در ساعات رخصتی گراها رد و مونیکا به جنگل ها رفته با موتر الفا رومبو که قیمتش ۱۲ هزار ر مارک بود به تفریح می پرداختند و زمین همین گردشهای جنگل بود که آنچه نمسی با نیت واقع شود. سر انجا م روی آورد چندی بعد مونیکا حقیقت را افشا کرد و گفت که بزودی صاحب طفل خواهد شد قرار اظهار مونیکا پدرش چون دید که کار از کار گذشته بیشتر به دخترش توجه نشان داد و بعد از آن مونیکا لباس حاملگی به تن کرد. در خانواده مونیکا این پیشامد بناچار بدون سر و صدا استقبال شد.

اما بر خلاف گرهارد در محل کار با اعتراض فراوان همکاران رو برو شد. هر روز می شنید که به او خطاب میکردند: این چه کار بود که کردی و سبب شدی دختر ۱۳ ساله از تو صاحب اولاد شود و نگهبانیت این طفل از برای تو بسیار گران تمام خواهد شد. گر هارد موتر نیز رفتار الفا رو مبر راه قسط خریده بود و میبایست از ۸۰۰ مارک معاش ماهوار هر ماه ۳۰۰ مارک قسط موتر را بپردازد و با ۵۰۰ مارک دگر زندگی خود را سر و صورت بدهد.

پدر جوان به مرور زمان دچار یکنوع کابوس شد و بتدریج خود شرا بیچاره تر میافت سرا نجام وضع روحی اش خواب شده داخل بستر شفا خانه گسرد ید و گفت: من نمیدانم چه کار کنم

جوان و مادر با کلمات کوتاه و تسلی بخشی از بطور اظهار داشت. طفل پیدا کردن گناهی نیست از نامویز سغیر از مونیکا ۹ اودلا دگر دارد.

در مهما نخانه لوبمیر در رودینگ گروه جوانان مربوط به انجمن خانواده های آلمانی به فاصله ها تشکیل جلسه میدادند گرهارد هوشیار نجار بصفت رئیس و سر دسره آنان کار میکرد و مونیکا مویزی که شاگرد مکتب بود نیز عضویت این گروه را داشت. پدر مونیکا بحیث آمر ارتباط انجمن خانواده های

آلمانی ایفای وظیفه مینمود وهم اداره و يك عمارت را که برای خانواده های صاحب اولاد زیاد به کرایه گرفته بود ند بعسده داشت. در مهما نخانه لو بیایر.

گرهارد ومو نیکا همدیگر را شنا ختنندو آنقدر بهم نزدیک شدند که جدا ساختن آنها نا ممکن شده بود. هر روز يك شنبه بايك نغم قشنگ به سینمای برانتل میرفتند و فلمهای آلمانی و کابوای را میدیدند. در این زمان مونیکا ۱۳ ساله بود.

در مدت کوتاهی نجار جوان در خانواده مویزس که صاحب اولاد فراوان بود بيك



والدین نجات یافته کودک در شفا خانه : نام طفل ما را مارتینا بگذارید .

عصر روز هیکامی که آفتاب از پشت ابرها نمایان شد گر هارد و مونیکا در جنگل فورستن موتوان واقع در ایگنسیو رگه قصد انتخاب کردند و دو پاکت محتوی دودرجن قرص خواب آور مارک «تیا د ورم» را قورت کردند اما وقتی آندو نیمه جان بودند کسه مونیکا مویزس ۱۴ ساله طفلی بدنیا آورد پدر کودک گیرهارد هو شرل ۲۱ ساله بود و شغل تجاری داشت. مونیکا از اقدام به خود کشی پیشمان شده تمیخواست هیچکدام شان بمیرد و هر اسان در حالیکه خون ز وجودش میریخت در جنگل ته و بالای دوید تا اینکه با جنگل بان رو برو شد و همه شان نجات یافتند.

در روزنامه پولیس محلی ریگنسبورک این حازه که نزدیک بود بيك تراژیدی عمیق بیانجا مد چنین قید شده است.

روز دو شنبه يك مامور جنگل در يك قسمت وسیع جنگل زوس باخ و نزد يك دانیوب در وسط يك راه جنگل دختر جوانی را دید که بشدت خون ضایع میکرد ایسن دختر اهل ناحیه چام بود مامور جنگل فوراً زن زخمی را توسط موتر نیز رفتار خود به شفا خانه رساند که پس از معاینه مختصر ویرابه شفا خان ریگنسبورک منتقل ساختند مامورین پولیس به کمک فرا خوانده شدند آنها در میان جنگل و محلی که دختر جوان پیدا شده بود در جستجوی وسیع آغاز کردند زیرا دختر جوان گفته بود که رفیقش هم در همان نواحی وجود دارد ماموران پولیس کمی دور تر از محل پیدایش دختر يك موتر نیز رفتار را دیدند که در کنار آن پسر جوانی اهل چام پیدا شد به اثر صدای گریه طفل پولیس متوجه وجود نوزاد و ی «دختر» شد. که در میان بته ها افتاده بود

هر دو توسط موتر امبو لانس شفا خانه به يك کلینک ریگنسبورک منتقل شدند قرار اظهار والدین طفل آنها تصمیم گرفته بودند با خوردن مقدار زیاد داروی خواب آور خود کشی کنند ولی بدنیا آمدن طفل سر نوشت آنها را تغییر داد.

مونیکا وگر هارد فوراً در شفا خانه ریگنسبورک تحت تدابری قرا گرفته. معده های شانرا شستند و کودک نوزاد شان نیز در کلینک اطفال ریگنسبورک سپرده شد قد طفل ۴۹ سانتی متر و وزنش ۲ کیلو و ۱۲۷ گرام بود چون غلایم خنك خوردگی در طفل بملاحظه رسید فوراً دخترک را در قفس شیشه یجا دارند و داکتر ی در مورد طفل چنین اظهار کرد:

«مقاومتی که طفل برای زنده ماندن از خود نشان داده بقدر نیست که از توان يك آدم بالغ بالاتر بوده است در حالیکه هر سه مریض شفا خانه به سرعت رو به بهبودی رفتند او نا مویزس ۳۷ ساله مادر مونیکای

شناور

مردکی قزوقی و تشگنه

● بعضا بغلط سراا کرو بات سیگو ویند در حالیکه

من ...

● فال های داکتر ((و انکاد را)) امید وار

کننده بود ولی ...

● من با فواد اعلان مسابقه دادم اما او حاضر

نشده با من مسابقه بد هد

کوشک تیلغون را برداشتم تا با شناور تماس حاصل کرده پاسخ سوالی را که معمولا خوانندگان مجله در مورد اواز مامیخواهند ، ضمن گفتگویی تهیه و تقدیم خوانندگان مجله بنمایم . اتفاقاً شناور خودش به اتفاق یکی از دوستان خود بطرف مجله براه افتاده بود . من منتظرش نشستم و این انتظار زیاد طول نکشید زیرا چند دقیقه بعد دروازه دفتر باز شد و مردی درشت اندام با چهره گرد و بازوان قوی در حالیکه چوبدستی بدست داشت همراه با دوستش وارد شد و من درنگاه اول او را شناختم گفتم :

آقای شناور خوش آمدی منتظرت بودم ... راستی این چوبدستی چیست ... نی که... خندید و گفت :

- پشت این حرفها نگرده... چیز مهمی نیست . بعد هر سه در اتاق مدیر چاپ مجله نشستیم به صحبت آغاز نمودیم . گفتم :

- آقای شناور هیچ درک نداری ... البته منظورم اینست که از تو هیچ سر و صدائی نیست خوانندگان مجله از منی پرسند که چرا شناور

هنرمایی نمی کند و ماجرای نداریم . شناور که شانه های عریض و چشمان نافذ دارد به چوکی تکیه میکند اندومی چهره اش را فرامیگیرد و بعد آهسته میگوید :

- ها ... مردم حق دارند. بیروستند... اصلا هنر برای مردم است و هنرمند همیشه باید در خدمت مردم باشد و ظاهر نشدن من روزی ستیج و یاد برابر مردم جهت سوگرمی آنها علنی دارد که اگر بخواهید برایتان شرح میدهم . گفتم :

- مثلا کدام علل ؟ نگاهش را بزمین دوخته بکس دستی خود را در بغل می فشارد و میگوید :

- مرا بقدر کافی دلگسود ساخته اند، میدانی من باریاست ثقافت و هنر قرار داد داشتم به اساس این قرارداد هنرمایی من تحت مقررات آن اداره قرار گرفته و من در برابر هر نمایش نیم ساعته دو هزار افغانی دریافت میگردم من به این قرارداد احترام گذاشته در چهل نمایش حصه گرفتم ولی مشاهده کردم که مؤسسه مذکور تعهدات خود را مطابق قرارداد ایفا نکرده بمن صرف سی و هشت هزار افغانی داد .

شناور در بکسش به جستجو پرداخته ورقه ای را بیرون کرد و گفت : اینرا بخوان . جواز نامه اش بود که از طرف ریاست ثقافت و هنر برایش داده شده بود او ادامه داد :

- بین بمن جوازنامه هنری درجه چهارم داده اند من بروی اسناد متعدد از جمله سندی که از موسسه افغان فلم بدست دارم دورشته خودم در ردیف اول قراردادم ولی بمن جوازنامه درجه چهارم داده اند و نمیدانم به اساس کدام معیار مراد درجه چهارم خوانده اند مؤسسه مذکور در شعبه بازی چه کسانی و درجه اول دوم و سوم میداند که مراد درجه چهارم شناخته اند ؟

اینکه در روی ستیج چه قیوداتی را متحمل میشدم چیز است که خوانندگان محترم میتوانند از مصاحبه زرغونه آرام با مجله ژوندون درک کنند و من در آن مورد زیاد حرف نمی زنم . بعد شناور اسناد و ورقه ها را از بکسش کشیده پیشروی من قرارداد . در اسناد مذکور بکثرت از شعبه بازان داخلی و خارجی از اینکه با شناور چیزی آموخته و شاگرد او بوده اند اعتراف کرده و یا مبارات او را تایید نموده امضاء کرده بودند .

شناور گفت :

- يك وقت من خواستم نمایشگاهی در جلال آباد دایر کنم بی اغلی کهزاد نقشه ساختمان نمایشگاه را ترتیب کرد من نمایشگاه را مطابق همان نقشه ساختم و يك مقدار پول مصرف نمودم و بعد با چند هنرمند دیگر و آواز خوان ها قرار داد بستم تا با من همکاری کنند . از نمایشات ما با گرمی استقبال بعمل ژوندون



این عملیه مربوط به آن شعبه از شعبه بازی است که دتکیریزم نامیده میشود

«ایلوژیون» و «فکیریزم» دو بخش از شعبده بازی است که اولی را میتوان چالاکي دست ترجمه کرد و دومی عملیات مربوط به مقاومت های جسمانی را در بر میگیرد

تئاتر انگیز

آمد اما برخلاف انتظار ریاست ثقافت و هنر علیه مادست به اقدامات زده نمایشگاه مارا مسدود ساخت و مرا از لحاظ مادی شدیداً خساره مند و نظرمعنوی دلسرد و اندوهگین ساخت برای ابیات گفته هایم درین قسمت هم استنادی دارم .

شناور اندکی مکث کرد بعد مثل اینکه چیزی تازه پیرا بغاطر آورده باشد گفت :
- من يك بار همراه با هنرمندان ریاست ثقافت و هنر به اتحاد شوروی رفتم . ولی بعدها موقعی که از کشور های خارجی دعوتنامه هامیرسید نمی گذاشتند تا به خارج سفر کنم دعوتنامه ها را پشیمان می نمودند .
این عوامل باعث دلسردی من از کار شعبده بازی و هنرنمایی گردید .

از شناور می پرسیم :
- آیا با داکتر «وانکادراه» شعبده بازی ترکی مقابل شده ای ؟
لیختندی زده پاسخ میدهد :

- بلی ... من او را دیدم در ویکلام های خود از بعضی عملیاتی نام برده و یاد نوشته بود که میدانستم نمیتواند از عهدی اجرای آن بدر شود زیرا عملیات مذکور را جز مرآتاضان هندی دیگران اجرا کرده نمیتوانند . من این مطلب را بوی تذکره دادم و انکادراتکان خورده بعد مرا در آغوش گرفت و گفت : بلی من بعضی از این عملیات را تا حال نیاموخته ام اما معلوم میشود خودت درین رشته مهارت داری که میدانی چه کسی فلان کار را انجام داده میتواند و کدام اشخاص نمی توانند .

شناور چندی شده گفت :
- من وانکادرا را از فال دیدن بصورت خصوصی منع کردم و تنها اجازه دادم روی ستیج فال ببیند .

پرسیدم :
- چرا اینکار را کردی ؟
باز هم همانطور چندی پاسخ داد :



دلای بینندگان از هیجان می تپد ولی شناور که از کار خود مطمئن است لیختند میزند

- در آنصورت او پول و تحفه های زیادی از مردم ما گرفته با خود می برد در حالیکه فال او

امیدوارکننده بود ولی زیاده حقیقت نمیبویست اگر برای فال دیدن او دست آزاد میداشت یکمده زیاد هموطنان ماغبون واقع میشدند .

گفتم :

بقیه در صفحه ۵۶



درین سه صحنه شناور را روی ستیج حین اجرای عملیات مختلف شعبده بازی مشاهده میکنید

مردان یکبارخار



چگونه چراغهای یک
موتورسا یکل باعث
نجات جان انسانی شد
~~~~~  
بعضی اوقات هم  
تکسی رانها مسافری  
را اجزا میدهند!

برف سییدی شهر را پوشانده، با زوای  
های کابل درین نیمه شب سرد زمستان  
خلوت به نظر میرسد. گاه گاهی چراغ  
موتوری بر روی جاده های یخ زده کابل روشنی  
انداخته و سایه تک تک مردمی که تا این وقت  
شب بیرون مانده اند، نمایان میشود.  
موتور تکسی بی درگوشه ده دکان چنداول  
توقف کرده است، رنگ نخودی موتور در  
سایه شب تیره تیره نظر میرسد.  
چراغ کوچک سقف آن چهره مردی را که به

پشت اشتر تک بخوابرفته روشن ساخته  
است. سکوت بر بالای شهر پرده کشیده  
و گاه گاهی صدای قدمهای پیره دار، این  
سکوت را برهم میزند.  
دو مرد آمده به موتور تکسی نزدیک  
شده و از پشت آینه یخ زده آن به چهره  
خواب رفته درپور نظری میاندازند. بعد

یکی از آنها بانگست به شیشه موتور میگوید  
تکسیران چشمان خواب آلودش را میکشاید  
آهسته خودش را بالا میکشد و شیشه موتور  
را کمی پایین میکند، یکی از دو مرد بیرون  
میگوید:

تا وزیر آباد چند بتیم؟

تکسیران کمی سکوت میکند، به فکر

میرود که آیا موتورش خواهد توانست کوچه  
های خامه و گل آلود وزیر آباد را طی کند.  
صدای آنمرد باز بگوشش میرسد که

میگوید:

سایه باد... باره خنک کشت... زود  
شو!

دست تکسیران بسوی دروازه عقب موتور  
دراز میشود و آن را میکشاید، هر دو مسافر  
بالای سیت عقبی می نشینند.

درین راه هر دو مسافر از همبانی  
دوست شان گپ میزنند که شب آنها راتا  
ناوقت نگه داشته بود، درپور هر دو چشمش  
را به جاده دوخته و موتور و آلکا با سرعت  
متوسطی محمد جانخان واپ جاده و لایت  
مقابل میرمنو توله چهار را می جاسی  
بعقوب زایکی بی دیگر طی میکند بعدبه  
کوچه های پر پیچ و خم وزیر آباد پیچیده و  
بانگهای کشنده ای به پیشش میرود. ازدور  
چراغهای چهار قلعه نمایان میشود در دو طرف  
سربل خامه وزیر آباد، زمین های پوشیده  
از برف قرار دارند، سکوت و خلوت سردین  
منطقه حکمفرماست تکسیران با چشمان  
خواب آلود به پستی و بلندی های راه خیره  
شده و از آنچه در پشت سرش جریان  
دارد بی خبر است. ناگاه فشار تفنگچه بی  
را به پشت گردنش احساس میکند و صدای  
درگوشش ملنن می اندازد:

توقف کن....

اوبه پیشروی اش کمی دیگر هم ادامه میدهد  
ولی اینبار صدا جدی تر به او دستور توقف  
ر میدهد. فشار اسلحه وحشت عجیبی رادر  
دل تکسیران میاندازد، پای لوزا نفس بروی  
درباره موتور فشار میآورد، وبعد و تر به



ناگاه فشار تفنگچه بی رابه پشت گردنش احساس میکند و صدایی در گوشش طنین  
میلاندازد! توقف کن...



# زندگی میگذرد



تکاتی ایستاده میشود. یکی از آن دو نفر دروازه عقب مو تورا میکشاید و به پیش آمده پهلوی تکسیران میشیستند. آنکاه میگوید:

دستیپایت رابالا بگیر...  
تکسیران بیچاره میبیند که تا چند لحظه دیگر همه هست و نیستش را از دست خواهد داد بنستور آنها عمل نمیکند. بین هر دو مرد نگاه هایی ردو بدل میشود و دریسک فرصت کوتاه ضربیه شدیدی پس سر تکسی ران فرود می آید. مقابل دیدگان نشی را سیاهی می پوشاند و بعد از حال میروود... این بود خاطره بی از لابلای خاطرات تکسی ران نام او (امین) است. چهره اش راداغ های جیبیک به شکل عجیبی در آورده و اندام لاغرش در پشت اشتر تک مو تر تکسی او را آدم کوچکی می نما یاند.

از امین می خواهم تا بقیه ماجرای آن شب را قصه کند. کمی سکوت می کند. بعد با همان لهجه خالص ما جرای را اینطور ادامه میدهد:

سندیدم چه وقت شب بود که پهلوش آمدم. سرم بسیار درد میکرد و خون که از شکستگی آن بیرون میزد. لباسم را تر کرده بود. آنها دو هزارو یکصد افغانی پولم را با بالابوش تریویرایی که پوشیده بودم برده بودند. همچنان یک کمبل مستهل که بالای سیت مو تر دوزیر پامپ پهن کرده بودم و یک دانه ساعت و پیشتن صله دار که به دستم بسته بود. نیز به سرقت رسیده بود...

- از او می پرسیم دیگر آنها را ندیدی؟

جواب میدهند نه. من آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم... لذا اگر با ز هم آن هارا میدیدم شاید نمی شنا ختم... تکسی رانان مردمان عجیبی اند. آن هابا حادثه زندگی میکنند روزوشب آنها با ما جرای توام است. اصلا زندگی خودش ها دله ساز است. هر دقیقه در پشت خود حادثه بی را پنهان دارد که به ارمغان می آورد. ولسی تکسی رانان بلا این حوادث بیشتر رو برو می شوند. آنها با اشخاص مریض. یا آسیب دیدگان یا شادریان و غمگینان. با درد مندان. و بیدردان سرو کار دارند و هر روز ده ها خاطره بر صفحه ذهن آنها نقش مینندد... شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نو کپنه می لرزد....

گاهی شکوه مردم از بی انصافی و اضافه ستانی تکسی رانان بلند می شود و زما نی از بی احتیاطی و تیزرانی آن هاء... اما خود این تکسی ران هاء هم گفتنی های دارند. قصه های دارند...

که جالب و شنیذنی است...  
در بین یک موتر تکسی نشسته ام و از «مکرویان» بسوی شهر می آیم. در یو راین

کم کم تردد عراده جات در جاده کابل لوگر کم میشود و دقایقی بعد دیگر مو تری- درین راه دیده نمیشود. خادم حسین هرگز فکر نمی کند که حادثه بی دوسر راهش کمین کرده و زندگی او را تهدید میکند. بی خیال پایش بر «اکسلتور» مو تر فشار میدهند و مو تر با سر عتی عجیب به پیش میروود... حالا در نیمه راه رسیده اند. سه مسافر مو تروان را وادار میسازند که توقف کند دست هایش را بزور بسته کرده و بعد میخواهند تا او را از مو تر پیاده کرده به گوشه نا معلومی بکشایند... درین فرصت چراغ یک مو تر سایکل از دور دیده میشود سارقین بو حشت افتاده تکسیران را رها کرده خود در تاریکی شب فرار میکنند.

خادم حسین میگو ید: اگر آن شب همان مو تر سایکل به کمک نمیرسید شاید کشته میشدم و مو تر مرا هم سارقین با خود میبردند....

در چهار راهی پشتو نشان پهلوی یک مو تر تکسی ایستاده ام و گوشش بدر دلیک تکسی ران داده ام. او یک مو تر ما سکویج سفید رنگی دارد. خودش را حمید الله معرفی میکند. مدتی گوشیدم تا راضی

کم کم تراکم تر میشود و دقایقی بعد دیگر مو تری- درین راه دیده نمیشود. خادم حسین هرگز فکر نمی کند که حادثه بی دوسر راهش کمین کرده و زندگی او را تهدید میکند. بی خیال پایش بر «اکسلتور» مو تر فشار میدهند و مو تر با سر عتی عجیب به پیش میروود... حالا در نیمه راه رسیده اند. سه مسافر مو تروان را وادار میسازند که توقف کند دست هایش را بزور بسته کرده و بعد میخواهند تا او را از مو تر پیاده کرده به گوشه نا معلومی بکشایند... درین فرصت چراغ یک مو تر سایکل از دور دیده میشود سارقین بو حشت افتاده تکسیران را رها کرده خود در تاریکی شب فرار میکنند.

خادم حسین میگو ید: اگر آن شب همان مو تر سایکل به کمک نمیرسید شاید کشته میشدم و مو تر مرا هم سارقین با خود میبردند....

در چهار راهی پشتو نشان پهلوی یک مو تر تکسی ایستاده ام و گوشش بدر دلیک تکسی ران داده ام. او یک مو تر ما سکویج سفید رنگی دارد. خودش را حمید الله معرفی میکند. مدتی گوشیدم تا راضی

بسیار از آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم... لذا اگر با ز هم آن هارا میدیدم شاید نمی شنا ختم... تکسی رانان مردمان عجیبی اند. آن هابا حادثه زندگی میکنند روزوشب آنها با ما جرای توام است. اصلا زندگی خودش ها دله ساز است. هر دقیقه در پشت خود حادثه بی را پنهان دارد که به ارمغان می آورد. ولسی تکسی رانان بلا این حوادث بیشتر رو برو می شوند. آنها با اشخاص مریض. یا آسیب دیدگان یا شادریان و غمگینان. با درد مندان. و بیدردان سرو کار دارند و هر روز ده ها خاطره بر صفحه ذهن آنها نقش مینندد... شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نو کپنه می لرزد....



بقیه در صفحه ۶۰

# فاجعه اشتباه آمیز يك قاضی

خانم شروید باوصف آنکه از شوهرش جدا شده اما در امور معاملات او سهیم بود. عده ای شهادت دادند که خانم شروید می خواست به مسافرت برود و ایملای به شهادت شهود افزود خانم شروید می خواست به مسافرت برود تا از چنگ یکعده خوش بین ها فرار کرده باشد در این صورت سواکی مطرح میشود که پس امکان دارد خانم شروید زیر نام مستعار در محلی زندگی میکند.

اما در مورد مادر و دختر ایولز موضوع طور دگر است. در اثر کالبد شکافی اجساد علل مرگ تثبیت نشده. وکلای مدافع ایملای درین مورد يك علامت سوالیه گذاشته اند: قتل خودکشی یا حادثه ایمن دسته ها به خون هیچ کس آغشته نشده است اینهم قابل تصور نمی باشد که ایملای شاهد مرگ مادر و دختر بوده و احتمالا بخاطر استفاده از دارایی آنها اجساد را پنهان ساخته باشد. او ولد ایملای

به چنین چیزی هم اعتراف نکرده است اما يك کلمه اختتامیه می گوید که ایملای در اخیر دفاعیه اش اظهار داشت دارای مفهوم دو جانبه می باشد بدین معنی که او گفته است این دستها به خون هیچکسی آغشته نشده است.

محکمه جنای لوبک حرفهای او را باور نکرد. ولی این اظهارات باعث تولید شک برای محکمه گردید و در نتیجه محکمه آخرین دفاعیه مدعی را غیر معقول نخواهد نداد و ادعای او را باور نکرد و بازرده دقیقه جریان محاکمه و تنظیم فیصله علیه ایملای بعمل آمد او را ملزم ساخت که غیر از او کسی دگر با خانمها رابطه نزدیک تری نداشته و آندو را بهتر از ایملای نمی شناسد و است و اما اینکه بصورت دقیق چه وقت در کجا؟ و چطور آندو زن به قتل رسیده باشد کشف نشده است. قضات در قضیه ایملای تمام آنچه را مدعی العموم در باره محکومیت ایملای ارایه داد ملاک قضاوت قرار داد عینا هما نظوریکه، واکتر مایر قاضی محکمه بیله فیلد در کتاب خود زیر عنوان «خبرهای نا درست ماه بر روش قضات انتقاد کرده است:

رسیدگی به يك دوسیه جزایسی بدون تعیین جزا مثل ضربه ایست که انسان بر سطح آب فرود آورد. صدور رای بر عدم مسئولیت شخص کارمندی به شمار نمی رود. و درین صورت دایر کردن محکمه برای رسیدگی به همچو موضوعات بی لزوم تلقی میشود يك چنین سیستم عدلی که حتما باید به متهم جزا داده شود، باعث بروز اشتباهات عدلی و قضایی میگردد مخصوصا آن محاکم و دیوان های قضایی که بروی قیاس و شهادت شهود حکم میکنند.

در سال ۱۹۵۸ يك محکمه مونستر خانم بیست و نه ساله خانم دار به نام ماریا رود باخ را به اتهام قتل شوهرش محکوم به حبس ابد کرد. بر حسب تصادف بچه ها ضمن بازی گوشه پیرا هن رود باخ را از زیر خاکها بیرون آوردند آشنایان خانم رود باخ شنیدند دادند که خانم بارها نزد آنها گفته بود که می خواهد شوهرش را بکشد. داد و فیسر ششست نظر به داد که کاسه سر رود باخ در اجاق آشپزخانه ماریا رود باخ سوخته است. اما تجدید نظر بردوسیه رود باخ از طرف محکمه رد گردید تا اینکه یک نفر که به عنوان تفریح در گوشه جنگل نزدیک خانه رود باخ قدم می زد کاسه سر سوخته یکمده را پیدا کرد. معینا مقام عدلی هیچ اقدامی نکردند تا اینکه وکیل مدافع خانم رود باخ محکمه را مجبور ساخت بر موضوع موکله اش امر تجدید نظر را بدهد سر انجام رای محکمه را مبنی بر بی گناهی موکله اش حاصل داشت.



ایوا ماریا ماریو تی در سال ۱۹۶۴ بجرم قتل یکزن بیوه به حبس ابد محکوم گردید. دما به اثر بر و نقص در صورت دعوا قضات مجبور به تجدید نظر شدند و جریان محکمه سر انجام به بیگناهی متهم حکم کرد



هانس هتسل نماینده تجارتسی پس از محکوم شدن به حبس ابد بعزت قتل خانم ماگدالینا سا لون محکمه را ترک میکند . او چهارده سال وادار زندان ماند تا اینکه به اثر تجدید نظر از حبسرها گردید

وقوع قتل مطا بقت نمی کند و به شکل صورت دعوی و مراحل قضاوت این ترتیب لکه تازه ودرخشان خون را به روی لباس ما ینبرگ ناشی از ما هی گیری دانست در محاکمات و قضاوت تهابی که در آلمان به روی قیاس صورت میگیرد ، از قاضیها انسا نهایی ما فوق دیگران میسازد و نکات مجهول آن مطالعه میکند تا مطمئن شود که قاضی در فیصله اش فیصله آنها خرده گرفت که در راه خطا نرفته است .

محکوم میت ماریو تی به زندان ابد گردید ، اما محکوم خوش شانس بود . زیرا به اثر بروز نقص در صورت دعوا حکم بر بطلان فیصله قبلی صادر شد . و طی رسیدگی مجدد بر موضوع دفعتا معلوم شد که دلایل ارائه شده از آغاز تا انجام صحت نداشته و قتل به خاطر سرقت به هیچوجه نتوانست ثابت شود ، چه جوارحرات وسکه های طلا که که پیش از قتل مالک آن می بایست به سرقت رفته باشد دست نخورده پیدا شد و ایوا ما ریا ماریو تی را بی گناه شناخته آزاد کردند .

در سال ۱۹۵۵ يك محکمه اوفن-باخ هاینس هتسل نما ینده تجارتی را به اتهام قتل يك زن به نام ماگدالینا گریورت به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد . زن جوان اتفاقا در آغوش هتسل جان سپرده بود . چون زن در حال معا شقه و روابط جنس در آغوش او مرده بود

بناء هتسل از کشف حقیقت توسط پولیس و جزایی که از اثر روابط نامشروع با آن زن احتمالا با لایش

تعمیل می گردید ترسیده جسد را تا به محل يك خط آهن که از همان نزدیکی می گذشت حمل کرد . اتفاقا

در همان محل ساعتی پیشتر يك دختر جوان هم به قتل رسیده بود اما در اثر کالبد شکافی جسد ماگدالینا هیچگونه علامت و نشانه از خشونت و عنف ثابت نشد .

**قضاوت بروی تخمین و يك سایه استوار بود**

حین رسیدگی به دوسیه ، یکتن از اهل خبره بنا م پروفیسر داکتر

البرت پانزولت مدعی شد که خانم ماگدالینا خفه شده است و این نظر را به اساس يك سایه و لکه سیاهی که بروی عکس رادیوگرافی که از حبه گردن بر داشته بود ابراز نمود . او معتقد بود که آنزن توسط یکرشمه خفه شده است محکمه عقیده پرو فیسر البرت پانزولت را معتبر شمرد ، و اما درست پس از اینکه چندین عکس دیگر از حبه گردن برداشته شد وکیل مدافع هتسل بنا م گروس توانست با

اصرار و ابرام امر تجدید نظر بر دوسیه هتسل را حاصل بدا رد در نتیجه عدم صحت ادعای پرو فیسر پانزولت ثابت گردید و هتسل در سال ۱۹۶۹ از حبسرها شد ، تحقیق بیشتر توسط علمای دگر در باره علت مرگ خانم ماگدالینا گواهی داد که وی به اثر سکت قلب در گذشته است نه به اثر خفه شدن یا رشمه .

در سال ۱۹۵۰ یکنفر فرو شننده لبنیات بنا م ارتور ما ینبرگ از طرف محکمه بجرم کشتن همکارش جورج-زو مرهوف به حبس ابد و اعمال شاقه محکوم گردید .

تحقیقات پیرامون این قتل می رساند که ارتور ماینبرگ در شب حین عبور از حاشیه يك قبرستان دوست همکارش زو مرهوف را به قتل رسانده است . به اثر تشبیهات پولیس قطرات خون تازه به روی لباس ماینبرگ ثبت شد و این خود اتهام قتل را بالای ارتور ماینبرگ وارد ساخت .

وکیل مدافع او هم که گروس بود ، توانست محکمه را وادار به تجدید نظر بر دوسیه ارتور ماینبرگ گرداند . یکتن از شهود توانست با دادن شهادت به نفع ماینبرگ تردیدی نزد محکمه به وجود آورد . او در شهادت خود گفت که او ماینبرگ را در شب قتل جورج زو مرهوف از محل واقع بسیار دور دیده است همچنان يك نفر از اهل خبره مدعی شد که خون تازه ودرخشان به وضاحت بازمان



آرتور، ینبرگ به جرم کشتن همکارش در تاریکی شب نزدیک يك قبرستان (محل قتل با خطوط سفید مشخص شده) محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شد اما پس از گذشت نژده سال بیگناهی اش ثابت شد .



هنر فلکلوریک و مردمی بخش بی کم و کاست فرهنگ پولندرامیسازد

# پنج هنر از هفت هنر

نیوس معروف هنر یک شنگوسیک ولادیزلاو ایومونت که هر دو بانوشتن داستان های زندگی، توانستند جایزه نوبل را بدست آورند. بیاد آورد. در هنر تئاتر بنام سرتسللا وایگناسی که از اینوسکو، نیم قرن پیشتر

در کنار تئاتر پیش دستی نموده ولسی در این اواخر بشهرت رسیده، درخشش چشم گیر دارد.

سال ۱۹۴۴ عصر جدید وهم آهنگی را در رشد هم جانبه فرهنگ کشور باز نمود. این شکوفانی بیشتر والیه به دیگر گونی های

اجتماعی سیاسی بود که در همه شون زندگی آموزش بمیان آمد این پیشرفت را میتوان در وجود نشر ملیون ها جلد کتاب، هزاران

کتابخانه، صد ها سینما، ودها کلبو پ فرهنگ و مراکز هنری دید. این همه نمایاننده

این واقعیت روشن است که تمام ششون فرهنگ کشور دستخوش تحول و دگر گونی

عمیق و ژرف شده و بر گنجینه غنی زندگی هنری پولند افزوده است.

نکنه جالب توجه، رشد هم آهنگی در تمام ساحت های هنری چون تئاتر، فلم

ادبیات، موسیقی هنریلا ستیک، پیکر تراشی وغیره میباشد.



هنر سینما توگرافی در همین دو زهایست و پنجمین سالگرد شش راجشن گرافت

در آرای خط فرهنگی تا زمانه های دور دست می رسد. زمانیکه اروپا دو باره پناه زندگی فرهنگی را برو پرايه های قرون وسطی گذارد. فرهنگ پولند همان گرایش و تمایل را بوسیله هنر پیکر تراشی و است سوز نمایش داد. هنگامیکه رنسانس مهر هنر ملی را بر تمام هنر های قرون وسطی میزد این پدیده را مادر لابلای اشعار ژان کاجا نورسکی یکی از محرز ترین چهره

ادبیات رنسانس پولند دیده میتوانیم. یا وزیدن نسیم روح پرور رنسانس که بر همه پدیده های زندگی رنگ و آهنگ نوزده هنر و فرهنگ پولند مرز های کشور رانه فقط در وجود نخبگان معروف فشن چون ژان

کاجا نورسکی و کوپر نیک در هم نوردید بلکه نوشته های سیاسی اندر یز فوروز مودرزو سکی بافکار او انگارد «پیش آهنگه اروپای

غربی در یک صف قرار گرفت. همچنان آدم مسیکی ویکر ژویوسلا و پروس که کمتر در خارج شناخته شدند می توانند بحیث

«غول ها ادبیات اروپا» بحساب روند. اولی توانست تا درد سر های ملی را استاده در شعرش رنگ همگانی داده و دیگر باخلق «فرعون» بهترین اثر داستانی قرن نوزدهم را با تاریخ فلسفه در هم آمیخت.

با گفتگو در مورد فرهنگ پولند، باید از ساز و موسیقی شویین یاد نموده و دوناول



# ● — آسباس مهر هنرمندی را بر تمام شئون زندگی هنری قرون وسطی زد.

## ● — هنر آوانگارد و پیشرو هم چنان در معبد هنر های زیبا، ستایش می گردد.

### هنر های پلاستیک :

نقاشی پولند نمایا نگر موجودیت تعامیل های مختلف هنری است از لحاظ مقداری در آن میتوان رنگت آید های قبیل از امپرسیونیست ها را دید که در رهبری آن دو هنر مند معروف ، ژان سیسیس ایور ژیل ایشس را دید که با تلاش فراوان بر غنای دو نظریه کهن افزودند .

هنر ارزشمند گروه ریاست ها که نماینده با رزان ژان کردوک زیک می باشد از نابوت را میتوان در وجود هنر تخیلی یا رویایی دید . و دیگر همان روشی است که ادامه دهنده هنر پیش آهنگ پیش از جنگ می باشد ، که در وجود هنر هندسی و احتمالی تبلور یافته و در پیشا پیش همه نقاشی معروف ارزی شتا روسکی قرار دارد .

هنر پیکر تراشی پولند ، برای مدت مدید و در نده زیر تاثیر سنت کلاسیک قرار داشته و به همین تازگی ها به صورت بنیادی دچار دگرگونی شده است . پیکر تراشان جوان با اشتیاق زیاد در جستجوی راه حل های تمثیلی بوده و این تعامیل را در وجود کار های اولیگارد تونسکی دیده میتوانیم این جنبش های بلزید و ارزشمند ی را در بین دست آورد های هنری مجسمه سازی بعد از جنگ دارد .

هنر پیکر تراشی نوین تلاش دارد تا از یک طرف ترکیبی از فورم ها و شکل را بمیان آورد و از جانبی به چهره های تراشیده شده رنگ روشن انسانیت را در وجود شکل های

مجرد بدهد . این شیوه را هنر را به صورت روشن در وجود کارهای خلاقه و دلاسیلا و هاسیور که می توان او را هنرمند آگاه پولند دانست باز نمود . نمایشگاه اخیر اماریش مرز های جدا کنند ، بین هنر های پلاستیک و تیا تر نور ، شعله ها و صدایا در هم نور در دید . پیکره هارش مانند آثار یاد گاری در سز داشتن انعکاس از این ترکیب های پسر عظمت است .

تظاهر احساسات تند ، همراه با پر خورد نازه ، شخصیت و سرشت هنر گرافیک معاصر پولند را می سازد . در اینجا زبان خیلی صریح ، ساده و مستقیم برای ابراز احساس های عالی بکار میرود . هر روز بیشتر از پیش هنر متدان روی از اشکال مجرد برای نمایاندن احساس خود برگردانده و به جای آن رنگ و تکنیک را به هم می آمیزند .

در بین هنر های دیگر پلاستیک هنر بافتن و پوستر توجه مزیدی را بخود کشانده است . شخصیت تمیزد هیزه آبداران و سنا قیان پولند ، به صورت شکفت آوری هوا خواهان زیاد در حلقه های هنری اروپا و بازار های آن بدست آورده است .

از نگاه منتقدین و پولند کشوری است که در آن هنر کار دستی رشد شکفت انگیزی نموده است و دست آورد های هنری پولند نشان می دهد که هرگاه هنر آردم و نفس تخیل شاعرانه تپی یافت دیگر نمی تواند نام پر آوازه هنری را بر آن بیان داشت .

آخرین گام در تجارب پولند ، با سستنه

گونه هنر بافتنی برداشته شده است . هنر مند بنام ساگدالنا اباکانو و میگز او لنین کسی بود که این نوع هنر را از جای های سنتی اش یعنی دیوار ها به وسط اتاق کشاند . در این راه او تلاش نمود تا مرزهای که طی قرون متعادلی انسان را از کار هنری جدا می کرد ، از برابرش بردارد .

امروز پولند را می توان به محل مهمی از آثار بافتنی تشبیه نمود که با تلاش فراوان سعی دارند بر ویرانه های آثار کهن نمایا نوید بدهند .

هرچنان از بکار بردن تکنیک های متعدد و گوناگون در ساحه پوستر می توان نام برد . این ساحه در بر گیرنده آثار چاپی ، تزئین هاود کورها و ترکیب از رنگ های سیاه سفید و غیره می باشد .

آزادی «مکتب هنری پوستر» پولند ، اکنون شهرت جهانی بهم زده است . این پوسترها در بر گیرنده درونمایه های سیاسی اقتصادی ، فرهنگی می باشد .

همچنان اکنون ساحه دیگر هنری در پولند وجود دارد که یک هنرمند می تواند اندیشه خلاقه اش را در آن بکار برد . همانا هنر شیشه گری است . طرح برای ساخته های تجاری نیز میتواند میدانی برای ازمون هنر متدان باشد ما این هنر آفرینی ها را در نمایش گاه های متعدد آثار شیشه پس می توانیم ببینیم که نمایشگر سطح بلند و عالی هنری است .

در پهلوی مرافیت دلسوزانه که دو لت

بخاطر هنر می نماید . سعی می شود تا بخش هنر مردمی یا فلکور با تمام ستن عالی آن حفظ شود . این گنجینه ها غنای عالی هنری مردم پولند را نشان مید هد .

### ساز و موسیقی :

اگر بتوان هنر موسیقی را نیز انعکاس رفیق و لطیف اندیشه نماید و بحق آن را می توان نامید . هنر موسیقی در پولند پس از جنگ به صورت جنبشی تحول نموده است این پیروزی بر عظمت توسط رشد حرکی آزادی «مکتب ها به مختلف موسیقی بمیان آمده است . والیته نقش مهم دیگر ایجا د موسسه های متعدد موسیقی است که در آن همین جنبش برخاست .

پهلوی به پهلوی ریالیسم سنتی ، تعامیل های اپر شیو نیستی و اکسپر شیو نیسی دو خط دیگر خلاقیت های هنری موجود را میسازد . یکی از این روش های هنری روح بخشیدن غنای عظیم بر موسیقی موج می زند . اگر قبل از جنگ چند ارکسترا ی سمفونیک و دو اپراویک تیاتر باله وجود داشت امروز در حدود نژده ارکسترش سمفو نیک و ده تئاتر خانه اپرادر پولند بمیان آمده است .

در جهان ساز و موسیقی ، پولند یکی از محل های مشهوری است که در آن جشن واره های متعدد موسیقی که در بسین آن «خزان و آرسنا» شهرت دارد پسرپنا میشود . در همین زمان موسیقی پولند همراه با

بقیه در صفحه ۵۷



## کودکان فریاد میزدند:

# آهسته



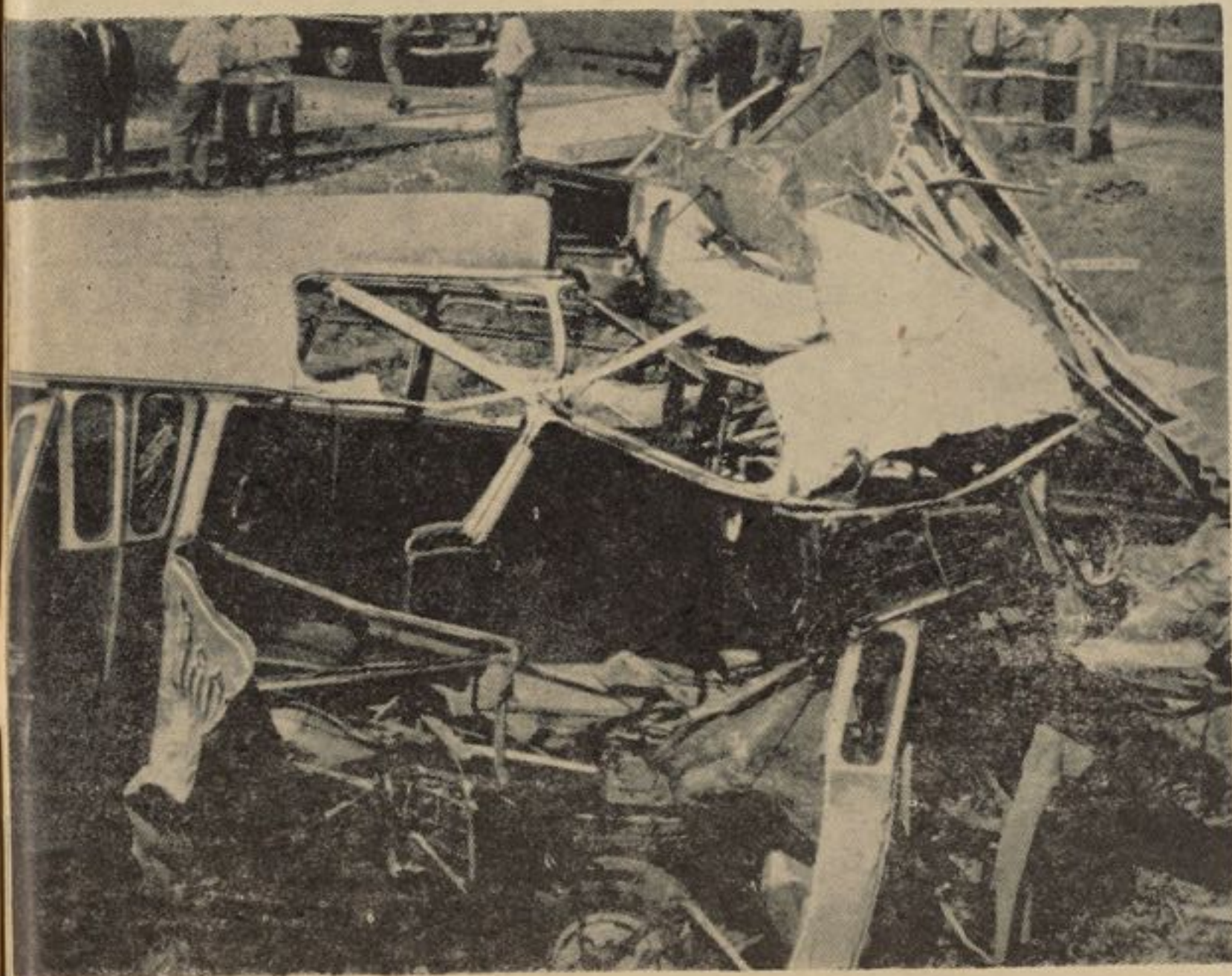
کیسلینگ میرفت میگذشت. این محل صرف بایک چراغ ترافیکی کنترل میشود. هیچ گاه او درین محل مجبور به توقف نشده بود اما در همین روز دوشنبه در ساعت نوزده و ده دقیقه یک واگن سنگین پر از تیل سوخت به سرعت نود کیلو متر در ساعت بطرف محل عبور از روی خط آهن نزدیک شد. راننده واگن از نست بایر دید که موتور سرویس نزدیک میشود. اما وقتی متوجه چراغ سرخ در سر چهار راه شد که پیهم روشن گلی میشد راننده کامیون تیل مطمئن گردید که موتور سرویس بموقع برك زده متوقف خواهد شد. لیکن شترا سر راننده موتور سرویس از برك کار نگرفت اطفالی که در موتور نشسته بودند از جای خود برخاسته فریاد زدند: از روی خط آهن نگذر... چند لحظه بعد موتور سرویس

در دو شنبه هفته اخیر شتراسر بچه ها را سوار موتور سرویس کرده از خیابانی عبور نمود که راننده پیر این جاده را در خواب میشناخت. هر روز از روی خط آهن بدون دروازه فدرال که از لوپت گیرش به سمت

متخصص ترافیک مونسن دا کتر گرهاردمونس در مورد يك حادثه ترافیکی عقیده اش را بیان کرد: کسانی که سن شان از شصت تجاوز میکند نباید پشت جلو موتور های سرویس بنشینند زیرا پس از شصت سالگی خطر اشتباه راننده در انقای حرکت موتور زیاد متصور میباشد.

یک راننده موتور سرویس بنام کرهارد شتراسر از ناحیه کیسلینگ واقع در الگوی که شصت و شش سال از عمرش میگذشت موتور سرویس را می راند، این موتوروان موظف بود که بچه های مکتب را هر روز از خانه های شان به مکتب و از مکتب به منازل شان بفرستد. در ماه می سال ۱۹۷۱ شترا سر برای آخرین بار معاینات صحتی شد. دکتر موظف شفا خانه دولتی پس از معاینه شترا سر اینطور تصدیق داد. قدرت دیدن و شنوایی او عادی است، دکتر در عین حال تشبیه کرده بود که ضربان نبض شتراسر منظم نیست. گرهارد شترا سر از سی سال به اینطرف به شغل دریوری موتور سرویس میپرداخت و اجازه داشت که باز هم به رانندگی ادامه دهد.

طبعاً باقی این که از مساحت معین و شناخته شده و از یک شعاع سی کیلو متری خارج نشود.



- از راست به چپ:
- ۱- رالف واتیس نه ساله
- ۲- لویزا وخواهرش
- ۳- بوفلره یازده ساله
- ۴- ایریش شانزده ساله



# برادته !!

دیگر از قبیل نارسایی های جسمی  
 به علت کهولت سن عوامل بروز  
 حوادث و باعث چنین پیش آمدنهایی  
 می گردد. پرو فیسر نوار شس عضو  
 انجمن فنی مراقبت حوادث ترافیکی  
 هامبورگ راپور میدهد که هفده  
 فیصد تمام پنجاه ساله ها به ضعف  
 دیدمبتلا هستند اگر یکی از رانندگان  
 موتورهای سرویس در سن پنجاه و پنج در

برداشت آنها بایک مادر جوان که  
 او هم در داخل موتور بود شدیداً  
 زخمی گردیده به شفا خانه منتقل  
 شدند.

والدین قربانیان این حادثه به  
 شرکت قطار آهن فدرال اعتراض  
 کردند که خارج از پلان چرا اجازه  
 داده است یک واگون حامل تیل  
 سوخت به روی خط آهن عبور کند.  
 اینکه تا کجا راننده موتور سرویس  
 مسوول است و چشمهای او چراغ  
 سرخ اشاره راننده یا اینکه دچار  
 کدام حمله قلبی شده و جلو از اختیارش  
 رفته باشد معلوم نشده زیرا در اثر حادثه  
 شترا سر هم جان سپرده است و  
 همچنان کلینرسی ساله موتور که  
 پهلوی دست شترا سر نشسته  
 بود نیز در گذشته است ضعف دید ایمل

با واگون سنگین حامل تیل تصادم  
 کرده به فاصله سی متر در هوا  
 پرتاب شد یک چراغ اشاره ترافیکی  
 نیز به اثر این حادثه از بین رفت  
 و موتور سرویس در وسط بته ها  
 غلتید.  
 اطفال از کلکین های شکسته و  
 سقف موتور که پاره شده بود به  
 بیرون پرتاب شدند.  
 کتابها و بکسهای مکتب به شعاع  
 چهارده متری دگر زخمهای خطرناکی

پنجاه متر پراکنده افتیده ، زنگنه  
 خطر بلند شد و از تمام موسسات  
 کمکی و شفا خانه های محل امداد  
 خواسته شد.  
 پنج طفل جابجا در محل حادثه در  
 گذشت. لویزا پنج ساله و خواهر  
 ده ساله اش ماریا ، فلر یازده  
 ساله و برادر شانزده ساله اش  
 اوپریش و رالف وایتس نه ساله ،  
 چهارده متری دگر زخمهای خطرناکی

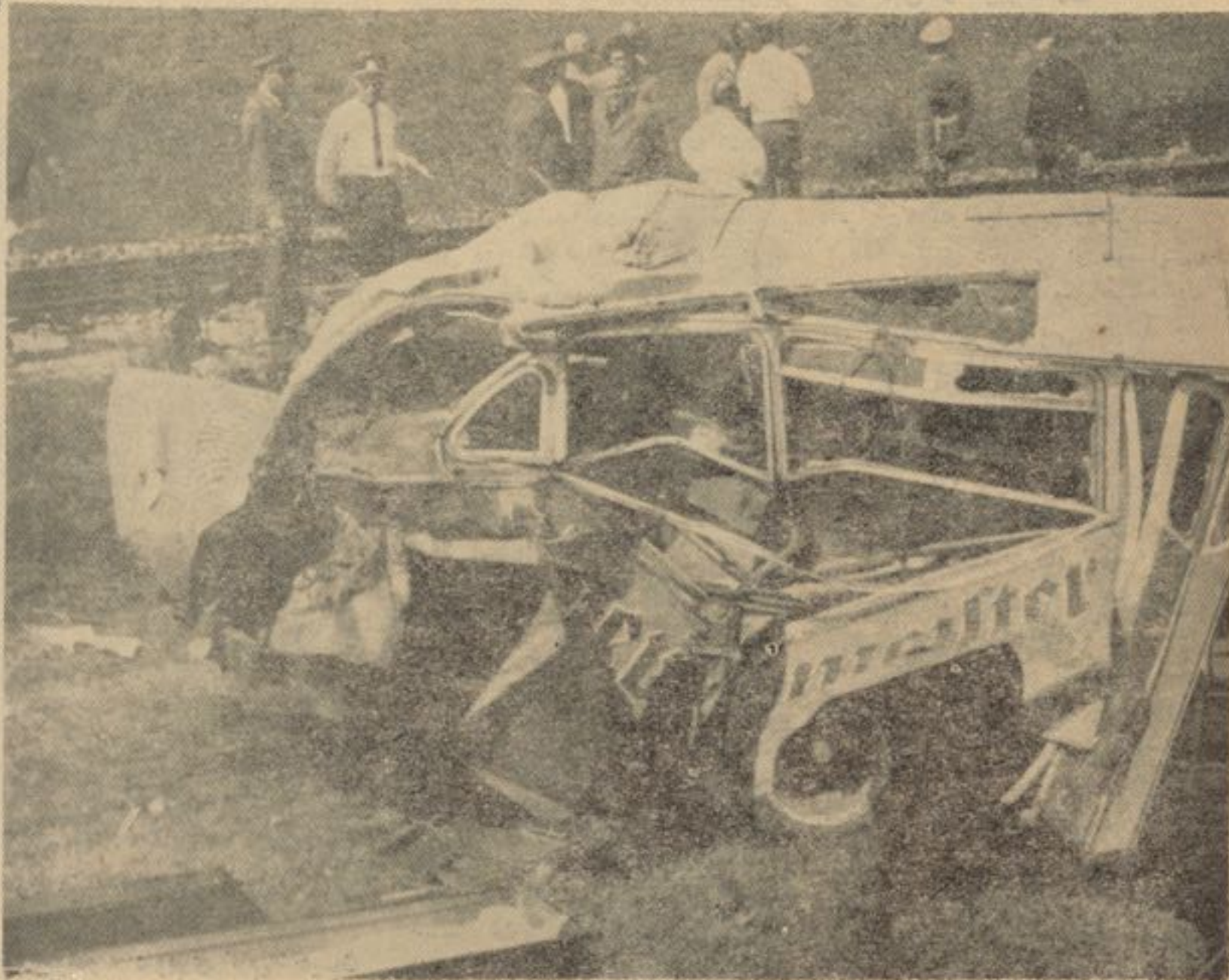


## خانواده های قربانیان حادثه ترافیکی سوگوارند.

کدام حادثه ترافیکی دخیل باشند  
 بیشتر از پنجاه فیصد اینگونه  
 اشخاص مسوول حادثه شناخته  
 میشوند افرادی به سن سی و پنج  
 سی فیصد مسئول حادثه  
 شناخته میشوند مخصوصاً راننده  
 گان موتورهای سرویس که خواسته  
 باشند در ترافیک مزدحم امروزی  
 رانندگی کنند بر اساس نظریه  
 دکتورگر ها رد مونس باید جوان  
 بوده از لحاظ فیزیولوژی مناسب  
 باشند قرار نظریه داکتر مونس از  
 شصت سالگی به بالا نباید به افراد  
 اجازه رانندگی داده شود.

بنابر این ماده پانزده قانون جزای  
 ترافیکی رابرای جلوگیری از بروز  
 حوادث کافی نمیدانند مطابق  
 این مقررات باید رانندگان تکسی  
 و موتورهای سرویس در هر سه  
 سال یک مرتبه معاینات دقیق  
 طبی شوند.

در بایر جائیکه داکتر مونس  
 کلینیک روانشناسی و طبی ایالت  
 بایر را اداره میکند این مقررات  
 بقیه در صفحه ۵۹



متردورتر پرتاب شدو پنج طفل جابجا هلاک شد  
 شماره ۲۱

# لوړه، پیسوادی او زاپا کچه



تر هغه وخته پوری چه د تکنا لوژی او نوو علومو گټی په پراخه اندازه دنړۍ هیوادونه ورنکړی شی زیاتره مخ په انکشاف هیوادونه به د پخوا په شان د زراعتی محصولاتو دکمښت سره لاس او گریوان وی .

کښی دهر ۵۰۰۰۰ تنو دپاره یو ډاکتر شته چه باید ددغه شمیر وگړو دردونه کم کړی او دناروغي له پرمختیا څخه مخنیوی وکاندی . په داسی حال کښی چه په امریکا کښی دهر ۷۰۰ تنو دپاره یو ډاکتر شته . دغه حقایق دخوښی او هوسایسی موجب نشی کیدای ، مگر هر څه چه دی حقیقت دی ، داسی حقیقت چه دبشری نژاد دخلورو څخه ددریو برخو دژوند ښکارندوی دی .

**ددغی وضع دلیل څه دی ؟**  
عمرانی پرو گرامونه بشپړ او اغیزه ناک نه دی ، ځکه نشی کولای چه په موثر ډول فقر او تنگسه کمه کړی . ددغی پیچلی وضع علل مونږ ته څرگند دی ، دوه غټ دلیلونه شته : یو دا چه دمخ په انکشاف هیوادو اقدامات دو مره چټک نه دی چه وکولای شی دخلکو ترمنځ اوسنی اجتماعی او اقتصادی زیات نه توازن له منځه یوسی ، بل دلیل دپرمخ تللو هیوادو د ډیرو هوسا خلکو او دمخ په انکشافو هیوادو دخلکو د ډیر فقر ترمنځ دزیات نه انډول دکمولو په برخه کښی دپرمخ تللو هیوادو د اقداماتو نه قاطعیت دی . اوسنی

ژوندون

قوی دتحلیل اودافرادو دودی او ددوی دجسمی او مغزی انکشاف مانع کیږی .

- بیسوادی دپوهی دزده کړی مانع او دوخت دضایع کیدو سبب گزی .

- بیکاری نه یوازی ددی سبب کیږی چه افراد ونشی کولای دژوند ډیر لږو سایل لاس ته راوړی بلکه ددوی غرور ته زیان رسوی اودترقی غوښتنی حس یی وژنی .

- ډیری داسی ناروغي چه دعلاج وړ دی ، نوی پیدا شوی ماشومان نیمکړی کوی او یو شمیر یی وژنی .

ددغو ناروغيو په نتیجه کښی ځینی کسان ژر دزړښت سره مخامخ کیږی لڼه دا چه په سل ها و ملیون تنه خلک دخلکو ټولو ذاتی استعدادو نو سره سره دلورې تر تهدیده لاندی راغلی او دمختلفو محدودیتو نو او راز راز محرو میتونو سره مخامخ کیږی او دناغوپیدلی گل په شان وژرونه تویوی او له منځه ځی .

فقر او تنگسه ددغو ټولو فجایعو عامل دی ځکه چه دوژونکی چری په شان هر څه چه پخپله لار کښی وینی پریکوی اوله منځه یی وړی . داداغراق نه ډک تصویر نه دی بلکه دهغی احصایی له مخی چه شویدی په اوسنی مخ په انکشافه نړۍ کښی څه دپاسه یو ملیارد انسان شته چه وړی دی اود غذایی موادو دکموالی سره مخامخ دی یا تش ژوندی پاتی دی .

په همدغو هیوادو کښی دیو سل ملیون تنو په اندازه دلویانو دبیسوادانو په شمیر کښی زیاتوالی راغلی دی او دغه زیاتوالی دتیرو شلو کلو په اوږدو کښی شویدی . له هرو پنځو تنو څخه دیوتس دبیکاری نسبت دکاریگرو قوه ده . دماشومانو مړینه دهوسا نړۍ په نسبت څلور چنده ا ودعمر متوسطه اندازه په سلو کښی څلوښت لږه ده . په ځینو مخ په انکشافو هیوادو

په اوسنی مخ په انکشافه نړۍ کښی څه دپاسه یو ملیارد انسان دلورې سره مخامخ په ځینو بیرته پاتی هیوادو کښی دهر پنځوس زره تنو دپاره یو ډاکتر شته .

مخ په انکشاف هیوادونه دخلو صنایعو بنسټ باید داسی کښی دی چه دژوند په محیط باندی ناوړه اغیزه ونکړی .

بیوزلی هیوادونه دمخیت دکړتیا سره دمبارزی دپاره باید له مختلفو تکنالوژیو څخه استفاده وکړی .

دپرمختیا په حال کښی نړۍ په زیاتره برخه کښی دپرمختگ اوتحول وضع دنه منلو وړ ده ، ځکه چه په سل ها و ملیون تنه خلک دداسی محرو میتونو سره مخامخ دی چه دبشری حیثیت دهیڅ یو منطقی موازینو سره دتطبیق وړ نه دی . دپرمختیا په حال ټوله نړۍ کښی دغه عوامل داندښینی وړدی :

- لوړه او تغذی کموالی دبشری



دپراختیا او ودانولو وضع په زیاترو مخ په انکشافو هیوادو کښی دمنلو وړ نه ده .

دپرمخ تللو هیوادو له خوا باید دغو هیوادوته دلومړی گام په حیث غذایی مواد صادر شی تر څو دبیوزلو خلکو لویه کمه شی .

که تا کل شوی وی چه دبیر ته پاتی هیواد و پرمختیا په بریالی توگه دوام و کړی  
باید نادار او شتمن هیوادونه په گډه په کلکه اقداماتو لاس پوری کړی

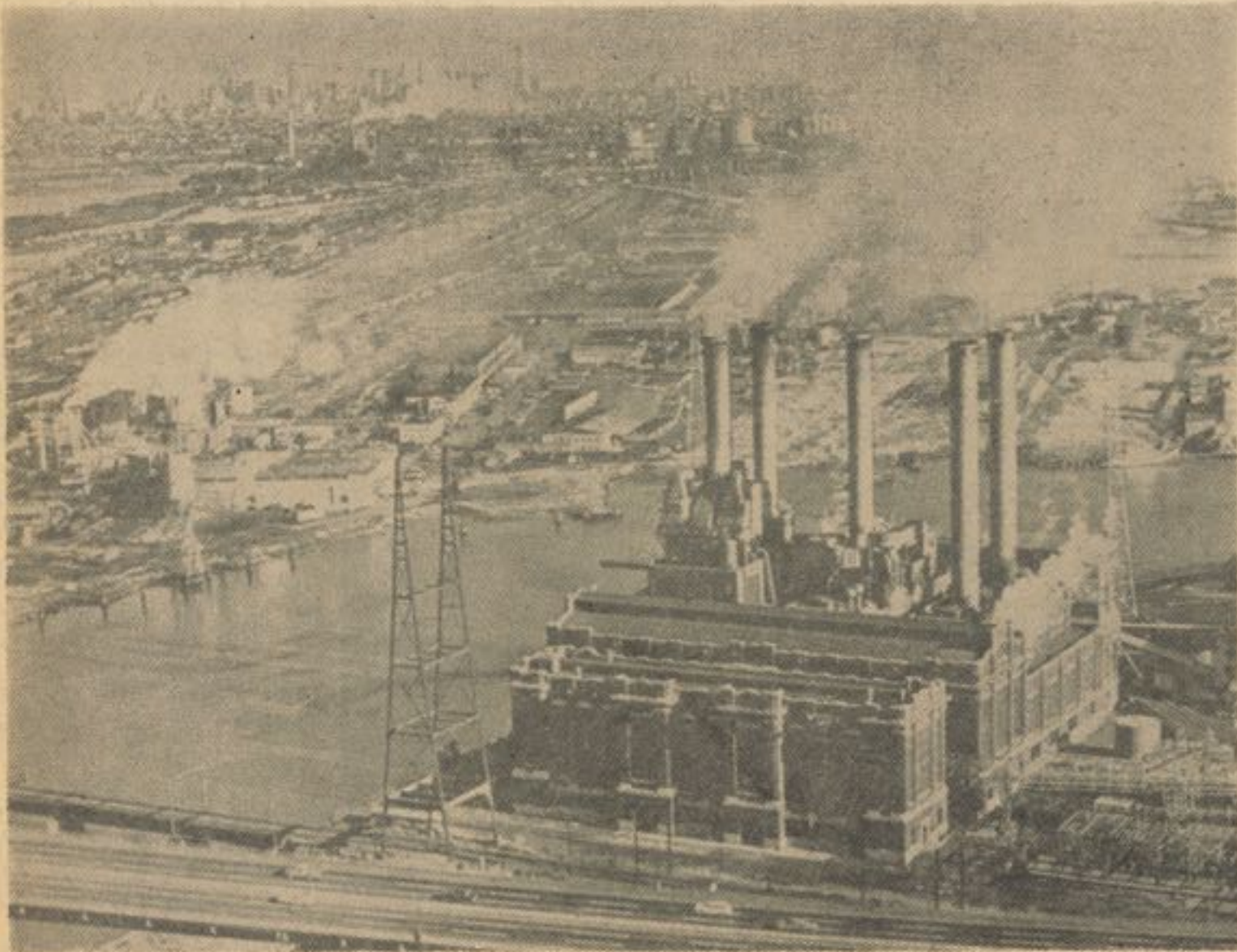
# هوا بشري ژوند ته د پدیدوی

احصائیی ښیی چه دعایداتو ویش هم  
دمخ په انکشافو هیوادو د خلکو او  
هم د بډایو او ناتوانو هیوادو د خلکو  
ترمنځ انډول نلری .  
کوم اقدامات چه د نوموړو هیوادو  
دودی او پرمختیا دپاره کیږی ،  
تر هغه وخته پوری په اغیزه ناک نه وی  
او گټوری نتیجی ته به ونرسیدری چه  
دعایداتو د ویش غیر عادلانه وضع که  
د دغو هیوادو په داخلی سطح کښی  
وی او که په بین المللی سطح کښی ،  
دوام ولری او موجوده وی . که دغه  
وضع سمون ونه مومی او وانه وړی ،  
اوسنی بیعدالتی به همدغه راز دوام  
و کړی او په نتیجه کښی پرمختیا به  
وځنډیږی او د بډایو او نادارو هیوادو  
د دواړو ډلو دپاره به سخت او گران  
وی .

هیوادونه په کلکه سره په دغه مساله  
کښی کښیوتی دی . همدا اوس ډیر  
داسی دلایل شته دی چه ښیی پرمخ  
تللی هیوادونه د اقتصادی چټکی  
ترقی نه یوسل کاله وروسته دیولې  
مشکلاتو سره مخامخ شوی اوددوی  
د ژوند کیفیت تر بیرحمانه تیری لاندی  
راغلی او هغه وخت را رسیدلی چه  
ددغی مسالی په باره کښی ژوره کتنه  
وشی او دغه معمی حل شی . معمی په  
دی ډول ده : دمخ په انکشافه نړی .  
۲۷۵۰ ملیارده محرومو او بیوزلو  
خلکو دپاره د بشر د حیثیت سره سم  
دیوه ښه ژوند برابرول د بیوزلو او  
شتمنو هیوادو د ترقی او پرله پسې  
اقتصادی ودی نه پرته امکان نه  
لری .

پرمختگ دمحیط دپاره خطر دی  
که پرمختگ په پخوانی اندازه او  
په تیره بیا د صنعتی هیوادو د ترقی  
په چټکتیا سره وشي ، هیڅ شک  
نشته چه د بشر د سلامتی او د ژوند  
دمحیط دپاره به له خطر څخه ډک وی  
ددغی معمی په باره کښی کوم  
ساختگی شی نشته هرڅه چه دی  
حقیقت دی باید ددغی معمی  
د دواړو عواملو دپاره ژوره کتنه  
وشی .  
مساله دانه ده چه آیا باید دودی  
او پر مختگ سره موافق واوسو او  
که نه . پدی کښی شک اوتسرد پد  
نشته چهوده باید موجوده وی .  
دغه راز خبره دانه ده چه د دغه  
پر مختگ اغیزه د ژوند په محیط کښی

باید تر خپرنی لاندی و نیوله شی  
ځکه باید همدغسی وی . او بیاخبره  
په دی کښی هم نه ده چه آیا دغه  
دواړه مو ضوع یو ډبل سره اړیکی  
لری- ځکه چه اړه لری .  
ددغی معمی حل کول په دغو  
پوښتنو پو ری تړلی نه دی بلکه په  
داسی لاره کښی دی چه باید پیدا او  
وړاندی شی . په لو مړی درجه کښی  
ددغی معمی دحل دپاره باید په ژوره  
خپرنه لاس پو ری شی . دغه خپرنه  
ضروری ده ځکه هم دمو ضوع د  
پو هیدو اندازه زیاتوی او هم دپوهی  
او واقع ښیی داسی نظر موند لای  
شو چه موږ د مسالی د بیچلتو بسره  
آشنا کوی .



که تا کل شوی وی چه دبیر ته  
پاتی هیوادو وده او پرمختیا په ښه  
او بریالی توگه دوام و کړی ، باید  
نادار او شتمن هیوادونه په گډه سره  
په کلکو اقداماتو لاس پوری کړی او  
همدغه امر د مسالی مشکل او کړکېچ  
ښه تراخړگندوی ، ځکه کله چه  
یو بیوزلی هیواد وغواړی خپل  
اقتصاد داسی تنظیم کړی چه عایدات  
د خلکو ترمنځ په عادلانه توگه ویشل  
شی ، باید وکولای شی په اوله درجه  
کښی اقتصادی وده ولری که نه  
د اقتصادی پراختیا نه پرته به هماغسی  
بیوزلی پانی شی اودکمو عایداتو  
ویش د ټولو خلکو ترمنځ د بیوزلیتوب  
له ویشلو نه پرته به بل څه نه وی .  
مگر د اقتصادی پرمختگ دپاره  
باید محیط ته بدلون ورکړی شی او  
په نتیجه کښی نوی مشکل منځ ته  
راځی او هغه د ژوندانه دمحیط خرابی  
او ویجاړی ده او په طبیعت باندی  
له اندازی نه زیات تیری ، د هغه انتقام  
راپاروی . که بیوزلی هیوادونه د منلو  
وړ محیط په ساحه کښی دودی  
د مسالی سره مخامخ دی ، شتمن

نوی تکنا لوژی دمحیط دککړی تسیادهغو غټو مسئلو دحل سره مرسته کوی چه دمخ په انکشاف هیوادو نه  
ورسره مخامخ دی .

# روزنامه ای بسوی تار یکپا

## خوانندگان عزیز و ندون قضاوت میکنند

این موجود بی دفاع مرود کردم .... در حالیکه نقش این نازیا نه عاراجد روح نازک و حساس وی نیک می دیدم که او را پیوسته به فنا می کشد ... همانطور ... پیشتر بهاد انسانی آن آقایی دیگر را هم خواندم که نمایشگر گرفت مثبت وی از این حادثه بود .

و من فعلا به خاطر آن قلم نبر داشتم که راجع به آن انتقاد کرو این جواب گو اسراژ نظر کنم ... بلکه منظور من ترسیم یک واقعیت دیگری بود که می تواند به ذات خود موید ادعای این لیلی بی مجنون باشد .

و این واقعیت یکی از هزار ها خساری است که در حاشیه جامعه ما زود نیده و از آنراشی گری و زور گویی های شرایط دوهم و بر هم دپروزی ما آب خورده است . من این واقعیت را خوردنیده م ولی از همسایه دیوار به دیوار خود از کسی شنیده ام که ناظر جریان اسکلت بندی این واقعه بود و به هوش سر و قدرت دید خود نیز ایما ن کامل دارد .

این واقعیت در چاره میوند در یکی از پر از دحام ترین نقاط شهر ما نطقه بسته و نبردر همانجا تکامل یافته است ... گویا طرفین این واقعیت هر دو از سا کتین دورو بر همان منطقه بوده اند .

قصه از این قرار است که روزی جوانی موتر خود را در مقابل دختری پارک میکند و سپس از موتر پایان شده و به دختر سلام می دهد و بلافا صله اظهار عشق میکند ... دختر بی باعنا به راه خود ادامه مید هد ... ولی این جوانک باز از عقب وی رفته و از وی میخواهد که صرف لحظه ای با هم گردش کنند و یا به رستورانی رفته با هم غذا صرف نمایند ... ولی دختر این مرتبه جواب سخت تر میدهد و راه خود را میگیرد ... جوانک که اکنون لبر یز از خشم شده است پس میگرد و به موتر خود سوار میشود ولی چند صد قدم آن طرف تر دو باره با موتر خود راه را بروی دختر می بندد و بلافا صله از موتر پایان میشود و بالجه که از آن خشم امید محسوس است به دختر خطاب نموده میگوید:

حالا من به تو درس میدهم تو ... منحرف شدی و سپس در مقابل بی انتظار حیرت زده مردم بر روی دختر چند سیلی جانانه حواله می کند ... دختر چیخ می کند ... و با چیخ وی حلقه تماشاگران فشرده تر میشود و یکی دو پولیس هم میر می رسد ... ولی این جوانک یکباره تیپ دیگری به خود گرفته و رو به مردم میکند و می گوید : چرا چه کب است؟ این نامزد من است او منحرف شده است ... او می خواهد نام مرا بر زمین بزند ... حتی پولیس هائی را که می خواستند مداخله بکنند فحش میدهد ... و سپس دختر را که پیوسته میگوید : این مرد دروغ می گوید من اصلا او را نمی شناسم او نامزدم نیست و مرا نجات دهید . گفته و گریه میکند ولی مرد در مقابل چشم های باز پولیس و انبوه مردم به زور به موتر خود سوار میکند و می بردش ....

بقیه در صفحه ۶۶

محترم مدیر گرامی مجله ژوندون !

تحولا نیکه طی روز های اخیر در شکل فورم و محتوای این یگانه مجله خوانندگانی آمده قابل ستایش بوده و من این موفقیت را به شما و به آنها نیکه در این تحول دیدنم اند تبریک می گویم .

واقعا که طبیعت انسان تو خواه است و هر آنچه که بخواخت میشود برای وی - کهنه میگردد و چون باری در سر کرده فرود می گیرد و ازین رو اگر یک مجله هر قدر هم که خوب باشد بایست همیشه گل نوسی دا چهره وی بشکند .

و در طی چند هفته اخیر گل های نوی در هر این گرامی مجله شکفت که یکی از آن گل سیاه بود و آن هم چیزی جز روزنه به سوی تار یکپا نمی تواند باشد .

و من نیز چون برخی دیگر از هم میهنان خود علاقمند این گل سیاه هستم و آن را با ولع تام می خوانم چون من از برگ های تیره این گل ستاره های از رنج رانی چشم رنجی که میتواند برای انسان حتی بیش از همه استادان دنیا درس های جا وید و ارزشمند بیبا موزد .

میدانم که حاشیه رفتن ولی بعضی چیز ها هست که آدم باید آن را در هر شرایط بگوید و این نیز یکی از آن چیز ها بود به هر صورت من داستان اشک ریز این دختر را و لیلی را می گویم از عقب پرسه های شفاف اشک خواندم هم آن چنانیکه سطور وی را که بخاطر حمله بروی وی و به خاطر دفاع از آن نابوا نمرود زبون نوشته شده بود نیز با قلبی پر خون تراز قلب

یادداشت از: لیلی - تنظیم از: دیده بان

اول باید پیراهنت را بپوشی . بعد مو هایت را شانه بزنی ، این کارت را آسانتر میکند .

میبینم عمه راست میگوید: شانه را همانجا میگذارم و میروم بطرف الماری و پیراهن تیره رنگی را انتخاب میکنم .

عمه صدایش بلند میشود :

آن نه ! بهتر است رنگ دیگری را انتخاب کنی ، یک رنگ روشن ، دختر! تو باید شاد و بر حال باشی . لباس تیره برای کسانی خوب است که غمی دودل دارند .

صدایم از خشم میلرزد :

مگر من غمی ندارم ؟

عمه متوجه حالم میشود و با ملایمت میگوید: لیلی! خوب فکرگو ، تاکی باید غم بخوری ،

تو جوانی ، خیلی جوان . کمی هم در فکر خودت باش . تو تا آخر عمر نمیتوانی ماتم بگیری و غمزه باقی بمانی . تو باید زندگی کنی ، میفهمی زندگی .

میخواهم سرعه فریاد بکشم که صدای زنگ در ، در حویلی می پیچد .

عمه با عجله بطرف در میروم و میگوید : مثلیکه آمد . زود باش دختر .

بعد از اتاق میروم بیرون و مرا تنها میگذارد ، تنها و درمانده .

من بی هیچ عجله ای همان لباس تیره رنگ را میپوشم و موهایم را مرتب میکنم و از اتاق بیرون میروم ، میروم که دوست پدرم را ببینم ، دوستی را که حاضر شده است بمن گومک کند.

ناتمام



بخش چهارم

از عمه میپرسم :

کدام دوست پدرم ؟

شانه هایش را بالای اندازد و میگوید :

شاید توقیافه اش را بیدانیاوری ، اما او ترا کاملا می شناسد .

چه قسم آدم است ؟

آدم کاملا خوب .

بعد پیشانی اش را ترش میکند و میگوید :

عوض اینکه اینقدر سوال بکنی ، بسرو

لباسهایت را بپوش .

بانتعجب میگویم :

لباس !؟ لباس برای چه ؟

برای اینکه ، هیچ مردی با این سروصفتی که داری از تو خوشش نخواهد آمد .

مگر این دوست پدرم ، باید از من خوشش بیاید ؟

چشمایش را کمی کشاد میکند و میگوید :

البته ! اگر تو با این قیافه ماتم زده و این

لباس که بوی دود آتش زخانه میدهد رو برویش

بنشیني همان نمیتکم زیاد خوشش بیاید .

بعد به من مجال نمیدهد ، اعتراض کنم و یا

حرفی بزنم ، پادست بشانم میزند و میگوید :

عجله کن ، ممکن است چند دقیقه دیگر

بیدایش شود .

من با کراه از جایم بلند میشوم و بطرف

اتاق خودم میروم ، میروم که لباس تازه بپوشم

و سرورویم را مرتب کنم . وارد اتاق میشوم

ولی هنوز صدای عمه در گوشم است با آن جمله

که گفته بود :

« یکی از دوستان پدرت ، این دوست کیست

که حالا سر برآمده و میخواهد بمن کمک کند؟

چرا وقتی پدرم زنده بود چرا وقتی زمین گیر

درمانده بود این گومک را نکرد ؟ اصلا ایسن

دوست چطور شد که بعد از مرگ پدرم بفکر من

یعنی بفکر دختر دوست خود افتاد ؟

میخواهم برگردم و جواب این سوالها را از

عمه بپرسم . اما زود منصرف میشوم ، چون

میدانم تا وقتی عمه خودش نخواهد ، حرفی به

کسی نخواهد زد تا وقتی خودش نخواهد ، لب

از لب باز نخواهد کرد . ناچار جلو آینه میروم

و قیافه رنگ پریده خودم خیره میشوم و به

لبانم که پوسته انداخته است . با بیحالی

شانه را میگیرم و لای موهایم فرو میکنم ، از این

کار خوشم نمیآید اما بخاطر عمه باید اینکار را

بکنم .

هنوز صاف کردن موهایم تمام نشده است

که عمه وارد میشود . من قیافه چین خورده

اش را در آینه میبینم . عمه ، جلو و جلوتر میآید

و بعد با اعتراض میگوید :

لیلا !

چی شده عمه !



# افغانانو د ملي گټو او اشتراك د مليت مهم عنصر

## پيژندلې او عملي كړي دي

كه سپوره وي او كه توره بايد په گله سره و كټل او په گله سره و خوړل شي .

### د وچي په قلم

دملي گټو خوندي كولو چه د جمهوريت ستر هدف بلل كيږي ديو ملت د دوام او استحکام له سترو عواملو څخه هم دي، همدغه امله دمنافعو اشتراك دملي واحدې ارادې په څير دمليت دتشكل له سترو عواملو څخه بلل شويدي .

دپښتو دامتد چه وايي (وروري به كوو حساب تر منځ) څرگندوي چه ښه ورورولي هغه وي چه دورونو تر منځ گټي سره شريكوي او يو ورور دبل ورور داستثمارولو خيال ونه لري ډير سكتي ورونه دگټو دټكر په وخت كښي داسي سره جلاشوي دي چه دبيا پخلا كيدو امكان يي له

منځه تللي دي دملي ورورولي هم دا حال دي، هغه كسان چه خپلي گټي له ټولني څخه دباندې وپاسي او په ملي گټوي غوره گټي معنا و مادتا دملي ورورولي له رابطي څخه په خپ كامونه اخلي، داډول په خپلوشخصي گټو مين كسان چه خومره دملي ورورولي نه فاصله غوره كوي هغو مرهني گټي له خارجي استثمار گرانو سره شريكې كيږي .

دملي ورورولي احساس چاته اجازه نه ورکوي چه دخارجي غير مستقيم استثمار او استثمار په گټه خارجي قاچاقې مالونه په اصطلاح زمونږ په بازارونو كي او په كړي او په دي توگه دشخصي گټوله مخي د خارجي استثمار گرانو په گټه زمونږ

پنځه باندني دنيا ته دتښتي لاره غوره كړي .

په خپله ټولنه باندې داسي سپكه لورول چه دسپكو مقاصد و د پاره سپكي پوقاني واردې شي، يوازي د هغو كسانو كار دي چه ځانوته دلبري

شخصي گټي او خارجي پنځه وا لو دپاره ډيري گټي اډولو او خپل ونس ته دهېڅ گټي نه رسولو مرام او مقصد لري، ددي پيري دا ډول اعمال زمونږ دملي اخلاقو او خصوصياتو سره مخالفت لري او زمونږ دپاڼت يي منفور گټي .

شپيته كاله دمخه پخوا له هغه چه داستعمار او استثمار دختمو لو دپاره دبنيادي ريفومونو حقيقت د فكونو له لوړ آسمان څخه دواقعيت څمكي او دعمل ډگر ته راكوز شي، دبښتونستان ستر مشر خان عبدالغفار خان دخپلي قامولي د فلسفي دملي كولو دپاره به دا خبره كوله (كه سپوره وي او كه توره وي، په شريكه به يي

خورو) دپاچا خان دا خبره چه ژوندي او مترقي مفكوره پكښي نغښتي ده، داسي يو كتابي وجيزه نه ده چه ځيني كسان يي دخپلي وينا دجذابيت دزياتولو دپاره رانقلوي، بلكه ددوي دا خبره دپښتو دداسي يو متل رنگ لري چه دقوم او ملت دمنافعو د اشتراك په باب دافغانانو خاصه عقیده پكښي رانغښتل شوي وي .

دملي ورورولي سټه ملي پيرزوينه

نه او دمنافعو اشتراك دمليت له مهمو عناصرو څخه دي، دافغانانو تا ريخ څرگندوي چه ددوي ملي ورور و لي هغه وخت ډير استحکام موند لي دي چه افغانانو پسودبله خپلي گټي شريكې كړي او دملي گټو څخه يي په گټه دفاع كړي ده

په پښتو كښي يو متل شته چه وايي: همونږ دغلو له ډاره سره كلي يو، يعني به يو اجتماعي واحد (كلي) كښي دغلو له ويري نه سره راغونډ شوي يو، ددغه متل ډير څرگند مفهوم دادي چه له ډله ايزه گټو او ډله ايز

مو جوديت څخه ددفاع دپاره سره متحد شوي يو، په هره اندازه چه د يوي ټولني دافرادو تر منځ د ملي منافعو دساتني احساس پياوړي وي په هماغه اندازه دوي سره نژدي كلي او كور گرځي يعني يوله بله سره نژدي كيږي او دخپل مليت ماني ټينگوي .

داسي يوه خبره چه وايي مترقي ناسيو ناليزم له نور و نه دمخه دامپرياليزم په مقابل كښي سنگر گرځي، هغه وخت پوره واقعييت پيدا كوي چه ټولني په افرادو كښي د خارجي استثمار او استثمار په مقابل كښي دملي گټو دساتني احساس پياوړي وي، دا احساس هغه وخت پياوړي كيږي چه دملت دافرادو تر منځ د منافعو اشتراك د اهميت وړ گرځول شوي وي، له

همدغه امله دناسيو ناليزم له نظره استثمار داستعمار مقدمه او نتيجه ده .

افغانانو د بيلو بيلو د ورور اجتماعي او اقتصادي شرايطو له مخي دمنافعو اشتراك اصل ته اهميت ورکړي دي او دهمدغه اصل په برکت يي خپل تاريخي موجوديت او هويت ساتلي دي، په افغانانو كښي هغه حريص كسان چه د قوم او ملت گټي دخپلو شخصي منافعو نه لوړي بولي په مختلفو نومونو او تعبيرونو غږدل شويدي .

زمونږ په ولسي قوانينو كښي يو ډول شپونډتيا موجوده ده، ددغه ملي تعامل له مخي هغه كسان چه ملي منافع تر پښو لاندې كوي له قامولي څخه ايستل كيږي او خلك ورسره خپل «مړي او ژوندي» پس كوي يوازي دقومي انزوا په دغسي جزانه محكوميږي بلكه دغه راز كسانو ته حتی دكورسوزولو جزاهم متو جده ده.

لنډه داچه په قوم او مليت كښي دشمول عمده شرط دملت له نورو افرادو سره دگټو اشتراك داحساس لرل او ددغه احساس عملي كولو دي او دغه اصل افغانانو له پخوا

پيژندلې او عملي كړي دي، له همدغه امله يي دملي گټو دښمنان دملت دښمنان گڼلي او هغو ته يي په خپلو ملي تعاملاتو كښي ډول ډول جريمي ناغي او جزا گاني ټاكلې دي .

# بانک کچالو

پاور کنیبه که بالاخره در ارو یا بانک کچالو رانیژ تا سیسی کردند . البته اسم این بانک «کن بانک» است و لی درعمل وظیفه دارد امور ترویج زرع و تکثیر کچالو را در تمام کشور های مو رده علاقه ایفاکند.

باید تذکر دادکه اکنون ساحه فعاً لیست این بانک کشور های امر یسکا ی لاسین است زیرا این کشور ها را خطور از بیسن رفتن زراعت کچالو وحشی خساره تخم های آن تهدید میکند.

شما حتماً میدانید که کچالو از پیدا وار اولیه کشور های امریکای لاتین است یعنی وطن اصلی این سبزی خوش طعم و مفید کشور های امریکا نی جنو بی میباشد. اکنون وضع در این کشورها طور یست که شاید روزی فرارسد که نه تنها میزان زرع کچالو رادر تمام کشور های مورد علاقه نیز از بین برود.

در بانک کچالو کشور های آلمان فدرال و هالند سبمی شده اندو مصمم هستند تادر راه بهبود وضع کچالو خدمت کند.



# کانال آبی اروپا بزرگترین کانال جهان

عملیات ساختمانی یکی از بزرگترین طرحهای کانال سازی جهان یعنی طرح کانال آبی اروپا بطول ۳۵۰۰ کیلو متر بین دریای شمال و دریای سیاه ، بیابان نزدیک میشود . ساختمان آخرین قسمت این طرح بطول ۱۳۰ کیلو متر بین رود خانه های ماین و دانوب آغاز گردیده است و با بودجه ۱۵ میلیارد مارك سال ۱۹۷۷ آماده بهره برداری خواهد گردید. در قسمت مذکور با اختلافات ارتفاعی تا ۱۰۰ متر ، باید بیش از ۵۰ پل ، هشت بندرو يك دریا چه ساخته شود . عرض کانال اروپا بین ۲۰ تا ۵۵ متر است و کشتیهای تا ظرفیت ۱۵۰۰ تن قادر عبور از آن خواهد بود. در طول کانال سه آبگیره بزرگ هر يك با ارتفاع ۲۵ متر ساخته شده که بلند ترین آبگیره های اروپا بشمار می آیند .

# مختران سید پاور کنیبه

## زمین لرزید و ...

در قسمت های جنوب تایلند دور جو آر دهکده نانوت سمعیدی قرار دارد که شبها نگاهان هزاران نفر تایلندی از دورو نزدیک سرزمین در آن سیر می برند و در انتظار کشتایش هستند .



غسل درآب پاک

اخیراً يك دهقان برنج کار ۵۱ ساله بنام خلانی باسمه فرزند خویش شمی را در بسن معبد بروی يك ذخیره پنهانی آب سر برودند اتفاقاً زمین لرزید چنانکه گویی زلزله شدیدی بوقوع پیوسته باشد وقتیکه شدت این حادثه رعب انگیز و در عین زمان طبیعی پایان یافت و پنج دقیقه بعد از اینکه لرزش زمین آرام شد دهقان مرعوب متوجه گردید که قسمتی از ساحه ای که بروی آن نشسته است فرو رفتگی پیدا کرده و در همین ساحه که پهنایش سه متر و عمقش نیز سه متر بود سبب شفاف ایستاده و فرش نقره ای را پدید آورده است .

خلانی بسرعت باسمه فرزند خود بدهکده شناختند و فشریه را با اطلاع مردم رساندند. بعد از شنیدن این خبر پیرو جوانان زن و مرد دهکده نانوت و بعداً اهالی سایر شهر های تایلند بسوی چشمه مقدس بقیه در صفحه ۶۰



مردم از دهکده های دور و نزدیک بدانجا شتافتند

## سهام دودسیگار در آلودگی محیط زیست

معمولاً موتر را عامل شماره يك در آلودگی محیط زیست می نامند اما گزارشی که اینک کار خانه اتومبیل سازی پود سه به بدنیال يك سلسله مطالعات منتشر نموده است گویای داستان دیگری است: در گزارش مذکور گفته میشود که گاز های اغزاس موتر فقط سهیمی در آلودگی هوا دارند و به هرحال هیچگاه محدود یتهایی دور شرایط زندگی بوجود نمی آورند . جای بحث نیست که در تقاطعی مانند لوس آنجلس ۸۵ در صد آلودگی هوا ناشی از اتومبیل میباشد ، ولی همین نسبت برای همه ایالات متحده امریکا از ۴۵ در صد تجاوز نمی کرد در آلمان فدرال وضع مساعد تر است . مثلاً در شهر کلن که ترافیک موتر آن فوق العاده است ، فقط ۲۰ در صد از آلودگی هوا ناشی از گاز های اغزاس است سهیم گاز ها از صنایع و حرارت منازل در آلودگی هوا ، به مراتب بیشتر میباشد . به موجب نظر متخصصین کار خانه پورته ، آلودگی هوا ناشی از تیکو تین سیگار ت بیش از گاز اتو میباشد . ست . اگر واحد يك را «بنای محاسبه فرادهم ، آلودگی همسوا از کاربن مونو کسید اتو میباشد نزدیک چهارراه برآمد و شد نقطه ۲ واحد است در حالیکه در يك که در آن سیگار کشیده شود .

و در اتومبیل باد و سر نشین که سیگار ت بکشند در حدود ۹۰ واحد میباشد . يك پوك سیگار ت ۱۰۰۰۰ واحد آلودگی کوتاه مدت بوجود می آورد . بنابر این متر اکثرین آلودگی هوا در لوس آنجلس نمیتواند آنقدر اختلالات روا نمو توری را موجب گردد که کشیدن ۴۰ سیگار ت در روز با وجود نکاتی که بنفع اتومبیل در گزارش پوشه بچشم میخورد ، کار خانه نا مبرده سر گرم مطالعه برای حل عملی مسله گاز موتر میباشد . بنظر میرسد که فعلاً مو تود دیزل کمتر از دیگر انواع موتر ها مو جنب آلودگی محیط زیست میگردد . مو تود سیستم جدید وانکل نیز در این زمینه دودی رادوا نمیکند . ساختن و نگاهداری مو تود های گازی والکتر و مو تود ی برای اتو موبیل هنوز آنقدر گران تمام میشود که نمیتوان آنرا راه حلی در آینده نزدیک تلقی نمود .

ایمنی بیشتر برای مسافرانی هوایی يك سیستم هدایت الکترو نیکی نویسن های هوایی و فضائی آلمان ابداع نموده اند که مهندسان استیتوت تحقیقاتی و آزمایش امنیت پرواز را برآوردت بیشتر خواهد کرد . بر مبنای سیستم معروف به «ارزیابی پنجه ای علامت» بگونه ایکه امروزه در کامپیو تر همه رشته های اقتصاد و علوم رایج میباشد سیستم جدید هدایت استوار گردیده است . دستگاه خود کار مزبور ضمن نظارت کامل بر هدایت طیاره ، هر گونه نقص احتمالی را نشان میدهد و عالی ترین ایمنی پرواز را تأمین می نماید . پس از رویت هشدار ، پیلوت میتواند بایک حرکت دست ، او حد الکترونیکی یکی دیگری تعویض نماید . دستگاه جدید بمدت يك سال در کشتی تحقیقاتی «پلات» تحت آزمایش دائم بوده است .



# آفرینندگان

# پرتکرار



اتر: هنری سلیزر  
Henry Slesar.

ترجمه س. وهاج

## بخش دوم

شیشه پنجره‌ها ضخیم و دروبهرفته بسته بود. هر دو وارد سالون مربع شکلی شدند که موبل گلفت آن نماینده ذوقسای استادان پیشین بود و درین سالون هم با کج سلیگی عجیبی چیده شده بود. یگانه رنگ خوشایندی که بداخل سالون جلب نظر میکرد، در لایلهای گلهای قالیته نهفته بود که درست میان سطح برهنه اتاق هموار شده بود.

خانم پیر خود را به آغوش یک جوگی گهواره مانند الگند، انگشتانش را بهم وصل کرد و گفت:

«خوب، اگر چیزی گفتمی دارید، پیشنهاد میکنم که لطفا شروع کنید.»

مرد چاق مکش کرد، بدیواره های سالون نظر الگند و بعد اظهار کرد:

«خانم گریمز، من قبلا بارهنگامی معاملات شما مذاکره کردم...»

خانم گریمز بعرش درآمده، گفت:

«اینرا میدانم. ولی تصریح این نکته را لازمی میدانم که آرون هاگر یک موجود واقعا احمقی است و چه دلیلی برای حماقتش ازین روشتر که شما را اینجا فر ستاده تا فیصله قبلی مرا در مورد قیمت خانه تغییر بدهید. برای اینگونه معاملات، خاصتا که نقض فیصله های قبلی باشد، من خیلی پیر شده ام آقای وائر بوری.»

«من... من... همان نمیکم با چنین روحه‌ای نزد شما آمده باشم، خانم گریمز... راستش اینکه خواستم از نزدیک باشم صحبت کنم... همین.»

خانم سالخورده بعقب تکیه زد و آواز (چرق چرق) جوگی بلند شد.

«پس درینصورت حرف تانرا بزنید...»

مشری چاق بار دیگر عرقهای صورت خود را پاک کرد و نیمه دستمال شکاری رنگ خود را بچیب کشید:

«اجازه بدهید خود را بهتر معرفی کنم، خانم گریمز. من یک مغازه دار هستم.

سالهای طولانی زحمت کشیدم، عرق ریختم و تروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم... جزآنکه حداقل وسایل راحت انسانرا در دوره کبولت فراهم سازد...؟... حالا، خانم محترم من میخواهم با این اندوخته... نه آنقدر سرشار چندسال از حیات خود را که به نیمه اخیرش رسیده، آسوده سیری کنم و پسی درد سر باخر رسانم... خاصتا بهحلی که ازهر نگاه آرامش بخش باشد و اخلاکگران آسایش در آن رخنه نکنند. شپرشما (ایوی کارتر) نقطه رویا انگیزی است که مرا واقعا پسنده می‌آید. چند سال پیش که بعزم البانیا سفر بودم، گزارم اینجا افتاد و همانگاه باخودم عهد بستم که دوره کبولت خود را همینجا بگذرانم...»

خانم گریمز چون دید و قله صحبت طویلتر شد، گفت:

«و بعد؟»

مشری عجول گفت:

«... و امروز وقتی بشهر دلبلیز شما گردش میکردم، منزل خموش و دور افتاده و مزاحم گریز شما نظرم را بخود کشید... همچنان زده شدم و رهایشگاه شما را بهترین آسایشگاه برای خودم یافتم.»

خانم گریمز؟

«خیلی از دیدن تان خوشحالم. یقینا میخواهید داخل عمارت رابینتید.»

واٹر بوری آهسته خندید و گفت:

«بیرون خیلی گرم است.»

«خوب، درینصورت خواهش میکنم بفرمایید. من قبلا جک لیموناد را در بیخچال گذاشتم...»

ولی امید وار هستم آقای وائر بوری، شما تصور نکنید که مرا در مسایل تجارتمی بتوانید بقناعتی که خود آرزو دارید، برسائید من از آنگونه افراد نیستم!»

مرد چاق و چله در حالیکه بدنبال زن معمر بداخل تعمیر قدم میگذاشت اظهار کرد:

«بلی، این موضوع قابل درک است.»

داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.

واٹر بوری زنجیر رنگ زده دروازه را دوبار حرکت داد...

زنی که در دا پرروی مشتری نشود، جنة کوچکی داشت. موهای سپیدش طول عمر او را افشاء میکرد و چین و چروک چهره اش شیاد های نامنظمی از نواحی چشم بسوی زنج ، کشیده بود. باوصف هوای داغ و گلو گیر این زن خانه بالاتنه ضخیم پشمی برداشت. وی تگاهی بسر و صورت مرد اجنبی افگند و گفت:

«شما حتما آقای وائر بوری هستید. مستر هاگر قبلا بوسیله تیلفون آمدن شما را بمن اطلاع داد.»

مرد که چاق تبسمی کرد و گفت:

«بلی خودم هستم... شما چه حال دارید»

موتر سیورتی وائر بوری آهسته بروی جاده خلوت پیش میرفت.

درختان انبوه و پر برگیکه از دوطرف بروی جاده خمیده بود، سایه گوارا و مطبوعی برپادی موتر میکشید و منظر گریزنده درختان را بر شیشه موتر منعکس میکرد. موتور قوی بقدری آهسته میتالید که برچیده پرندهگان نمیتوانست مسلط باشد... و این آوازه باشروش در لیدر باد آمیخته، نوازشگر بی نظیری بود بگوشهای وائر بوری... همان مرد چاق و چله و همروزی که میرفت با مالک یک عمارت کهنه درباره فروش آن عمارت صحبت کند.

تا ماهیکه به عمارت دور افتاده سادی گریمز رسید، بیچ موتری و هیچ انسانی پرنخورد. مشتری عجول موتر سیورتی را بزرچند درخت کهن که مانند ردیف ناموزون محافظان ناشی و خواب برده، در مقابل عمارت پهلوی هم ایستاده بودند، متوقف ساخت.

علف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باعشقه بیجان پو شید شده بود.



# سرتی

بقیه در صفحه ۵۹

# حادثه در نیمه شب

و خلافه قوانین اجتماعی خبرهایی داشت. هنگامی که لی در این باره فکر میکرد نگاه هایش سوی مقابل کشانیده شد و قسمی معلوم میشد که آرزو دارد در همانجا باشد. در این لحظه چشمانش روی نگاه های ویلسون که در آینه عقب بین موتر منعکس شده بود میخکوب گردید لی برای يك لحظه سوزشی که انسان رامیپراستند در خود احساس کرد. چشمان ویلسون طوری بود که انسان از آن بوحشت می افتاد اما خود ویلسون میخواست که چشمانش را دیگر نبیند و یا توسط دیگران این نکته افشاء نشود. در آن لحظه آن يك جفت چشم مانند فولاد سخت و مانند یخ سرد بود.

امانی، این يك فریب بود. آخرین انعکاس آفتاب که روی شیشه های عینک موتر رانی ویلسون در آینه مقابل پخش گردیده بود. در عقب آن عینک چشمان ویلسون مستقیماً سوی مقابل و به سړك دوخته شده بود.

نگاه هایش پر الرجی مینمود و خودش مردی بود بتمام معنی مرد. قسمی که در این باره آنتی گفته بود:

ویلسون يك ستونی از قدرت است.

همینکه لی مشاهده کرد ویلسون سوی قریه که در نشیب سنگلاخی که در کنار دریا موقعیت داشت به پیش میراند خود را جمع و جور کرد. بعد آنها دوباره وارد شاهرهای که سوی قصر امتداد داشت شده و بر راه خود ادامه دادند.

از مشاهده قصر که در بلندی سنگلاخی کنار دریا واقع گردیده بود لی پر خود لرزید. او نمی توانست بخود بقبولاند که افلا برای چند لحظه بخندد. اگر دیگران میدانستند که در آن داخل تاجه اندازه زمينه برای مسخره گی و حماقت مساعد است مطمئناً موجودیت آن قصر را آنقدر جدی نمیگرفتند.

داخل قصر به سبک کاملاً فراموش شده زمان کهنه امریکا تزئین گردیده بود. آرام چوکی ها و چوکی های عادی به شکل کسربند های بدقواره در آورده شده بود. موبل های ضخیم و شیشه های که رنگ های خنده دار داشت و چوکی های دیگر که بنام موریس یاد میگردید در آنجا گذاشته شده بود. پنجره های قصر از شیشه های ضخیم و مات ساخته شده بود در اطراف بلبارد جای نشستن را از پاهای میان پرفیل ساخته بودند و در آن بالا تصویری از بستر برون و سکتش که تایکت نامیده میشد به چشم میرسید.

تمام این واقعات چون فلم سینما از جلو چشمان لی در حالیکه طیاره غرش کتان دل آسمان را میشکافت گذشت. و بعدتر در حالیکه در داخل قطار آهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش را تغییر داد و به مسیر دیگری متوجه شد و آن این بود که اگر پدرش زن دیگری بگیرد چه واقع خواهد شد. او از مروری فکر بخود لرزید و در بحر افکارش که از گذشته ها فروداشت غرق گردید. بعضی اوقات در این باره از خود تشویش و نگرانی نشان داده بود. به يك شکل تقریباً اسرار آمیز و مبهم مانند رفتگی زنج لی فرورود بعد به او اجازه داد عمه بزرگش در دنیای بی تفاوتی، بی آرزو بودن

لی در جریان این پیش آمد در خود یکنوع جسارت خارق العاده احساس کرد. با او بنوعی برخاست و در اخیر توانست که او را از کشیدن اندامش سوی خود بازدارد. اما پسر جوان سرش را شور داد هنگامی که سوی لی نظر دوخت. گفت:

تو مانند زیبا روی خفته ای هستی که در افسانه های پریها از آن ذکر رفته. و به آرامی ادامه داد:

یکروز مرد تو از راه خواهد رسید. این مرد هر کسی که باشد و از هر جایی که باشد ترا خواهد بوسید و بیدارت خواهد ساخت.

تمام این واقعات چون فلم سینما از جلو چشمان لی در حالیکه طیاره غرش کتان دل آسمان را میشکافت گذشت. و بعدتر در حالیکه در داخل قطار آهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش را تغییر داد و به مسیر دیگری متوجه شد و آن این بود که اگر پدرش زن دیگری بگیرد چه واقع خواهد شد. او از مروری فکر بخود لرزید و در بحر افکارش که از گذشته ها فروداشت غرق گردید. بعضی اوقات در این باره از خود تشویش و نگرانی نشان داده بود. به يك شکل تقریباً اسرار آمیز و مبهم مانند رفتگی زنج لی فرورود بعد به او اجازه داد عمه بزرگش در دنیای بی تفاوتی، بی آرزو بودن

در حالیکه در داخل موتر وولس رویس در چوکی اش آرام گرفته بود یکنوع شرم و تشویش مسخره را که همیشه دامنگیرش بود در خود احساس میکرد. همیشه میگوشت جهت مقابلش را طوری نگاه کند که از گزند چشم دید دیگران در امان بماند. همیشه از مشاهده اینکه شخصی در خارج موتر به او نظر انداخته و دقیقانه او را تماشا میکند برآشفته و عصبانسی میگردید. همینطوری که آنها به پیش میرفتند افکارش رابه مرور و مطالعه گذشته ها معطوف ساخت. این افکار زیاد تر به منبع پولی که توسط آن ویورلی ساخته شده بود متمرکز میگردید.

در زمان های گذشته کتابی درباره این قصه نوشته بود. البته این کتاب بصورت بسیار خلاصه و فشرده بعد از مرگ هاريس اپلیتون به چاپ رسیده بود و مانند کتابهای که درباره واقعات بزرگ و چشمگیر بجاب میرسد این کتاب تاجای که فکر اجازه میداد و میدان تاخت و تازرشته های فکری وسیع میبود افتراء آمیز و دروغ پرداز بود. لی هرگز درباره این کتاب چیزی نمیدانست و هرگز بغاظر نداشت که این کتاب بالاخره از دیگران بدست آنتی رسیده و او میتواند که در این باره به لی معلومات ارائه نماید. اما برخلاف برای آنتی پدرش تا اندازه خیلی کم تمیض طلب بود. او مردی بود که زیاد تر خون قهرمانی و نجاست در رگ هایش جریان داشت. او مردی بود که باید احترام میشد و یا خاطرۀ بود که باید همیشه در ذهن نگهداری و حفاظت میگردید. و باید همیشه از عواقب سؤ بدور نگه داشته میشد.

امالی يك نسخه از کتاب هاريس اپلیتون و خزانه اش و یا از پین رفتن شیطان را در کتابخانه پدرش پیدا کرد. از اینکه آن کتاب تاجه اندازه متناسب و صحیح بود سخن در بین نیست اما آن کتابی بود که زیاد تر از آن بوی تب و لرزش، هذیان و پاوه سرانی که ستراتیژی گذشته را شمار میکرد و همیشه هارا آشکارا می نمود بشام می رسید. این دسیسه ها همه دو طرفه و از شراکت در امور نامشروع

اما نسبت به تمام تزئینات و خزائینی که در قصر وجود داشت یگانه چیز مورد پستند و دلخواه لی عبارت از قطار آهن کوچکی بود که از پدر کلان کاکا هاريس اپلیتون به جا مانده بود. آن قطار آهن تقریباً يك نمونه بود و برای وزن کردن توت های مواد چرخنده که در قطار های آهن وجود داشت از آن استفاده میشد و بنام سواتی ورس و یگو یاد میگردید. میل هارین موقعیت دلخواه دوست داشتنی تمام سرزمین صنعتی هاريس اپلیتون بود. او خط های آهن را يك بار دیگر در زمان تشویش واضطراب سال ۱۸۹۳ یعنی هنگامی که طبقه پائین و مسادون گرفتار شده و به مزدوری گردیدند و پایه قتل رسیدند بکار انداخته بود. اپلیتون با داشتن سواتی ورس و یگو و میل هارین زمينه را برای پیشرفت خود آماده ساخت.

بقیه در صفحه ۵۸

تمام این واقعات چون فلم سینما از جلو چشمان لی در حالیکه طیاره غرش کتان دل آسمان را میشکافت گذشت. و بعدتر در حالیکه در داخل قطار آهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش را تغییر داد و به مسیر دیگری متوجه شد و آن این بود که اگر پدرش زن دیگری بگیرد چه واقع خواهد شد. او از مروری فکر بخود لرزید و در بحر افکارش که از گذشته ها فروداشت غرق گردید. بعضی اوقات در این باره از خود تشویش و نگرانی نشان داده بود. به يك شکل تقریباً اسرار آمیز و مبهم مانند رفتگی زنج لی فرورود بعد به او اجازه داد عمه بزرگش در دنیای بی تفاوتی، بی آرزو بودن



# ژوندون

## از چهره های تابناک دانش و فلسفه در آینه

# ابوعلی بیرونی

از: شرعی جوزجانی



۱۴۹ هـ يك ثلث این کتاب معروف خود را پسر رسانید . همانطوریکه سابقاً یادآور شدیم يك نسخه این کتاب در کتابخانه سلطان فاتح استنبول موجود است و دارای ۳۴۰ صفحه میباشد. برخی از مستشرقین معتقدند که این نسخه خطی بقلم خود بیرونی نگاشته شده و متشابه این فکر نیز عباراتی است که در ذیل نسخه قید گردیده، اما احتمال دارد این عبارت از ناسخ کتاب باشد نه مؤلف آن . کتاب مذکور حاوی يك سلسله قواعد و آموزشهایی در باره مسایل مربوط به فلک شناسی تطبیق میباشد . مثلاً در فصل اول طرق مختلفی برای استخراج عرض البلد های امکان بدون استفاده از زاویه میل اعظم ذکر میگردد و فصل دوم موضوع ایجاد میل اعظم را بدون استفاده از عرض البلد در بر میگیرد . بیرونی درین اثر خود بعد از آنکه طرق گوناگون و اسالیب متعددی را در زمینه تعیین طول البلد های امکان بیان میدارد و خطا و اشتباهاتی را که در منابع مختلف درین ساحت روی داده می شمارد ، ازینکه نمیتواند از شهری بشهر دیگری سفر نماید تا طول البلد های هر محل را جداگانه بسنجد و جدولهای سابقه را تصحیح نماید ، اظهار تاسف میکند . او مساعی بزرگی در راه تصحیح طول البلد های امکان بکار برده اما با وجود آن در اثر اختلاف روایات نتایج کارش پدستی انعکاس نمی یابد . این امر خشم و تالرش را بر آنالیکه طولی وار مطالب را انتقال میدهند و غش و سستی را ازم فرق نمیکذارند ، برمی انگیزد . این خشم او بیشتر از همه متوجه دانشمندان خراسان و مخصوصاً معاصرین خودی است که بعضاً از راه تحقیق دور میروند و به تقلید از دیگران تن در میدهند و مال را بر علم برتری قایل میشوند . (۵۵)

(۵۵) دکتر جمال ... دکتر امام ابراهیم ... «البیرونی» ص ۹۹

در ۳۱۸ صفحه بطبع رسیده است . بیرونی این اثر خود را درائی تماس مستقیم با دانشمندان و حلقه های علمی هند و استفاده مستقیم از منابع کهن سانسکریت تالیف کرد و وطن آن خصوصیت های طبیعی سرزمین هند و مدنیت و فرهنگ مادی و معنوی مردمان آنجا را وسیعاً مورد بحث قرار میدهد . بیرونی همانطوریکه در مقدمه کتاب ذکر مینماید بر اساس اینکه شنیدن مانند دیدن نیست ، تمام آنچه را که بچشم سرمشاهده میکند و بگوش خود از اهل این سرزمین میشنود و صحت آنها را متیقن می گردد بقید تحریر می آورد و این کتاب خود را مینویسد و تمام مطالب آنرا با عقل يك دانشمند ریاضی دان و فیلسوف موشکافی که بطرق بحث علمی وارد است ، شرح و تفصیل میدهد . بیرونی کتاب البند خود را به هشتاد باب و بافصل منقسم ساخته و طی این فصول پیرامون مهمترین موضوعاتی که در آن زمان دقت يك دانشمند گنجگاو را بخود میکشاند است ، بحث مینماید و مهمترین این موضوعات عبارتند از :  
- معتقدات و مذاهب هند ...  
- احکام عبادات در نزد آنها ..  
- نظام طبقات در جامعه هندی و احکام آن .  
- انواع خط و طرق کتابت .  
- گهر ، شعر و طرز عوم تمام میراث های ادبی و علمی .  
- جغرافیای این سرزمین .

علم فلک ، انواع سالها و ماهها و روزها و احکام تنجیم در نزد هند و عقاید آنان درباره برخی از ظواهر طبیعی چون منوجزر و خسوف و کسوف .  
۳- الآثار الباقية عن القرون الخالية : این کتاب اثر تاریخی- اتنو گرافیک مهمی است که روی زندگی زمامداران و رجال معروف ملل مختلف روشنی می افکند و مراحل مختلف مدنیت آنان را منعکس میسازد . بعقیده اکادمیسین س. ب. تولستوف کتاب مذکور این امکان را بوجود می آورد که روی يك دوره کامل قبل از اسلام در خوارزم روشنی افداخته شود . بیرونی درین کتاب گاه شماری یونانیان ، رومیان ، ایرانیان ، سفدیان ، خوارزمیان ، حرانیان ، قبطیان ، مسیحیان ، یهودیان و اقسام اعیان و ایام معروف اعراب را که تا زمان ظهور اسلام رواج داشت به تفصیل بیان میدارد . این اثر حاوی يك سلسله معلومات گرانبایی درباره حیات معنوی و تاریخ بسا اقوام میباشد .  
۴- تحديد يد لنبایات الاماکن ، تصحیح مسافات المساکن : بیرونی هنگامیکه توسط محمود غزنوی از خوارزم به غزوه آورده شد ، فعالیت های علمی خود را همچنان ادامه داد و در سال

(۵۵) دکتر جمال ... دکتر امام ابراهیم ... «البیرونی» ص ۹۹

بزرگ پس بپرند ، طی فهرستی نام يك قسمت زیاد مولفات او را در رشته های مختلف علوم با استفاده از منابع دست داشته یاد داشت میدهم :  
۱- کتاب القانون المسعودی فی البیئة والنجوم : این کتاب از مهمترین تالیفات بیرونی در علم فلک و حساب مثلثات بشمار میرود . کتاب مذکور در حقیقت يك دائرة المعارف نجومی است و يك جزء کوچک آن (مقاله سوم) به حساب مثلثات از نقطه نظر اینسکه اساس بر همین و محاسبات نظریات نجومی میباشد . اختصاص داده شده است . این جزء صرف نظر از کوچکی آن متضمن نظریات کاملاً ابتکاری میباشد که مورد نیاز جهانیان قرار داشت . قانون مسعودی مشتمل بر ۱۱ مقاله بود و هر مقاله به چندین باب منقسم میگردد و مجموعاً به ۱۴۲ باب بالغ میگردد . قدیمترین نسخه این کتاب در کتابخانه بادلیسن اسکسفورد موجود است که در سال ۴۷۵ هـ کتابت گردیده است . این کتاب نفیس و جامعیت دائرة المعارف عثمانی هند بعد از مقابله نسخ متعدد و تصحیح بطبع رسانده است . (۵۲)  
ابوریحان بیرونی مباحث ریاضی و فوالمولهای را که در مقاله سوم آورده ، بعداً مورد تطبیق و استفاده قرار میدهد و طی مباحث ژرف این بخش کتاب ، نبوغ ریاضی او میدرخشد . درک عمیق دقیقترین مسایل این علم ، حل و اثبات پیچیده ترین مسائل باطریقه های کاسلا ابتکاری و منطق قوی و شگفت انگیز او ، مایه تحیر میگردد (۵۴)  
۲- کتاب تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة : این کتاب یکی از ره آورد های سفر طولانی او در هند میباشد که در محرم ۴۲۳ هـ (۱۰۳۱ م) در ۵۸ سالگی از تالیف آن فراغت یافت . مستشرق آلمانی ادوارد ساخاواکه برای اولین بار در سال ۱۸۸۷ - این کتاب را به نشر رسانده طی مقدمه ای که بر آن نوشته یادآور میشود که این کتاب از چند متضمن معلومات مهمی است که مسلمانان تا عصر بیرونی و اروپائیان تا قرون جدید از آنها اطلاعی نداشتند و کتاب مذکور بنام «تاریخ هند» شهرت یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می آورد که اکثر ما تاکنون هم از آنها واقف نیستیم . ظاهراً بیرونی این کتاب خود را بدفعات مختلف نوشته است . تاریخ قدیمترین نسخه خطی این کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹ م) میرسد که برای اولین بار توسط ادوارد ساخاوا

این کتاب یکی از ره آورد های سفر طولانی او در هند میباشد که در محرم ۴۲۳ هـ (۱۰۳۱ م) در ۵۸ سالگی از تالیف آن فراغت یافت . مستشرق آلمانی ادوارد ساخاواکه برای اولین بار در سال ۱۸۸۷ - این کتاب را به نشر رسانده طی مقدمه ای که بر آن نوشته یادآور میشود که این کتاب از چند متضمن معلومات مهمی است که مسلمانان تا عصر بیرونی و اروپائیان تا قرون جدید از آنها اطلاعی نداشتند و کتاب مذکور بنام «تاریخ هند» شهرت یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می آورد که اکثر ما تاکنون هم از آنها واقف نیستیم . ظاهراً بیرونی این کتاب خود را بدفعات مختلف نوشته است . تاریخ قدیمترین نسخه خطی این کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹ م) میرسد که برای اولین بار توسط ادوارد ساخاوا  
(۵۲) دکتر جمال ... دکتر امام ابراهیم ... «البیرونی» ص ۹۹  
(۵۴) اکادمیسین سراج الدینوف ، جریده «آیدین» تاشکند ، شماره ۲ (۱۶) ۱۹۷۳ .

و ابوعلی حسن بن علی الجیلی . بسیاری از حوادث تالیفات وی تلف شده و آنچه از گرداب حوادث زمان سالم مانده ، اکنون در کتابخانه های جهان پراکنده است . دائرة المعارف عثمانی در هند مساعی بزرگی در راه احیای میراث علمی او بخرج داده تا آنچه را باقی مانده از نابودی نجات بخشد . تالیفات بیرونی گوناگون است ، در برخی از آنها که نظریات معاصرین و یا متقدمین را محل مناقشه قرار میدهد ، حتی جزئی ترین مسائل هم از نظری پوشیده نمی ماند و بشرح و تفصیل همه جانبه میبردازد . و برخی از آنها مختصر بوده ، متضمن بیان مختصر اصول و نظریات ، بدون استدلال و مناقشه میباشد . برخی از آثار او رساله ها و مقالات کوتاهی است که فقط یکی از نواحی علمی را در بر میگیرد . بیرونی تمام آثار خود را (جز معدود معدودی) بزبان عربی نوشته است و ازینسکه زبان مادریش «زبان خوارزمی» زبان علمی و ادبی نبوده و او ناگزیر بوده به مقتضای زمان آثار خود را بزبان مادری ننویسد ، شدیداً اظهار تاسف و تالم مینماید ، چنانچه میگوید : « هر قومی همان زبانی را دوست میدارد که خودش فرا گرفته و بوسیله آن میتواند با کسانی که از حیث نیاز مندینا بوی شباهت دارند ، رابطه برقرار نماید . من درین باره نسبت بخود می اندیشم : هرگاه من یکی از آثار خود را در زمینه یکی از علوم بزبانی که خودم حرف میزنم مینویشتم در آن صورت همانطوریکه از ... دیدن زرافه در کله اسپان تازی دچار حیرت و تعجب میشدند ، برین عمل من نیز میخندیدند لذا من بنوشتن بزبان عربی و فارسی شروع نمودم ، لیکن هیچ يك ازین دوزبان هم بزبان مادری من نیست » (۵۲)  
برخی از آثار علمی او بقدری ارزشمندند که دانشمندان غرب ناگزیر شده اند آنها را بزبانهای فرانسوی ، انگلیسی ، آلمانی و روسی ترجمه نمایند و حتی همین اکنون هم (دهه هفتم قرن بیستم) محققان و دانش پژوهان شرق و غرب بهر آنچه به آشنایی احساس ضرورت مینمایند .

اکثر آثار او با در نظر داشت محتوای آنها در زمینه علوم طبیعی و نیز در زمینه حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مللی که تا آن زمان زیسته اند ، هر يك بحیث دائرة المعارف در خدمت دانشجویان قرار داشته است . در میان انبوه تالیفات بیرونی چند کتاب خیلی مهم که مایه افتخار ابدی او گردیده و نامشرا جاودان ساخته اند ، برجستگی خاصی دارند . مانعست این کتب را مختصراً بخوانندگان محترم معرفی نموده و بعداً برای آنکه علاقمندان لااقل بکمیت میراث بزرگ علمی این دانامرد (۵۲) عیسی جباروف ، راز خرابه های کهن ، ص ۱۶۱ ، تاشکند ، ۱۹۶۸ .

# دوره خبری

## واک او ژواک

اجناسو پریمانی اوارزانی ددی معنا  
ورکوی چه هرڅوک پخپل وارد دی

نظام داحکامو په مطابق دو ظیفو  
په سرته رسولو کښی خان پخپله  
مکلف بولی دوجدانی رهنما یی په

رناکښی هر څوک په هره وظیفه  
کسب او کار کښی چه وی، خان  
ته اختیار ورکوی چه په اجتمعا عسی

خد ماتو کښی برخه و اخلی او په  
عملی توگه اخلاص څرگند کړی .  
په رسمی او غیر رسمی ادارو او

موسساتو کښی کارونه داسی  
دېر مختک په حال کښی دی چه  
دچاشکایت ندی پورته شوی او نه

دکار په جریان کښی خنډ او خنډ  
پیدا کیږی، دایو مسلم حقیقت دی  
چه په هر کار کښی چه دخلکوواراده

او ارادت دخپلوی اود ټولنی لهخوا  
یی ملاتړ و شی هغه دښو او میټو  
پاتی به ۵۹ مخکی

افغانان حق لری چه داملی اختر

په اتنو نو، سندرو او دزړه له کومی  
دښو احساساتو په څرگند ولوسره

ونمانځی او ددی نظم د ټینگښت  
دباره یی دهر راز همکاري، زحمت  
او فداکاری لپاره متی راوونغاړی او

په پوره جدیت سره زیات کاروکړی  
هرڅوک دخپلی وظیفی سره ارادت  
ولری او لکه څنگه چه ښایی دخپلی

ټولنی لپاره خدمت و کړی .  
دچنگاښ دمیاشتی له شپږویشتمی  
څخه را هیسی په ښکاره ډول گورو

چه زمونږ خلک په عمو می ډول  
څومره دزړه له کومی او څومره په  
صادقانه امانت داری او پوره اخلاص

سره خپلی وظیفی سرته رسوی .  
پیغلی او نجونی، هلکان په منظم  
ډول ښوونځیو ته ځی په پوهنتسو نو  
کښی تدریسی جاری په ښه نظم  
سره مخ په رواندی روان دی او د

توکم چه دزمانی په اکثر و دو رو  
کی دخپلواک ژوند څخه برخورداره

او ددی خدایی نعمت شکرانه یی په  
ځای کړی، دنوی جمهورری نظام په

قدر او اهمیت ښه پو هیږی او پدی  
باور لری چه په جمهو ریت کښی  
واقعی دیمو کراسی تحکیم مو می،  
درښتنی آزادی خوندی ساتل، د

اجتمعا دښیکڼو اودو طن د ترقیو  
لازی برابرول، دفردی اوټولنیژوند

نیکمرغی، تامینول ددی نظام د سترو  
اهدافوڅخه دی نوپه دی ځای په کار دی  
چه افغانان پدی مناسبت دملی اختر

نتایجو څرگندوی گڼل کیږی اوس  
په ښکاره ډول وینو دوطن دزور او

ځوان، نارینه اوښځو پیغلو اوزلمو  
له خوا دافغانی جمهوریت غږ چه د

اسلامی شعایرو په سیروی پورته  
شوی، په خورا شوق او ذوق سره  
خوشالی اجراکوی او هر کلسی

دژوندون خوند په حرکت کښی  
دی، دمثبت حرکت له برکته انسانی  
گرامت خوندی پاتی کیږی اوانسان

دعالی مدار جو او دژوند ارتقا یی  
پراوته رسیدلی شی .

ژواک (ژوندون) دواک سره همردیف  
او مستقیماً تناسب لری، بی اختیاره  
هلی ځلی دبل چا اوپردی لپاره خولی  
تویول دمرگ یوبل تعبیر دی، خوچه  
واک او اختیار دخپل وی نوپه  
هرڅومره زحمت ارزی .

دخوندنکی هم داجتمعا عی خدمت  
په تکل دفردی آزادی او فردی  
مسئولیت په رناکښی د خان اوټولنی

چوپړ (خدمت) سرته رسول دی چه  
دزړه په اراده اجرا کیږی .

افغان ولس دخپلواک ژوندساتلو  
دپاره زیاتی قربانی و رکړی داسارت

ژوند یی په مرگ حساب کړی او  
دلویو قدرتو نو په مقابل کښی داسی  
بسی تر لاسه کړی چه نری  
والو ورته گوته په غاښ شوی دی.

داوسنی زمانی دتقاضا اودننی  
ژوند دغوښتنی په مطابق بیا هم په  
یوه ستره از موینه کښی لوی  
بریالیتوب یی لاس ته راوړ او هغه

دافغان ملی قهر مان ښا غلسی  
محمدداؤد ترقیادت لاندی دافغانی  
اسلامی جمهورری نظام گڼل وچه په  
داسی توگه منځ ته راغی چه دهیواد  
ټول وگړی په هر ځای کښی چه وو

ددی خبرپه اوریدو سره دپیږی  
خوښی او خوشحالی له کیله په  
کالیو کښی نه ځانیدل او د خوشحالی  
احساسات یی په اتنواو مبارکیو  
سره څرگندول داخبره ددی شاهدی  
ورکوی چه زمونږ ولس څومره  
ژواک او واک تر منځ رابطه ټینگه  
ساتی او مننه یی کوی .  
دافغان ولس دپکت او پښت لوی



# هنر و مطلبها



## پیروزی جان وین ...

جان وین رادر امریکا بعضا (دو) صدا میکنند این هنرمند محبوب و پراوازه سینما که بخصوص در فیلم های سترن بیشتر ظاهر میشود چندین سال قبل مواجه با خطر سرطان گردیده اماها نظوری که در فلم های سترن دشمنان تفنگچه دار خود را مغلوب میکند توانست به کمک داکتر مخصوص خود داکتر جونز پسر غده سرطانی ای که درشش چپ او بوجود آمده بود غلبه حاصل کند اکنون که سالها از آن عمل جراحی گذشته اثری از سرطان در وجود او دیده نمیشود و جان وین همچنان تفنگچه میکشد و دیوانه وار فیر میکند و آدمها را میکشد (البته در فلم های سترن) در ضمن این نکته هم باید یادآوری شود که

جان وین خانه او از پیرو بار ترین خانه هاست ، زیرا با دخترها ، پسرها و نواسه های خود یکجا زندگی میکند .



(سوفیا لورن)

یگانه مطلبی که سوفیا لورن ستاره طنز ایتالی را ناراحت کرده بود قد علم نمودن مادرش رومیلدا بحیث هنر پیشه بود که میخواست در سن شصت سالگی در فلم بازی کند .

هم سوفیا و هم کارلو پونتی شوهر او از سن ناحیه ناراحت و عصبانی شدند و سوفیا گفت: مادرم میخواهد از موقف مادر سوفیا لورن بودن به نفع خود سو استفاده کند و تهیه کننده ای که میخواهد او را در فلم خود حصه بدهد هم به همین علت وی را برای بازی در فلم دعوت کرده است در حالیکه اینکار او شدیداً به شهرت من لطمه وارد میکند و بهانه ای برای خرد گیری و تبصره نمودن در روز نامه نگارها میدهد .

مادر سوفیا به سر سختی و پافشاری میخواهد علیرغم خواسته دخترش درین فلم بازی کند و تشویش سوفیا را درین زمینه پس از آنکه میدانند برآستی اگر از حق نگذویم ناراحتی سوفیایی جهت نیست. اگر یک بار شوق آرتیست سینما شدن بسر مادر پیر هر کس بزند، او ازین ناحیه دچار تشویش میشود :

## صرف چهار دقیقه

ستاره ها و هنر پیشه های معروف سینما آدم های عجیبی هستند علاوه از بازی شان در فلم ها که بعضاً انسان را به شگفتی میاندازد حرکات عادی و روزمره و غیر سینمایی شان هم جالب است بخصوص تعامیم شان .

ادری هیورون آشوبگر سینما بعد از اینکه با یک داکتر روانشنا س ازدواج نمود تصمیم گرفت دیگر با استدیوهای فلم برداری سروکاری نداشته باشد و خود را وقف شوهر و فرزندانش نماید (البته فرزندانش شوهر سابق) در همین ضمن تلویزیون جاپان بوی پیشنهاد کرده برای نمایش دادن یک نوع کلاه گیس چهار دقیقه مقابل کامره قرار گیرد و مبلغ چهارمده هزار فرانک دریافت نماید .

هیورون که تصمیم جدی گرفته بود حاضر نشد حتی چهار دقیقه هم مقابل کامره قرار گیرد و آن مبلغ گزاف رادر یافت نماید .

## ناراحتی فوندا

بزرگترین ناراحتی برای یک پدر اینست که فرزندان خود را نتواند طور دلخواه تربیه نماید در بین هنر مندان معروف و برجسته هالیوود این ناراحتی گریباتگیر هنری فوندا شده است به این معنی که هنری فوندا همیشه از دست دختر و پسرش رنج میبرد .

پسر فوندا پسر هنری فوندا بطور وحشتناکی به مواد مخدره معتاد شده است تا آنجاییکه نجات دادن او از جنگ اعتیاد مشکل بنظر میرسد، ناراحتی هنری فوندا به همین جا خاتمه نیافته مشکل دیگری هم او را بشدت رنج میدهد



بوب هوب

بوب هوب میگوید :

- برای آنکه تن سالم و عمر دراز داشته باشید مثل گاو وار کنید مثل عقاب فکر کنید مثل خرگوش عشقنازی کنید مثل گربه نظافت داشته باشید و سال دو دفعه هم به داکتر حیوانات



چین فوندا

با وجودیکه وی مانند دخترش چین فوندا در امریکا پسر میبرد بعضا حتی برای دو سال هم نمیتواند دخترش را ببیند چین فوندا به علت فعالیت ها و ماجرا هایی که دارد بعضا دستگیر میشود و افتضاحاتی به بار میآورد و این دستگیری ها معمولاً بخاطر مسایل سیاسی است .

هنری فوندا که فلم پنج حرفه ای او اخیراً در سینما های پارک آریانا به نمایش گذاشته شد در مورد دخترش گفته است :

وقتیکه دختری به نصایح پدر توجه ندارد و از او دوری میجوید بدون اینکه احساس ندامت کند آنوقت پدر احساس میکند که همه چیزش راز دست داده است .



ادری هیورون سمیت چپ

# گونا گویا. دلچسپ. خواندنی

برای شما خوانده ایم

## سر جنبانی

جولامی در خانه دانشمندی ودیعتی نهاده بود چون بیکجندی برآمد بان محتاج شد، پیش وی رفت دید که بر دسرای خود بر مسند تدریس نشسته بود و جمعی از شاگردان پیش او صف بسته ، گفت: مولانا بان ودیعت احتیاج دارم! گفت: ساعتی بنشین تا از درس فارغ شوم: جولامه بنشست مدت درس اودیر کشید مولانا عادت داشت که در وقت گفتن سر خود می جنبانید جولامه را تصور آن بود که درس گفتن ، همانا سر جنبانیدن است . گفت: ای استاد برخیز مرا تا آمدن نائب خود گردان تا من بجای توستر جنبانم تو ودیعت مرا بیرون آر که تعجیل دارم ! دانشمند چون این سخن بشنید گفت :

که آشکارو نهان علوم می داند

فقیه شهرزند لاف آن بمجلس عام

اشارتی بگند یا سری بجنبانند

جواب هرچه از و پرسی آن بود که بدست

«از بهارستان جامی»

## در نقش دختر دهقان



لیف او للمان هنر مند ۳۳ ساله ، میگوید که وی «بازی در نقش دهقانان را خیلی دوست دارد . زیرا زندگی دهقانان نزدیکی زیادی با روح انسانی داشته و آنان از چال و فریب زندگی شهری ، بدور اند .»

ستاره فلم های نارو یانی لیف اوللمان ، اکنون در امریکاست تا فلم «عروس زندی» را بیایان برساند . در این فلم وی نقش یک زن اسکاتلندی را بازی مینماید که در ۱۸۷۰ در کالیفورنیا اقامت میکند . وی در این فلم رول یک عروس آسیایان را بدوش دارد . یکی از خیر نگاران که همیشه لیف اوللمان را در نقش های که لباس درازی می پوشیده بود آراو پرسید که :

«آیا شما پاهای خوب ندارید ؟»

در جواب لیف او للمان دامتش را بالا نموده و از زیر آن پاهای خوش تراشش را نشان داد . این حرکت بهترین جواب برای خیر نگار شله بود .

## عکس جالب



حکیم باشی کوچک!؟

## نمایش جدید

بزرگترین واقعه هفته گذشته در حلقه های فرهنگی نیویارک ، محفل افتتاح نمایشی بود که توسط اس . هراک ۸۵ ساله سناریونویس معروف برپا شده بود .

این محفل در تماشاخانه اپرا متروپول نیویارک برگزار گردید . و در آن وان کلیبرل و ایلون نواز ، مارگات فونین بالرین معروف ، اساک استون پیانو نواز و چهره های دیگر هنری در برآه انداختن نمایش نامه اپرایی سهیم گرفته بودند . در این محفل چهره های دیگری چون ژاکلین اناسیس ، اری کریستان فورد ، هانری وروزگندی ، پاول نیومن و غیره دعوت شده بودند . هراک در آخر بیانیه اش گفت که : «من کار های هنری امرا در همین شهر شروع نموده و در همینجا به پایان خواهم رساند .»



## ریگ شوی طلا

با بلند رفتن سرسام آورد نرخ طلا بار دیگر سرزمین کالیفورنیا را که زمانی محل هجوم جویندگان حریر طلا بود ، زیر پا گذاردند . اکنون فروش ظروف برای ریگشویی طلا ،



بازار گرمی بدست آورده و بسیاری کمپنی های طلاکشی امریکا و کانادا چشمان آزمندانه خویش را به آنجا دوخته اند . این تبطلابایی نه تنها سران کمپنی های بزرگ را فرا گرفته بلکه اشخاص مفرد نیز خیمه های کوچکی در کالیفورنیا زده اند تا با ریگشویی طلا ، مقداری رابدست آورند .

در تصویر بالا جردی ویلپلم که وظیفه پیوندگری فلزات را در سان فرانسیسکو دارد به همین طمع ، کار و بار را رها نموده و راهی این سرزمین طلاخیز شده است .

اوپاخنده گفت که : «ممکن هیچ نتوانم ، چیزی را بدست آورم ولی همین خود یک تفریح است و در عین زمان چه کسی میداند که ممکن روزی ثروت مند شوم ؟»



## تایپست باسواد؟!!

یکی دویز پیش رستم نزد یکتن از دوستان برای اجرای کاری ... دیدم سخت بالای سگرتش عصبانی است و فریاد میزد .

«تو که ادعا میکردی بهترین تایپست جهان هستی و سواد عالی داری؟!»

سگرت پاورویی اظهار کرد :

«هنوز در ادعای خود صادق استم ، صاحب! آمر که بکلی پرافروخته شده بود ، گفت:

«چطور صادق استی که در اینجا کلمه صالح رابه «س» نوشته ای!»

سگرت لیخنده مظفرانه ای زد و گفت :

«گناه مهجیس صاحب ، از دیروز با بنظر حرف (ن) در ماشین تا یپ من خراب شده ...»

## پنجه های پا

خانم چاق و چله در محفل بدوستانش میگفت :

«دراثر توصیه دکتور من هر روز صبح ادمان میکنم . دکتور عقیده دارد که اگر به ادمان ادامه بدهم در همین روزهای نزدیک خواهم توانست انگستان پایم را بنوک پنجه های دستم تماس دهم ...»

یکی از شنوندگان محفل باهیجان کفزد و گفت :

«عالی است ! تا چه حدی پیش رفته ای؟ آیا به انگستان پای نزدیک شده ای ؟»

خانم چاق گفت :

« فقط همینقدر شده که حالا میتوانم نوك پنجه های پایم را از بالای شکم ببینم ...»

## قطار پنج صبح

زن عصبی به نامزدش گفت :

« اگر علاقه نداری بامن ازدواج کنی ، یقینا خود را بزیر قطار آهن ساعت پنج صبح می اکنم !»

نامزد سگرتش را روشن کرده ، بارامی گفت :

« بگذار کمی فکر کنم ، آخر بساعت هشت صبح هم يك قطار حرکت میکند !»



مشتری - حال دیگر یقین تان کامل شده باشد که این قلم خود رنگ بیشتر بدرد خو دشما می خورد!

# بیدار می‌گردد



زیر نظر ظهوری

## ((اینکه میبینیم - به بیدار یست یارب! یا به خواب؟))

مهرتابان شد برون از پرده نیلی سحاب  
یا به یکسوزد ز رخ آن آرزوی دل، نقاب  
بخت خواب آلود ماییدار شد از خواب مرگ  
اینکه میبینیم به بیدار یست یارب یا به خواب؟

گزسمنگان ، تافراه و زابل و بلخ و تخار  
وزبدخشان ، تاهرات و یکتیا و فاریاب  
وزکترها ، تابه ننگرها و غورو و نمرور  
وزارگان ، تابه گایسا و هلمند و تکاب  
وز زمین بامیان تابادغیس و کندهار  
وز محیط غزنه ، تاپروان و لغمان و سراب  
وز دیار جوزجان تالوگرو کابل زمین  
همزگندز ، تادل میدان و بغلان و دواب

هر که را بینی، دل اندر سینه، و گصان از خوشیست  
مردوزن - خورد و کلان، نادار و دارا، شیخ و شایب.

## بهر پیروزی جمهوری، بیاید کرد، کار

شاد باش و شادزی تا کرد این لیل و نهار  
وز هوای دلشینت ، شاد اهل این دیار  
چون نگارین خانه مانی پراز نقش و نگار  
عشق، روید جای لاله ، مهر، خیزد جای خار  
هم برای خاک پاک ماتویی محکم حصار  
دامن پر فیض تو مهدهزاران مرد کار  
بلکه هم پرورده آغوشت زان نامدار  
صخره ها و دره های، شاهد بوس و کنار  
دختران آرین ، چون اختران بر لفظار  
تابسی دلدادگان کردند پیمان استوار  
زان لوی مجد ماهرکز تکیرد انکسار  
از فراز قلهات ، اندر نهبان و آشکار  
لشکر یونانیان و جنگجو یان تار  
ابجد آموزد دستان توشد آموزگار  
«هیرمنده آن ناز پروردی که داری در کنار  
اوستادی ، چون به شاکرد هنرمند، افتخار  
دوامان باد از گزند روزگارت ، گاهوار !

مرحبا هندوکش ما، جدا ای کوهسار!  
از نسیم روحبخشت ، زنده جان آرین  
دامنت اندر بهاران ، خوش تما شایب بود  
مهرخزارت ، گلستان رازشک باشد گاندرو:  
باستانی مبین مارا تویی چون تیر پشت  
ای مبین مایکه در اعصار فطرت بوده است  
مرزو بومت نیست تنه امید مردان بزرگ  
مهیبت عشق و صفا بود است در طول قرون  
پایکوب و دست افشان ، از پی «هوما» روان  
اختران ، چون باسیانان ، دیده بانان گرده اند  
بیرو «بغدی» برنگ قلهات شد سیمگون  
قدرت سرواز نبود بر عقاب تیز پر  
در نبرد زندگی ، گشتند معو عظمت:  
در طریق ارتقا و سیر حکمت شرق را:  
همجو نقاش هنرور ، هر طرف رنگین کند :  
افتخار از اوست گونزد خردمندان کند :  
دور باد خشکی از پستان مامت: هیرمنده!

## مبارک باد پیروزی

ای یور پاک افغان! جمهوری مبارک  
ای نسل راد مردان! جمهوری مبارک  
ای کشور کهنسال! ای مهد فتح و اجالا  
ای کوه و دشت و دامان! جمهوری مبارک  
ای مردمان محاج! ای آبهای موج! ای  
ای دشتهای سوزان! جمهوری مبارک  
ای مرز سوز و آتش! ای توده ستمکش!  
ای مردم پریشان! جمهوری مبارک  
ای دره های خار! ای جامه های پار! ای  
ای جسمهای غریبان! جمهوری مبارک  
ای عاشقان این خاک! ای صادقان درک! ای  
ای ملت مسلمان! جمهوری مبارک  
دازد با شهامت ، شایسته ز عا مت:  
بگذاشت طرفه بنیان ، جمهوری مبارک  
باعزم صیحتگاهی ، رفت آن رژیم شامی  
بر قاید جوانان ، جمهوری مبارک  
بر انسران لایق ، بر عسکران صادق  
گویم از دل و جان ، جمهوری مبارک  
بر اردوی قندایی ، بر سر قوه هوایی  
بر جمله دلبران ، جمهوری مبارک  
بر مردم و طنخواه ، بر توده های آگاه  
بر گزمنده و دهقان ، جمهوری مبارک  
ای توده فسرده! ای طفل و سالخورده  
شد نفس خلق، جبران، جمهوری مبارک  
ای لاچورد کبشار! خاکت بود گه ریبار  
لمعت چو لعل خویبان ، جمهوری مبارک  
ای (جوزجان و لغمان)! ای «نیروز و بغلان»  
ای (کابل و بدخشان)! جمهوری مبارک  
ای (بادغیس) باقرا ای خاک فصل پرورا  
ای (پکتیا و پروان)! جمهوری مبارک  
ای (بلخ) بامی ما! ای شهر نامی ما!  
ای (کندوز سمنگان)! جمهوری مبارک  
ای (کندهار و لوهرات)! ای (ننگرهار و هرات)  
ای مدفن شهیدان! جمهوری مبارک  
ای (لوگر و کترها)! ای کوی سیم و زرها  
ای (هیلمند و میدان)! جمهوری مبارک  
ای (غزنی) مطنطن! ای افتخار مبین!  
ای خوابگاه شیران! جمهوری مبارک  
ای (کاپیسا) زیبا! هر منظره فریبا  
ای (زابل و ارزگان)! جمهوری مبارک  
ای (فاریاب) مشهوران! ای (تخار) معمورا  
ای مامن ادیبان! جمهوری مبارک  
هان ای (کلات) کشور! ای سوزمین پرزوا  
سیمیل زرت بدامان ، جمهوری مبارک  
ای دلریا (فراه و د) نامت بهر کجا بود  
خوش گشت چرخ دوران ، جمهوری مبارک

صبحگاهی چند از چور سپهر کج مدار  
کی تواند باخت با اصل دیار ما قمار  
مهد دانش پروران و مرکز عز و وفار  
هروجب خاکی که دارد کشور ما در کنار  
کشور مارا بشرق و غرب بودی اعتبار  
پر بنای دانش و حکمت بود چون استوار  
از نیکنان هنرمند است ، مارا یاد گار  
در گذر گناه زمان و زیر پای روزگار  
دست های آزمندان دشمنی ناسکار  
صد شکن در پیگوش اتاد چون قلب نگار  
گرد بیرون عالیت از روزگار ما دمار  
مسکنت پاکیزه باشد ، زندگی شد و نجار  
شخته ، فاسد گشت و دزدی سر آمد داریار  
لرزش اندامها ، چون لرزش برگ چنار

بست ویران شد ز رنگ از بافتاد و طاق ریخت  
نی غلط گفتم ، سپهر دون و چرخ واژگون:  
زانکه بوده مبین ما از «اوستا» تا «قر»  
یادگاری از تمدنهای دیرین بوده است  
تابلند آوازه بود از مبین ماسماعت  
جاودانی سوزمین است آنکه هر باروی آن  
نقش تهبیبی که مریبندی درین مرزو محیط  
صدجو دارالعلم غزنی شد نهبان در زیر خاک  
تابسوی کشور باشد دواز از آستین  
شد علیل و ناتوان این مرکز تهبیب شرق  
حکمران نسان دغا و آژ مندان دغل :  
رشته های اقتصادی تازه م پاشیده شد  
دامن بیداد شد گسترده دهر بوم و بر  
بود از ترس بلای فقر و استبداد وجود:

یافت پایان و نجوا و یالت پایان انتظار  
راد مرد مبین و مام وطن را جان نثار  
از رنگ جانست آنرا رسته های بود و تار  
تنبیت هایشوا کنون از صفار و از کبار  
بهر پیروزی جمهوری بیاید کرد ، کار  
حسین هدی کابل سانسد ۱۳۵۲

صبح صادق ، جیره شد بر صبح کاذب، عاقبت  
از قیام خویش با پفتح و نصرت ترا گشود  
فرش جمهوری که شد گسترده در کاخ وطن  
از قدم پاک جمهوری، بکشور، عید شد  
درازای شکر این نعمت - جوانان وطن!

ای گنجهای پنهان! جمهوری مبارک  
ای مهد علم و عرفان! جمهوری مبارک  
ای برعای و سخندان ، جمهوری مبارک  
از لطف پاک یزدان ، جمهوری مبارک  
«دوق نادری»  
صفحه ۳۱

ای عزمهای راسخ! ای کوههای شامخ!  
ای گلزمین زیبا! نامت شهیر دنیا  
پر فرد فرد کشور ، بر فاضل و هنر ور  
(دوق) لزود بر خاک ، گویم وز دل پاک

وین خوشی از فر جمهوریست ، کاندر ملک ما:  
- شده تا یید خدای ذوالجلالش ، فتح باب  
نعمه جان پرور جمهوریست ، از هر طرف :  
مینوازد گوش جان را خوشتر از صوت برباب  
یکدیگر را تنبیت گویند اولاد وطن  
تنبیت بر این نظام دلپذیر و مستطاب  
تنبیت بر اینکه طی شد روزگار خود سری  
تنبیت بر اینکه پایان یافت دور اضطراب  
تنبیت بر اینکه آمد در کشور رادوا  
شد ز لطف حق ، دعای دردمندان ، مستجاب  
تنبیت بر اینکه آیین سیاست ، تازه گشت  
گهنه شد الفسانه اسکندرو افراسیاب  
تنبیت بر اینکه اردوی لداکار وطن :  
- در نجات مملکت ، پیروز گشت و کامیاب  
همت داؤد را نازم که با عزم متین :  
- کشور مارا به جوی خشک ، باز آورد آب  
آفرین بر فکر این فرزانه فرزندان وطن  
کز نبوغش ثبت شد بک فصل دیگر در کتاب  
در کتاب افتخاراتی که حاصل کرده بود :  
- پیش ازین ، بهر وطن بارای همچون آفتاب

آمد آن روزی که فرزندان این کشور شوند:  
- متحد با هم ، بی اصلاح هر وضع خراب  
آمد آن روزی که بدخواه وطن از بیم جان :  
لرزد و گوید بخود : (بالیستی گنت تراب)  
بعد ازین ، بر پایه تقوای ملی ، متکی است  
دروطن هر انتصابی بتگری ، یا انتخاب  
بعد ازین خانن ، نخواهد ماند از کفر ، مصون  
بعد ازین خادم نخواهد شد پیشیمان از توابع  
بعد ازین هر گفته را بیتی صاحب با عمل  
بعد ازین هر زره را بیتی مقارن با حساب  
وای بر آنکس که بوید راه تبعیض و نفاق  
وای بر آنکس که سر بر تابد از راه صواب  
سر بلند آنکس که در راه وطن ، خدمت کند  
نیکنام آنکس که از بیستی نماید اجتناب  
یارب استقلال و جمهوری مارا حفظ کن  
در بناه لطف خود ، ای حافظ این خاک و آب!  
«بشیر هروی»

# دختر دورا

نویسنده: یوردان یو فکوف

ترجمه: زلمی نورانی

کالودا پیرزن کولی اشیای مختلفی را می فروخت - پولی که ازین راه بدست می آورد تا اندازه می توانست از گدایی کردنش جلوگیری نماید - او گل سفید و گل سرشوی و اشیای دیگر را که زنبای محلات مختلف به آن ضرورت داشتند می فروخت. گرچه زنها دایماً جگره میکردند و پول کم برایش میدادند - اما اینهم او احساس میکرد که کاروبارش روز بروز رونق بیشتر پیدا میکند همراه او همیشه دختری دیده میشد دختر جوان و زیبایی که «پوزورا» نام داشت. زما نیکه پوزورا بسیار کوچک بود در روزهای سرد لباس های خود را میکشید. البته مادرش او را به اینکار وادار میکرد تا دلسوزی دیگران را بخون جلب نمایند.

اما حالا پوزورا دیگر جوان شده بود. چشمان سیاه و بزرگ پیر زن کولی دایم بطرف او بود - دختر جوان مانند گل های وحشی زیبا و بانشاط بود. حالا حس ترحم نی بلکه تحسین زنان بخاطر زیبایی پوزورا و دارشان میکرد تا بیشتر از پیر زن چیز بخرند و کمکی بپای بنمایند.

شاید زیبایی پوزورا حس حادثات نا ترا بر می انگیزت و آنها با دادن پول بسوی این حس را تسکین میبخشیدند. این وضع برای کالودا پیر زن کولی منفعت آور بود و او را از موفقیت خود را درین تجارت میدانست و از همین جهت پوزورا همیشه با او بسود منتهی پیر زن نمیتوانست مانند دوران کودکی بالای او امر ونهی کند - دیگر دختر جوان و سرکش شده بود. پوزورا بعضاً با دختران کولی به بازی های مخصوص خودشان میرد و در روز او شوخ ترود لربا تر میشد. اندام زیبایش سنگینی لباس را احساس نمیکرد و مانند پرنده گان وحشی مست باده جوانی بود. او بخانه همسایه ها میرفت، و زنان پیر را با حرکات عجیب و چابکی خود سرگرم میساخت و گاه گاهی با اطفال هم بازی میکرد. پیر

زن که میدید تقاضای دختر همراه بسا لفا فتن روز بروز بیشتر میشد، یگان دستینه و گلو بند بوی میداد تا با آن خود را بیار آید. پوزورا بعضاً یک گل سرخ گرا نفیل را خودش بهوی خود میزد و در آن وقت زیبایی او چندین برابر میشد. وقتیکه در خانه «ولکو» پیرزن همراه زنها مشغول چنه زدن میبود - پوزورا کنار گانایلا دختر جوان و کورفته یک شاخه گل بهوی او هم میزد بعد در کار او مقابل آینه ایستاده شده خود را با او مقایسه میکرد پیر زن ضمن خرید و فروش از زیر چشم هردو دختر جوان را تماشا مینمود.

هاجی ولکو پدر گانایلا که مرد بلند قامت بود و چهره رنگ پریده داشت بالای سر مزه در کاران ایستاده بود، آنسپا در حویلی او یک چغوری حفر میکردند و ولکو تصمیم گرفته بود در وسط حویلی خود حوضی بسازد - زیرا خانه بگشن او فقط همین یک حوض کم داشت. او جز گانایلا فرزندی نداشت، از همین جهت گانایلا دخترش نازدانه و بی پروا بار آمده بود. حاجی ولکو گاهی نگاهش را از مزه در ها باز گرفته متوجه دخترش و آن دخترکولی یعنی پوزورا میکرد که مقابل آینه ایستاده بودند و زمانی به حرکات و مپ های پیر زن فروتنانه دقیق میشد.

پوزورا قبول داشت که گانایلا هم زیبا و فشنگ است، فکر میکرد چرا این دختر زیبا تا حال همه خواستگار های خود را رد کرده و حتی کما نرا که از دل و جان او را میخواستند به همسری خود قبول نکرده است ... پس او به انتظار چه کسی خواهد بود ...

پوزورا به تمام نقاط دهکده رفت و آمد داشت و در تمام گپ ها - تیرنگ ها و مسا یل با خبر بود، میدانست که راجع به گانایلا چه حرف هایی میزنند و در باره او چگونه قضاوت میکنند. وقتی که نظر دیگران را به گانایلا میگفت و از اسرار مختلفی آگاهش می کرد، گانایلا خیلی از او راضی و خرسند می شد. برای خود او هم این مطلب جالب بود، این مطلب که عکس العمل گانایلا در برابر قضاوت دیگران چگونه است گانایلا در برابر حرف هایی که شنید معمولاً خونسرد و بی اعتنا باقی میماند و هیچانی از خود نشان نمیداد و در همین وقت در چشمان پوزورا دختر کولی شعله های کینه و نفرت مشتعل میگردد. این بی اعتنائی گانایلا او را عصبانی میساخت با خود می گفت: شاید دردل این دختر بعوض قلب سنگ گذاشته اند ...

پوزورا با طنز و عشو راه میرفت و نگاه های مشتاق و پرازتمنای جوانان را بدنیال خود میکشید جوانانی که تقاضای زبانی می کردند و دایماً بفکر راضی ساختن ماد رش

یعنی کالودا بودند. اما پیر زن کولی به همه جواب رد میداد او به هیچصورت راضی نبود بو زورای قشنگ را از دست بدهدنا بر آن جوانان را مایوس میساخت - زمانیکه او دخترش را از عشو گری منع مینمود گفتگوی شدیدی بین مادر و دختر کولی در میگرفت، اما بالاخره بعد از اینکه پیر زن وعده مینمود که او را بخانه حاجی ولکومی برد دختر آرام میشد، با تمام این احوال پوزورا دوست داشت تا از گانایلا دیدن کند مثل اینکه خوش داشت باوی در برابر آینه قرار گرفته خود را باوی مقایسه کند. شاید بخاطر اینکه از کودکی به این خانه رفت و آمد داشت برایش عادت شده بود. دیدن فالین های رنگا رنگ آن خانه وی را به تعجب و امیداشت همچنان خوب های حکاکی شده که ساخت بیت المقدس بود و خیلی چیز های دیگر. اما حالا دیگر هیچ چیزی در خانه ولکو پسر گانایلا او را به شگفتی اندر نمیکرد. صرف بدیدن گانایلا میرفت، بخاطر زیبایی خود بطرف زنان دیگر به نظر حقارت میدید صرف گانایلا از لحاظ زیبایی همسویه خود فکر میکرد.

اما زینکه باوجود زیبایی خود چرا گانایلا مغرور نیست تعجب میکرد. احساس او در برابر گانایلا یک احساس تنگ و مبهم بود، نمدانست که این دختر رادوست دارد یا اینکه بوی حیات میوزد. مسلماً او را دوست نداشت زیرا او هیچکس را دوست نداشت و به هیچ چیزی بطور دوام داردل بسته نمیکرد - اما او در وجود گانایلا چیزهایی را می یافت که خودش فاقد آن بود و میخواست داشته باشد جلد سفید و موهای طلایی او که چون رشته ابریشم میدرخشید. حیات و برابری با شگفتی بعضاً او جوان بطرف گانایلا نگاه میکرد که شباعت داشت که شکار خود را تماشا کند، چشمانش خاموش و مشتعل بود. او گاهی دستان سفید گانایلا در میان دستان گندمی رنگ خود گرفته نوازش میکرد و با آن چندک میگرفت و میگفت: - او گانایلا... تو چقدر سفید هستی ... گانایلا فقط می خندید.

یک بار نزدیک شام پوزورا با یادش از طرف جنگل بر میگشتند در عقب خانه حاجمتراری بود که در انتهای آن جنگل قرار داشت. آنها دونفر سوار رادیدند که لباس های سفید پوشیده بودند و بالای سرشان دود به نظر میرسید زیرا چند فیر هوایی کرده بودند. این رسم از قدیم مانده بود و مسافرین با چند فیر هوایی مردم قریه را متوجه آمدن خود میساختند. مادر و دختر بدون اعتنا به آنها براه خود ادامه دادند، آنها از جای دوری گل سرشوی برای فروختن آورده بودند - وقتیکه به قریه رسیدند هواتاریک شده بود.

اولین چیزی را که مشاهده کردند گله کشان زنان ازدروازه های بود. کالودا پیش میرفت و به زنها توجهی نداشت بعضاً به چپ و راست نگاه میکرد تا مبادا کدام پارچه گل سرشوی بزمین افتاده باشد، از عقب او پوزورا روان بود - او باری را که حمل میکرد بنظرش سنگین نبود، راست و چالاک راه میرفت، دختران جوان از او چیزهایی میخواستند و اطفال از عیش میدویدند.

پوزورا در حالیکه به حرف ها و اغالمغال های اطفال توجهی نداشت و بی اعتنا راه میپیمود گاهی به بیانه ای می ایستاد و به حرف های زنها دقیق میشد، از میان نجوای زنان او بیشتر اسمی را میشنید «واسیلجو» ...

در کوجه دیگری هم او این اسم را شنید و فهمید که همه درباره این مرد صحبت میکنند. او همراه با اسم واسیلجو نام گانایلا را هم شنید. یک زن که نسبت به دیگران فهمیده تر بود «پوزورا» او را خیلی خوب میشناخت به دیگران میگفت:

- در برابر او نی نخواهند گفت ... حرف مرایا داداشته باشند به او جواب رد نخواهند داد ... خود حاجی ولکو دخترش را برای او خواهد داد ... برای همین واسیلجو شریا بخور ...

حس کنجکاوی پوزورا بشدت تحریک شده بود او بعد از مدتی نزدیک رستوران و مسافر خانه بانجور رسید از گلکین های رستوران نورزد رنگی روی سرک افتاده بود و لسی دروازه آن تاریک بود. دونفر سوار گسار مسافر در تاریکی و روشنی سالون گاهی پیدا و گاهی ناپدید میشدند، پوزورا خیلی آرزو داشت بداند که کدامیک ازین دونفر واسیلجو است.

او خود را بدیوار محوطه رستوران چسباند بود و دقیقانه بدرون رستوران نظرمی انداخت با خود میگفت: (آن مرد باقیاله پیر نمیتواند او باشد ولی .. او .. آندیکری ... ها ... مرد سیاه چهره و عصبی .. همین شخصی باید واسیلجو باشد ... مثل اسپ خود عرق کرده. موهای زردش از زیر کلاه نمایان بود آن مرد یک گیلان بزرگ مشروب رابلند کرده مقدار زیادی از آن را یک بارگی نوشید پوزورا سینه اش را روی سنگ دیوار فشار میداد و در آن حال متوجه شده که قلبش بشدت میتپد اسپ های دوسوار در طولیکه باهم مستی میکردند هردو سوار چند دقیقه بعد بالای اسپ های خود سوار شده بطرف کوچه بالا سرازیر شدند.

پوزورا از عقب آنها نگاه میکرد او از دیوار جدا شده با خود گفت:





- پس گانایلا منتظر همین آدم بوده ... درین لحظه نفرتش نسبت به گانایلا به انتها درجه رسیده بود .... حرف زدن دیگری را بغض آورده گفته بود: ولکوهی چو گوت دختر خود را به این آدم میخواره نخواهد داد .

بیاد آوردن این جمله او را دوباره خوشحال ساخت. از آن دیوار دور شده بطرف خانه خود براه افتاد خوشحال بود، میخواست آواز بخواند برقصد و به هر طرف بدود، ستاره ها برجسته تر از شب های دیگر بنظر میرسیدند و بطرف او چشمک میزدند از جنگل آواز های بگوش او میرسید، او بلامه این آواز ها را شنیده بود منتصبی حال لاکر میکرد که آواز مذکور آواز مردهاست .

این حادثه روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود و روز بعد آن که رخصتی بوده در کنار چشمه میله کرده بودند و لباس های رنگارنگ پوشیده بودند . وقتی که روز رخصتی گذشت فریه دوباره از سر و صدای افتاد و خاموشی مطلق خود را بازیافت فقط گاهگاهی آواز فیرهای تنگ شکاری ها بگوش میرسید .

نزدیک دروازه میخانه چند نفر ویلسون میخواستند و واسیلجو می نوشید . با وجودیکه واسیلجو مجلس خوشی برپا کرده بود اما باز هم نمکین و پریشان بنظر میرسید ، چشمانش فرو رفته بود، هر باریکه جامش را بلند میکرد بطرف خانه ولکوه میدید و فکر ارومیرفت .

گانایلا باز هم فرستاده های او را رد کرده بود. بعضی اوقات ویلسون نواز در حالیکه میخواستند از مقابل دروازه ولکو گذشته دوباره پیش روی میخانه می آمدند . آنها نغمه های عاشقانه میخواستند . واسیلجو هم گاهگاهی آنها را هم

همراهی کرده بود و دروازه ولکو میرفت و بعد دو باره بر میگشت . دروازه همچنان مسدود بود و بروی کسی باز نمیشد ، دیوار های خانه بلند و مانند قلعه بود. در پنجره های نیمه روشن خانه چیزی دیده نمیشد و خانه در سکوت عجیبی فرو رفته بود . این وضع واسیلجو را مایوس و متاثر میساخت .

این جریانات از چشمان بوژورا بدور نبود دخترک از زیر درخت گیلاس که نزدیک خانه اش بود مخفیانه این وضع را تماشا میکرد . در بالای میز مقابل واسیلجو کنار گیلاس مشروبش چند دانه سیب گذاشته بودند . واسیلجو یکدانه سیب را برداشته بطرف بوژورا پرتاب نمود اما نتوانست با سیب او را بزند. سیب بدست بوژورا خورد و به زمین افتاد و دختر خود را بی اشتناشان داد . گرچه



به انراصابت سیب چوری او شکست ولی باز هم بوژورا بطرف مردنگاه نکرد. بوژورا ایستاده شد بدون جهت میخواست خود را فیر نشان بدهد .

ابروهای خود را بهم نزدیک کرده بود تا جینی در پیشانی شنگ خود ایجاد کند . اما نتوانست تبسمی را که روی لبانش نشسته بود بشان سازد . دفعتا بصورت غیرارای گفت :

- واسیلجو ... خوب نشان دست هستی ... اما چرا نشان خود را روی من آزمایش میکنی ... من دختر گولی فقیری هستم ... خیلی فقیر ... بعد از گفتن این جملات بوژورا تکانه به مو های خود داده رویش را بر گردانیده بطرف خانه خود روان شد .

واسیلجو که بطرف او دقیق شده بود متوجه وجهت و زیبایی او گردید. بعد از دور شدن بوژورا او دوباره جامش را بلند کرده نوشید و ویلسون نواها دوباره به نواختن نغمات مست شروع کردند و دهل نواز با شدت بیشتر به دهل زدن پرداخت بعد از آن روز واسیلجو هر روز در همانجا می نشست گاهی برایش ویلسون می نواختند و گاهی نمی نواختند ولی او دیگر بطرف خانه ولکو نگاه نمیکرد. بلکه متوجه خانه بوژورا بود .

خزان فرارسید روز های خوب کار آغاز گردید، بوژورا باید و مادرش بطرف جنگل روان شدند، پدرش شاخه هایی از درختان قطع کرده بود تا از آن چوب هایی برای بستن درخت دست نماید و بفروشد. بوژورا گل ها و بته های طبی جمع آوری می نمود و کالودا ریشه نباتات را از اینجا و آنجا بدست می آورد. روزی در اثنای کار که احساس نمود

بود خیلی خسته شده همانطور آهسته آهسته از جنگل گذشت و بطرف دریاچه روان گردید. سنگ های بزرگ در راه پیمایی او مانعی ایجاد نمینمود. ولی او از بالای سنگ های ویاکتار آن گذشته خود را به ساحل دریاچه رسانید . بالای پارچه سنگ بزرگی برآمده ایستاد شد. در بروی خود آب فراوانی را مشاهده میکرد که آشفته از آب دریاچه می ریخت. او فقط یک قسمت آب زیر سایه واقع شده بود قسمت هایی از دریاچه که عمق زیادتر داشت تیره بنظر میرسید. در ساحل دریاچه ریشه های درختان زیر آب مثل مارهای طویل بنظر میرسید. سنگی که بوژورا روی آن ایستاده بود یکی توسط آفتاب سوخته بود و اطراف آن را آب شفاف که به آینه می ماند احاطه کرده بود .

بوژورا بطرف پائین رفت و در قسمت آخر سنگزار کنار آب شفاف نگاه کرد و صورت او در آن دید. در همین چند روز او هیچوقت بندر خود را به دقت ندیده بود. او گاهگاهی در دریاچه خانه ولکو دیده بود. در آن وقت تصور میکرد که خیلی سیاه است، مانند ود چوب، آنوقت بغض این که کنار گانایلا ایستاد سیاه معلوم میشد. اما در اینجا او تنها بود و این حالت برای او خیلی خوش آیند بود به موهایی داشت عینا مثل ابریشم ... سیاه زبراق، این چشمها و چهره متابی ... او هر باریکه تبسم میکرد زیباتر میشد و سفید نبود ولی آنقدر سیاه هم نبود، روی صاف و مقبولی داشت و انگشتان دست هایش را به هم دیگر بافته بود سینه های برجسته و تونک نیز او در زیر پیراهن چنین می نمود که میخواهند پیراهن را بشکافتند او در حالیکه چشمانش را بسته بود آهی کشید، بعد تکانه خورد و با نعلجه چهار طرف خود را دید اما نتوانست کسی را ببیند گوه از دور آبی رنگ معلوم میشد و دامنه نزدیک آن زرد بود ازین جنگل آواز



تیر زدن پدرش بگوشش میرسید. آفتاب هم کرده باز خواهد گشت ... ؟ اوحتما روز کوهکوف دن باز خواهد گشت. (کوهکوف دن نام روزیست که هیچوقت نمی آید و این ضرب المثل شبیه همان ضرب المثل وطنی ماست که میگویند. وقت گل نی. مترجم) بوژورا با آواز مرتضی جواب میداد :

- او بر میگردد ... چطور امکان دارد که برنگردد ... ؟ این حرفهای زننده برای بوژورا ناراحت کننده بود و او را عصبانی میساخت ... به زنان میگفت : بلی ... او آدم بدی هست ... دایم الغم است ... اما من او را همینطور که هست میخوام بگذارید دیوانگی نماید ... بمن فرقی نمیکند ... بگذارید مرالت و کوب نماید او و واسیلجو ... واسیلجو .

بعضی اوقات دم دروازه ولکو او این قصه ها را به گانایلا میگفت. اما بدرون آن خانه نمیرفت چون دیگر در آن خانه سیاهی بود و تاریکی تنها سنگ های مرمر سفید حوض روشن معلوم میشد که آب شفاف درین آن بود بوژورا باب میدورا میدید که روی لوحه کنار حوض مشغول نوشتن است ، او در آن لوحه نوشته بود «این چشمه از حاجی ولکوپسر پیئوف است» باب بایک جام مسی از حوض آب نوشید و چون متوجه بوژورا شد جام را دوباره پر کرده به او داد و گفت: بنوش دخترم ... تو هم بنوش بوژورا ... بنوش و بگو خداوند حاجی ولکورا بیمارزد ...

هنوز سه ماه از مرگ ولکو نگذشته بود که توهر گانایلا (دادول) هم مرد و گانایلا جوان بیوه شد. او مثل سایه ای در حویلی خود رفت و آمد میکرد درین لباس سیاه سوگوار سیفید تر از هر وقت دیگر بنظر میرسید. بوژورا به او دل نمی سوختانند زیرا خودش هم غم بزرگی داشت ، آنقدر بزرگ که دیگر در دلش جایی برای دلسوزی دیگران باقی نمانده بود او زیادتر به آوازه هائیکه در فریه بخش میشد گوش میداد، گرچه این حرف ها او را اذیت مینمود. زیرا میدانست که برای آزدن او باینکه گمی زده باشند. دروغ هایی میبافند و قصه هایی میسازند. با حرف های مختلف آنها او را به هر طرف میکشیدند، او شاخچه ابرا مانند بود که طوفانها و بادها به هر طرف خم و راستش نماید . یکروز شنید که واسیلجو می آید ... اما نمی آید. تابا گانایلا ازدواج کند گرچه بوژورا نمیخواست به این حرف ها توجه نماید اما باز هم تکان خورد و اندکی باور نمود، با خود گفت :

بعد آن زن با تمسخر جمله ای از زبان واسیلجو گفت: «منتظر باش من بر میگردم» همه خندیدند و آن زن اضافه کرد :

- هر وقت پدرم از آن دنیا بازگردد، واسیلجو هم برای ازدواج با بوژورا باز خواهد گشت. این گپها و تبصره ها هر روز دم دروازه های کوچه بین زنان جریان داشت . یکسال گذشت و درین مدت واقعاتی صورت گرفت گانایلا ازدواج کرد ولی بدبختیها در مقابل خانه ولکو صف کشیده بودند، حاجی ولکو از شدت غم مرد. و مرگ او مصداق به روز تکمیل شدن ساختمان حوض منزلش بود .

بوژورا مانند سابق در کوچه ها مردش میکرد، منتصبی تنها نبود همیشه طفلی هم همراهش میبود. او گناه خود را از کسی بشان نمیکرد. و از کسی خجالت نمیکشید. او امیدوار بود که روزی واسیلجو بر میگردد. زنها برایش میگفتند :

- اوساده ... اوساده ... تو هنوز هم امیدوار هستی که آن مرد دایم الغم بتو وفا

### جمهوری نظام

دژوند نظام کښی لوی سمون راغی  
 اصلو اساس کښی ئی بدلون راغی  
 تاریخ ته پور نوی مضمون راغی  
 چه زده غوښته هغه ژوندون راغی  
 نوی نغمه ده سر اوتال نوی  
 نوی ساتی او خط وخال نوی  
 جمهوریت نه بیه نظام نشته  
 پکښی بسادار ، بنده غلام نشته  
 شخص قدرت علی الدوام نشته  
 قانون نه پورته لود مقام نشته  
 دغه نظام لود حیثیت راگوی  
 دگار قدرت او حریت راگوی  
 جمهوریت مونز نه پور گار غواپی  
 قام او وطن ته خدمتگار غواپی  
 غلامان نه غواپی احرار غواپی  
 اهل دگار امین سر گار غوا پی  
 دهیجا هیخ راز خود سری نه منی  
 مشری منی خو باداری نه منی  
 نوی نظام ملی غرور را بیسی

زده ته سرود ستر گوته نور را بیسی  
 داصالت حق به سرور را بیسی  
 نوی نظر نوی شعور را بیسی  
 دهرجا گار او اهلیت ته گوری  
 استعدادونو شخصیت ته گوری  
 دا نظام مونز ته اهمیت راگوی  
 واک په کارو کښی د دولت راگوی  
 هم آزادی هم شها مت راگوی  
 اجر د گار او د زحمت راگوی  
 جمهوریت په دی معنا پیژنو  
 ملی رهبر خو له سیما پیژنو

### پری نښوده

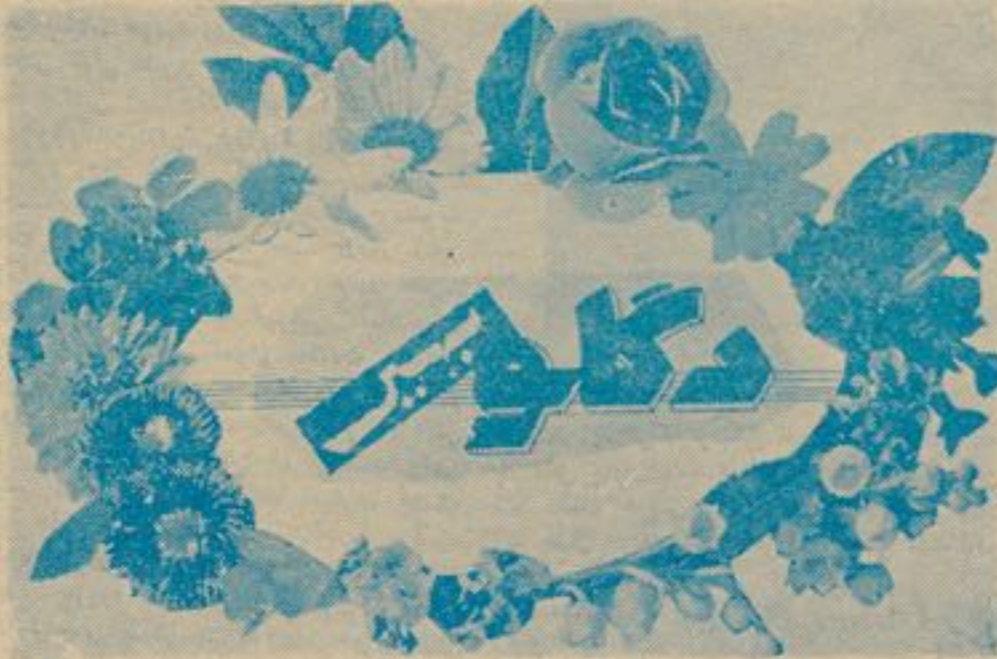
گویا تماوه خښدو ته می پری نښوده  
 اوښکه په تښتوه بیدوته می پری نښوده  
 شونوی می دبی په پکی بندی و ساتلی  
 ناخاپه توبه راغله وتوتهمی پری نښوده  
 کاردسو خیدونهؤ په کار دوصل شپوه  
 ځلنده ډیوه وه بلیدوته می پری نښوده  
 خوچه سبه ماسره جلیل نشوه په اور کښی  
 نیغمی شعله وه گریدوتهمی پری نښوده  
 هود پوښتنی تصور خه پوښتنی له مانه  
 ستادمخ سپورمی وه خپلوشپوتهمی پری نښوده  
 خوگوهه جزبه می ستا دغم خپو زیلی  
 ته که موسیدی خو تیر وتوتهمی پری نښوده  
 ماحوزه خوانی چه که بیدایخیل غزل کښی  
 زوږ شومولی هغه زیدوتهمی پری نښوده  
 -استاد حمزه شیتواری-

### دسینې کر

چه عشق په گرانه لار کښی ډیر خطر دی هر قدم چه پکښی اخلم دار د سردی  
 ستا دعسپ باران ته اوری چه شین شی  
 زه له عشقه خیر نه یم چه عشق خدی  
 صبر مه غوازه له مادعشق په کار کښی  
 زما طالع ښی نه دی یار جفاکسا  
 د عشق غم له خلکو پت لسه خوشحاله  
 چو دانه صبر په ما پاندی لوی غردی  
 گنی کوم یوپه وفاتر ما پتسر دی  
 خدی بپاکرم چه جهان خنی خیسر دی  
 (خوشحال خان خټک)

### دغره غروب

سپینو دنگو غرونو شاهه  
 زپری لمر وروږو پتیري  
 زما هیر او مړه یا دونه  
 بیامی زده کښی ژوندی کیري  
 • • •  
 مازدیگر ورهه چلیزی  
 ریوی وحشی گلونه  
 سرد روکښی اتکا زه کړی  
 دژو شپو غرو کښی  
 • • •  
 دگر دی میرمنی بیامی  
 سیرلکی په شتو وښو کښی  
 یوکمکی ماشوم ویده دی  
 کیردی لاندی په زانگو کښی  
 • • •  
 دنښتر ویی خنگله کښی  
 گرونگی سنډی وایی  
 صحرا یی ښایسته پیغله  
 یوچونکی او پوته بیامی  
 • • •  
 د شفق وروستی وړانگی  
 میجوی اوچت ښا خونه  
 زه لاهسی چرت کښی ناست یم  
 خوروی می تیر یادونه



### مترگی

دریغه بیا ولیدی داشنا مترگی  
 دژوه سودمی پوږده پری ته کپیری  
 چه شنی پنی دغه مترگی تیار در اسی  
 دگر مترگی هم شنی پته دغره شاهه  
 لکه لمر ته شنی رڼا د پوی ته  
 دغه مترگوته اوچت کانه ډیرگران دی  
 پوی پوی مخلوقات پریوزی له شرمه  
 نصره! حسدی چوپړ کړی خان له تولدی  
 چیرته ستا چیرته دهغه آشنا مترگی

### ملی آرزوگانې او

### جمهوریت

ته رهبر د لوی افغان یی ته سالار د لوی کاروان یی  
 ته تصویر د لوی جهان یی ته مشعل د لوی ارمان یی  
 تارنې د ژوندون راوړه ، د زخمی زبونو سرور شوی  
 دیوسف د حیات زبری دیعقوب دسترگونو رو شوی  
 افتخار د نوی ژوند دی داوگس په تندی کښیښود  
 دشلم قرن افغانه جاودانه نوم دی پری ښود  
 قربانی بویه همدومره چه تا کړی نرسباده  
 ستا دتوری له برگسته په وطن رڼا رڼا ده  
 مرنی هغه ته وایی چه ددهر انسانه شی  
 دخپل قام ولس په شونو ززمه شی ترانه شی  
 په رښتیا چه ته لیر یی ته ناچی د افغانانو  
 نه خطا شوم ته حامی ئی دبی وزلو انسانانو  
 دملی هڅو رڼاکی بریالی په خپل قیام شوی  
 دجمهور علمبر داره په رښتیا غمخور دقام شوی  
 انقلاب په تا کړی فخر ته کړی فخر په خوانانو  
 دملت په باتورانو دارودو په شتو زمریانو  
 دا اقدام دی مبارک وی دانظام دی مبارک وی  
 داساقی دی تل ژوندی وی دغه جامدی مبارک وی

عبدالله غمخور

### بدگمانه شوه

راغله دستم په خیال ودریده پشیمان شوه  
 اوښکی یی په مخ شولی روانی اوروا نه شوه  
 عشق کښی می شکونه خدایه عقل نه سواشوله  
 ماوی دیقین دنیاودانه شوه شوروا نه شوه  
 زده کښی می وه شلاشکه می نیغ ورته کتی نشول  
 شومره چه می شان ساندو هومره بدگمانه شوه  
 وصل کښی لیل گل شم چه شه وایم زبه می ونښلی  
 ماته دهمرانه د وصال بدسالی گرانه شوه  
 ښکاری پخپل شان یی آینه کښی زده پایلی دی  
 څکه خو به ما بساندی ناسترمه مهربانه شوه  
 (مفتون)



# ده مندان خارمساد

## نقاشی سارا دختر چرچل

هیچوقت فکر نمی شد که خانواده چرچل با از حلقه سیاست فرا تر گذارد و به سوی هنر و آنهم هنر نقاشی آلوده باطنز روی آورند .



سارا در پهلوئی یکی از آثارش

ولی اکنون ادوینا سندیسز ۳۴ ساله دختر بزرگ سر وینستون برای اولین دفعه نمایشگاه نقاشی را در نیویارک بر پا نمود . این حرکت او غوغای را برپا نمود زیرا در مجموعه آثار نقاشی او تابلوی سیاه و سفیدی وجود داشت که آن را بنام ( وینستون و کلمنتین ) یاد نموده و هر دو را روی دریاچه تایمز در حال عشقبازی نشان میدهد .

این تابلو خشم بسیاری از اعضای خانواده اسرافلی را علیه نقاش جوان برانگیخته است . در مجموعه یاد شده میتوان از تابلو های «مردی در پنجره» «روز مقدس» نام برد . همه این تابلوها باطنز تندآمیخته است . او در جواب سوالی بیان داشت که :

« در نقاشی هایم سعی می کنم جای کشیدن خطوط گنگ شخصیت هارا بنمایانم . »

## تازه ترین چهر های هنری

در فستیوال فیلم که درین تازگی ها در مسکو دائر گردیده هنر مند ها از هشتاد و شش کشور جهان شرکت ور زدند .

اینها عبارت اند از بازیگران با فیلم برادران وستاره های مشهور سینمایی در جمله این هنر مندان دو طفل ( یک دختر بنام لولو ستاره سینمایی روسی ) و یک پسر



ایلینا ستاره معروف مکسیکوئی .

(بنام سینفان از نیسگان) نیز شرکت دارند .

واینک بعضی از این هنرمندان را که در فستیوال شرکت نموده اند

لولو بریچیدا ( در حال همراهی با فوتو های شان مصاحبه با نماینده اخبار ) . بشما معرفی مینمایم .



سینفان از نیسکال



لولو ستاره مشهور رومانی .

## تقارن روز های تولد

تاریخ پیوندی بین سراینده معروف خانم کاراباش و آ هنگساز بنام انریکو کرو سو بو جود آورده و آن اینکه هر دو هنرمند در ماه



جیمی دوران

فروردی پا به عرصه زندگی گذارده اند ، امسال در ماه یاد شده هر دو هنر مند سا لگرد تولد شان را در اپرا خانه سترو پو لتین نیویارک برگزار نمودند . جالب است که همین موقع جیمی دوران کمدین و سناریوس معروف نیز هشتادمین سالگرد تولدش را جشن گرفت . همچنان ایوبی بلاک پیانونو از معروف سیاه پوست در همین ماه ها پایه سن نودسالگی گذارده و جشن بزرگ سالگرد تولدش را در نیویارک بر پا نمود .



واین هر دو هنرمند است که در یکماه پا بر عرصه وجود گذاشتند



ایوبی بلاک



ژوزفین بارقص قلبهایش

بازگشت خواننده ورقاصه قدیمی ژوزفین باکر ۶۷ ساله که زمانی خواننده ورقاصه مشهوری بود . با وجود پیری هنر سفر کو تا می از ویلا پیش در فرنج رویورا در پیش گرفته و با ۱۲ طبل پسر خوانده و دختر خوانده اش به نیو یارک آمد . این بازگشت بخاطری است که پس از ۹ سال دور ماندن از دنیای هنر دو پاره بان گامزند . در حال کار نیکی نو روی سن رفت و با وجود اینکه نه سال از جهان هنر او مانده بود با سحر آفرینی آهنگی را خواند و بدلیل آن که پایکو می آغاز کرد . زمانیکه اورقص معروفش را بنام رقص با گل های عشق آغاز نمود . تماشا چنان مدتی بیا ایستا دند و برایش چکچک نمودند . به این ترتیب او نشان داد که پس از ۹ سال کناره گیری از جهان هنری می تواند هم چنان سرزند . بسرایند و پایکوبی کند .

# هزار و یک

- ۲۳ -

و چون خروس آواز داد، کاکانظر از خواب بیدار شد اولین چیزی که در آن لحظات به آن می‌اندیشید خروسش بود و اگر کسی مقابل او می‌نشست و می‌پرسید کاکا چه چیزی را بخواب دیده‌ای؟ مسلماً جواب میداد که: ای جان پسر خواب دیدم که خروس سم را در زیر بغل گرفته با کاکا بدوی سماوارچی شرط بسته‌ام و بعد خروس‌ها را بخروسش گسو نموده‌ام. روز های دراز تاسباستان کاکانظر کاری نداشت جز اینکه بنشیند و با خروسش سرگرم شود جنگ کردن آن خروس بی‌زبان با خروس های دیگر نه تنها بزرگترین سرگرمی او بود بلکه حرفه و شغل او هم بشمار میرفت و ازین درک عایدی هم داشت زیرا هنگامی که او را جنگ می‌انداخت با دیگران شرط می‌بست و چون خروسش میزد او هم شرط را برده از حریف پول میگرفت. او اسم خروسش را کاکه گذاشته بود و کاکه همانطور مانند اسم خود برآستی کاکه بود منتی نمیدانست که از غریزه جنگی بودن او دیگران استفاده میکنند یا شاید هم عاقبت مرغی را میدانست. معمولاً امثال کاکانظر که مرغ کلسکی جنگی نگاه میکنند اگر مرغشان در میدان می‌بازد نتیجه‌اش اینست که کارد با گلوش آشنا شده شبانگاه زیر پلومیشود و اسردگی خاطر و سرافکنگی برای چند روزی برای صاحبش باقی ماند. اما چه وحشیانه است جنگ و چقدر وحشیانه‌تر است دیگران را بجنگ وادار کردن و تماشا نمودن آنها را که پرنده کوچک و مقبولی را در قفس می‌اندازند و ناله های او را به نام «خواندن» به لذت می‌شوند اگر اندکی گوش های خود را باز کنند و خوبتر آن صدرا بشنوند آنگاه بدرستی میتوانند تشخیص بدهند که آن آوازه‌ها فغان هائست برای آزادی و جدایی از هم جنسان و لی هیچ عجیب نیست، درد نیای ما انسان های هم وجود دارند که ملت هارایجان هم انداخته جنگ شانرا تماشا میکنند و لذت می‌برند، جنگ خانمان برانداز ویتنام سالها بطول انجامید و هنوز هم بیایان رسیدن آن بصورت قطعی مشهود نیست، با حمایت های بیجا از اسرائیل آنها را به غصب حقوق دیگران ترغیب و دشمنی و کینه را میان آنها و اعراب تقویت میکنند تا آتشی که افروخته شده افروخته بماند و انسان های که درین آتس میسوزند به همان پرندگان شایهت دارند که بجنگ هم وادار میشوند، چون درین جنگ منافع دیگران دخیل است ...

- ۲۴ -

آقای که خود را در همه فن وارد میدان و از ادبیات سرشته دارد خیلی بغود مغرور است، حرف‌ها و کلمات کلان و «جاق» از زبانش باد میشود و شنونده نابله در اولین برخورد او را دانشمندی مینماید متبخر و نویسنده ای میداند توانا، ولی ایکاش این آقای همه چیزدان در همین جا و به همین شهرت اکتفا کند، او از سیاست و مردم شناسی سخن نمیگوید و راجع به بزرگترین شعرا و نویسندگان دنیا برانظر کرده مطابق مودروز برخی را «پچل» و بعضی را نابغه بر همتا خطاب می‌نماید.

با وجودیکه تلاشش برای پول است از فقر نوده عاجز میزند، شخصیتی ندارد ولی راجع به شخصیت هار برانظر کرد «بتر از وی «عقل منطقی و دانش» خود ایشا در «نول و ترازو» می‌نماید.

من وامثال مرا چرند نویس میگوید و با بزرگواری خاصی که دارد میخواند «راهنمایی» کند ولی وقتی که اثری از خامه «توانای» خودش تراوش میکند آدم را ... میگیرد.

او بگران بسیاری از جوانان حق استادی (!) دارد بگردن آنها را که از خوب حرف زدنش فریب خورده اند، او برآستی خوب حرف میزند خوب دلیل و مثال می‌آورد، خوب ادزبایی میکند اما نه به این دلایل و نه به این امثال خودش توجی دارد و نه عملاً آدمی است که بتواند یک عیب از هزار عیب خود را با اینکه در کتاب ها خوانده و در دیگران دیده در خویشتن اصلاح کند و بداند. و این شخص کیست؟ باید عرض کند و بداند. و این شخصی نیست اگر شما در اطراف خود دقیق تر نظر اندازی کنید ازین تپ آدم‌ها زیاد می‌بینید. مگر نکته جالب توجه اینست که کس تا حال به اینگونه اشخاص نگفته «بیار آنچه داری ز مردی نشان» اینگونه آدم‌ها در میدان عمل هم کاری ندارند جز توجیه بیکاری خود با حرفی و...

- ۲۵ -

چند روز قبل با جمعی از رفقا درباره شعر گفتگویی داشتیم باید عرض کنم که مخلص تان خیلی چیزها را نمیداند ولی شعرا را بکلی نمیداند، بهر حال چاره نبود جز اینکه در بحث شان شرکت کنم، از جمله رفقا دو تن آن بیشتر خود را در شعر و شاعری وارد دانسته از قرار معلوم پارچه های منظوم شان در جراید و مجلات به نشر رسیده.

دوست دیگر ما که خیلی ظریف است و از همین سبب نوشته های مرا مزخرف میگویند هسته بنون اینک دیگران متوجه شوند بمن چشمکی زده کالغلی را از جیب بیرون گرد و مقابل دیگران گذاشت. من از اشاره او فهمیدم

که حتماً میخواند رفیق آزادی کند و دونفر متشاعرا اندکی خمیرمایه بسازد. او گفت: - من یقین کامل دارم که این شعر بیدل را هیچکدام تان تا حال ندیده اید ولی این شعر بیدل از جمله همان اشعار پیچیده و خطرناک اوست.

رفقای شاعر ما که شعرا خواندند ابتدا اندکی بفکر فرورفتند، من که درک کرده بودم موضوع از چه قرار است گفتم:

- ها ... کدام شعر است .. بلی بلی.. من این شعر بیدل را دیده‌ام، مگر تنها کسانیکه بیدل شناس هستند میتوانند بفهمند که این شعر بیدل است یا نه، زیرا در جمله اشعار بیدل این شعر از قلم افتاده و نقل نشده است و من این شعر را بصورت تصادفی در جایی دیدم.

چون جنی حر فمیزدم آن دو نفر که نمی‌خواستند در شعر و شاعری بیخبر معرفی شوند هر دو بیک آواز گفتند:

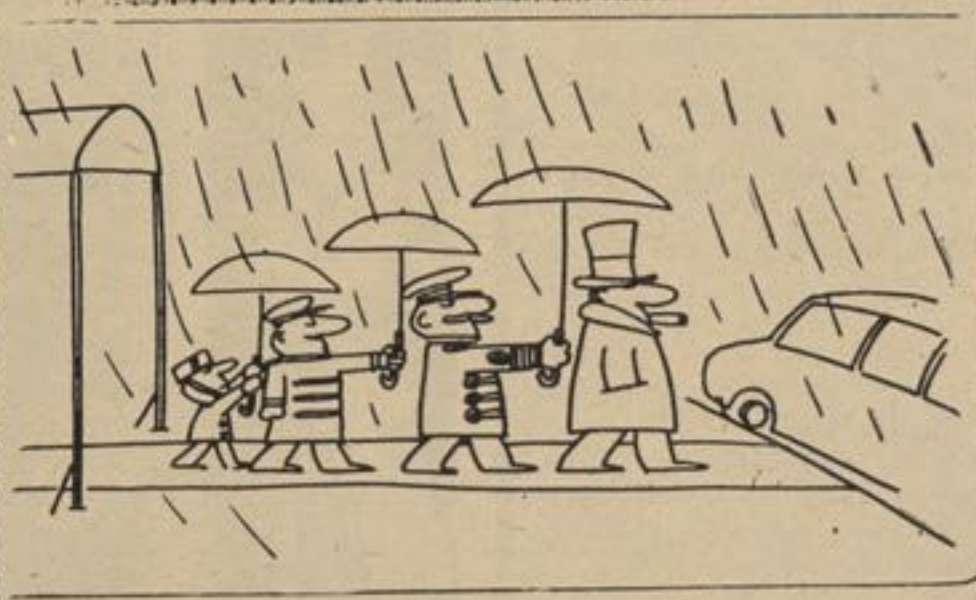
- ها ... این شعر باید حتماً شعر بیدل باشد.

من دردم می‌خندیدم و فهمیده بودم که شعر مذکور را که در حقیقت غیر از شعر هر چیز دیگر بود خود آن دوست ظریف ماساخته و بچه هارا آزار میدهد. مطلع شعر چنین بود:

تاسحر گاهان بساط نورپاشی های ماه پهن بود افتاده بود قوس قزح افتاده بود.

بعد یکی از رفقای شاعر ما قصیده (!) را تا آخر خواند و در هر بیتش دیگران واه واه میگفتند و من هم واه واه میگفتم، بعد نوبت منی کردن شعر فراریدید، ما گفتیم که چون در شعر و شاعری آنقدر وارد نیستیم باید این شعرا را فلاسی و فلاسی (رفقای شاعر ما) معنی کنند.

انسوس در آن مجلس نبودید تا میدیدید که طفلک حاجه جان گنی داشتند و باچه خواری و زحمتی آن اشعار بی معنی را معنی میکردند و در ضمن از بیختگی کلام بیدل توصیف ها بعمل می‌آوردند، آخر چون مادوسه نفر دیگر که اصل موضوع را میدانستیم بیشتر ازین نتوانستیم خود را نگهداریم بصدای بلند خنده را سردادیم و آنوقت بود که رفقای شاعر ما متوجه اشتباه خود شدند. و من در همان مجلس بیاد قصه دیگری افتادم، نمیدانم صفت هشت یانه بودم یکی از همصنفان ما گاهگاهی شعر



بدون شرح

میگفت و به معلم ادبیات دری میداد تا اصلاح کند و معلم صاحب ما هم تا میتوانست در آن دستکاری میکرد، یک روز آن همصنفی مایک شعر حافظ را روی کالغذی یاد داشت کرده بود، وقتی معلم صاحب ما آنرا دید گفت:

- این شعر خودت است؟ همصنفی ما که حرف معلم را درست نشنیده بود گفت:

- بلی از خودم است. آنگاه معلم ما شروع کرد به اصلاح کردن آن شعر و در آخر گفت:

- ببین به اثر راهنمایی من روز بروز شعرت خوبتر شده میرود.

مسلماً اگر معلم ما می‌فهمید که آن شعر شعر حافظ است هرگز جرات نمی‌کرد طرف آن جنب نگاه کند، چه رسد به اینکه آنرا اصلاح (!) نماید.

- ۲۶ -

و چون پیاله چای را بزمین گذاشتم آن مرد گفت:

- ای شرمندوک دیدی که چه شد؟ گفتم:

- نفهمیدم، منظورت چه باشد؟ گفت:

- ای ژوندونیست جوان، مگر تو همین وضع را نمی‌خواستی و آرزو نداشتی؟ ... بارها خوانده بودم که بخاطر سوء استفاده از موتور های سرکاری قلمفرسایی کردی.

گفتم:

- بلی بیاد دارم و اکنون می‌بینم که آرزویم برآورده شد.

آن مرد لبخندی زده گفت:

- ای شرمندوک، بعد ازین آقاها درگان و ناز پروردگان در موتور های الف بر پیاده گردان نازونفره نفروشد و دیگر موتور الف بی بی ... جان و بی بی ... جان را تا آرایشگاه و سرای لیلای نبرد، موتور سرکاری را پسر شانزده ساله فلان آمر اینسو و آنسو ندواند.

گفتم:

- بلی، تا به دنیا بکام سوء استفاده کنندگان نچرخد.

گفت:

- سالانه لكها افغانی از بودجه هر وزارت بمصرف روغنیات و ترمیم موتور های بی زبان سرکاری رسیدی، و این موتورها گاهی در یقمان و گاهی در لغمان به اکتضای موسم دوانیده شدی مگر حال بنگر که شبانگاه چگونه موتورها نفس راحتی کشیده پیشروی وزارتخانه ها استراحت می‌نمایند تا برای کار فردا تجدید انرژی و ذخیره قیل نمایند.

حالا بسیاری از کار های ناشد که ناشد بودندش بعلت کم پولی بود با استفاده ازین صرفه جویی به کارهای شدنی مبدل میگردد خندید و گفت:

حال تماشایی است قیافه هایی که درین موتورها به ناحق لم میدادند و ترکاری و گوشت را از بازار با این موتورها خریده به خانه حمل میکردند و در شب نشینی های شان دیوور بیچاره تانصف های شب در میان موتور دم دروازه فلان آقا منتظر می‌ماند.

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهرمی آید و دو سال بعد آن شهرشوم را ترك میگوید. دختر کلا نش هنادی توسط ناصر، ما مایش بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دوباره بشهر بخانه ما مور مرکز که سابقا در آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را به آن سر نوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور راباوی بهم میزند و خود در خانه فامیل تر و تمندی بحیث خادمه استخدام میگردد و در صد آن می افتد تا بهر وسیله ای ممکن باشد، بمنزل انجنیر مذکور راه بیابد و پلان خود را عملی سازد.

# آمنه شاد است

خودش غرق نشاط و مسرت بود : چه خدمه شایسته ای که یکی بعد دیگر باین جوان تقدیم نمود و در مقابل هر کدام چه اجر و پاداشی که از وی تقاضا کرده است! اما هیچگاه نتوانسته بود دختری نظیر من برای او تقدیم یابد، دختری مانند من زیباروی، موزون قد، خردمند، چیره دست درکار، و آشنا بروحیات و نیاز مندیهای جوانان آسوده حال. بنابراین بدون کمترین تردید در بدل این کار دو چندان اجر خواهد گرفت و من نیز بنوبه خود در آن منزل زیبای قشنگ و در خدمت آن جوان توانگر مرفه که به تنهایی در منزل زیست مینماید، از سعادت و آرامش برخوردار خواهم شد. در تحت امر و نسبی بانویی که ما فوق من قرار داشته باشد قرار نخواهم گرفت و خدمتگذاران منزل با من سربرخاست نخواهند گذاشت.

در آنجا به تنهایی حکمرانای مطلق العنان منزل او خواهم بود و در صور تیکه دوستش بدارم، ملك دلش را نیز تحت سلطه خویش قرار خواهم داد، زیرا دریچه قلب او برای کسی که بتواند رمز گشودنش را بیابد باز خواهد شد و در تحت فرمانش قرار خواهد گرفت. باگفتن این جملات نفسی عمیق کشید و خنده ای بلند سر داد و خود را بار دیگر رویم افکند و بشدت در آغوشم کشید و گفت : من اکنون سخت مسرورم و در عین زمان نسبت بتو حسد میورزم مسرتم ازین جهت است که دوستت میدارم و حسد ازین جهت می برم که آرزو مینمایم تا کاش خود دم بجای تو میبودم و بر نعمت های کم نظیر این خانه دست می یافتم. من سخنانش را میشنوم و برویش تبسم میکنم و بلطف و مهر با نی مقابله مینمایم، اما برایش نمیگویم که من خودم برای برآورده شدن

توانست هشیارانه حرف بزند و من توانستم که سخنانش را بشنوم و به مطلبش پی ببرم، بقرار گفته او دنجنیر بخدمتگذار احتیاج دارد و از وی خواسته است تا درین مورد کمک نماید و در جستجوی خادمی برآید و در برابر معرفی او پاداشی نیکو در اختیارش خواهد گذاشت او هم بخاطر من و هم بخاطر

تمام حرکات شگفت انگیز به من اجازه نداد حتی کلمه ای هم بربان آورم و حرکتی بااراده خود انجام دهم. او کاملاً بیگ دیوانه ای مبدل شده و اطاق حیثیت میدانی را برای حرکات دیوانه وار او اختیار کرده بود، قط زمانی آرامش خود را باز یافت که دچار سرگیجه شد و بامن روی صحن اطاق افتاد.



آمنه، فریادها می داد که چه کاری انتظارت را میکشد، فردا بکاری گماشته خواهی شد که کاملاً اسباب رضایت رافراهم خواهد ساخت و پیش از آن هیچگاه بکاری نظیر آن دست نزده ای. منزل ما مور را بخاطر نیاور، و خانه ای را هم که احمقانه در آن مر تکب این گناه بزرگ شدی فرا موش کن. تو دیگر به کاری راحت خواهی پرداخت. کاری که سود زیاد، نعمت های فراوان، برایت خواهد آورد... آری کار خواهی کرد... کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد. ای کاش من بجای تو میبودم و میتوانستم بسن کنونی تو پرسم. پلی، کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد؟ زانو به هنگام میکه این سخنان را بمن میگفت سخت بیقرار بود، شادمانیش حدود نداشت، و از فرط خوشی حرکاتی آمیخته با رقص و جست و خیز و مملو از جدیت و هزل انجام میداد. حرکاتی که گاهی با دست و گاهی با روی و گاهی باتمام عضلات بدن صورت میگرفت این حرکات بجنون و اختلاط مزاج بیشتر شباهت داشت تا با خوشی و مسرتی که از یک انسان عادی ظاهر میگردد.

زنبویه بدون آنکه بتواند با این جست و خیز و اظهار جنون آمیز خوشی خود اکتفا نماید، خود را برهن افکند و غرق بوسه ام ساخت و از دستا تم گرفته بیبا استفاده ام گردد و رقص داد و بسر غنچه گرد اطاق دورم داد تا حدیکه هردوی ما روی فرش افتادیم. او در جریان

## اختراع های جدید

### برج کنترل

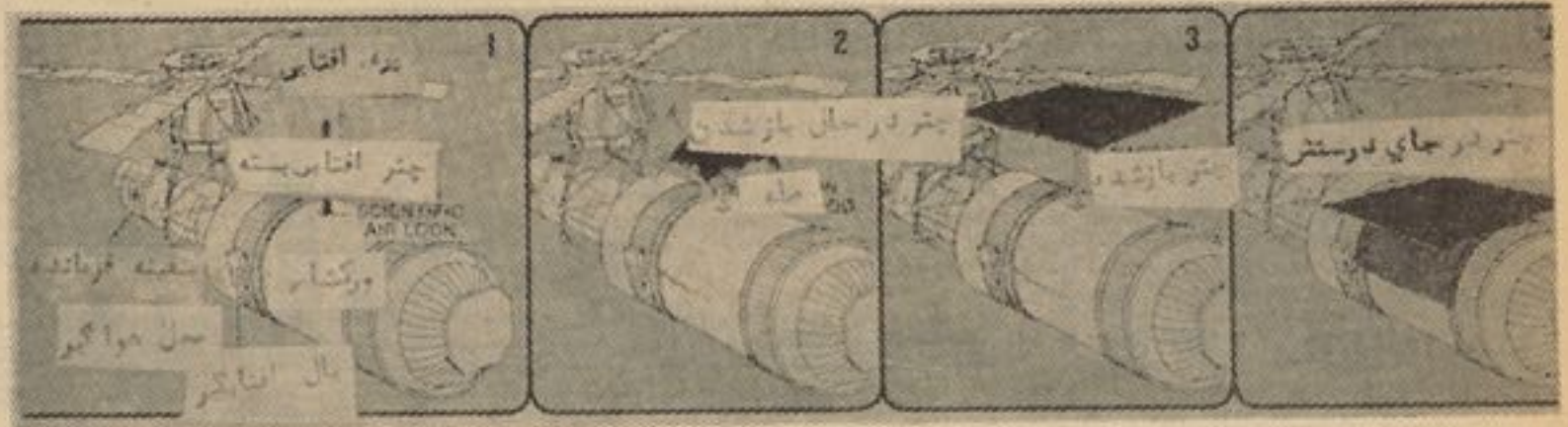
صاحبان صنایع ایس ویسیون از مونتروال کانادا به تازگی دست به ساختمان برج کنترل ترافیک زده اند که می تواند بروی یک موتورلاری جای بگیرد.

این برج می تواند تا ۲۶ فوت ارتفاع گرفته و توسط لاری آنرا می توان به جای هایی که مورد نظراست انتقال داد. این وسیله بیشتر در حالات اضطراری مانند سیلاب، زلزله و غیره بکار گرفته شده و تا اندازه می تواند کاربرد رهنمای طیاره را نیز بدهد. قیمت این برج در حدود ۱۵۰۰۰۰ دلار تخمین شده است.



### زورق بادپیما

یک نوع زورق برای مسابقه کشتی رانی که ترکیبی از باد بان موج گیر و کشتی کوچک است از طرف کمپنی ویند سرفینک در سان فرانسیسکو ساخته شده است. این زورق را که باد پیما نام گذارده اند دارای بادبان ۱۲ فوت بوده و پهنای زورق آن ۲ فوت است. بادبان آن طوری نصب شده که زورق ران می تواند بدلتخواه خود وحسب وزش باد آن را تنظیم کند. به ادعای کمپنی این باد بان که از پلاستیک پوقانه ای ساخته شده می تواند تا ۲۰ میل در ساعت سرعت بگیرد. وزن این زورق فقط ۶۰ پوند است در حالیکه فقط باد بان آن ۴۰ پوند وزن دارد. قیمت این زورق ۳۶۵ دلار می باشد.



در تصویر مراحل مختلف باز شدن چترهای بیمین.

## هیات نجات آزمایشگاه فضایی

### خطر

برای رفع این نقایص کنترل کنندگان به هیات یک سلسله فرمان های برای تخلیه کابین انجام داده و تصمیم گرفتند تا فضانوردان را با ماسک ضد گاز مجهز نموده و وسایلی را برای خنثی کردن اثرهای گاز زهر آگین بکار ببرند. ولی هنوز ضربه اساسی در پشت پرده بود. در وسط هفته، دانشمندان فهمیدند که مانورهای اولیه برای نگهداری آزمایشگاه از اترنور مستقیم آفتاب آنچنان سایه ای را بوجود آورد که آبهای داخل تل به یخ زدن شروع نموده و خطر ترکیب آن آنها گرفت. این امر فضانوردان را به آسایش واداشت تا دست به مانورهای زده سکای لب راطوری تنظیم نمایند تا حرارت داخلی تنظیم شود.

همچنان وضع خراب می شد. انجیریان در زمین مجبور شدند تا وسایلی جدیدی را برای هیات نجات آماده سازند.

### قرس ها

همچنانکه فضانوردان برای نجات آزمایشگاه تلاش کرده و به سختی کاری کردند دکتران در هوستون را ترس شدید فرا گرفته بود.

برای ناسا روز های بحران، زمان آزمون بزرگ بود. اگر نجات آزمایشگاه به عسب پیروزی منجر می شد تا کورس تمام پول مصارف تحقیقات فضایی را بدهد. ولی خوشبختانه فضانوردان با تلاش فراوان توانستند تا آزمایشگاه را از خطر متلاشی شدن نجات دهند.

### ترمیم کننده نسخه های خطی

دستگاه اکتشافی پوهنتون هیریوپه تازگی دست به ساختن ماشینی زده است که به آن میتوان کتب قدیمی و نسخه های خطی گذشته

را ترمیم نموده و از خراب شدن جلوگیری نمود. در اول آثار گرانبایاک ساخته شده، روی پرده ابریشمی در داخل ماشین گذاشته میشود.

بعد فیر کاغذ و اضافه میشود و ماشین بکار می افتد. طی چند دقیقه، ماشین به صورت

انومات کاغذ راطوری تنظیم می کند که محل های پاره شده و سوراخ ها به همان اندازه قبلی مطابق اصل برگردد.

بالاخره ماشین آب بکار گرفته و کاملاً خشک می نماید. به این وسیله حتی میتوان توتو های کاغذ را دوباره با هم چسباند و به حالت اول برگردانیم.

بیرون کشیده و چتر ۲۲ در ۲۵ فتی را بهین بسازند. بعد میبایست که چتر به پایین کشیده شده و از خود آزمایشگاه فقط چند تاچ فاصله داشته باشد.

این ماموریت ابتدایی می توانست زمینه را برای نجات سکای لب آماده سازد. در مدت ۱۱ روز، آزمایشگاه فضایی از بحرانی به بحران دیگر داخل شد.

در هوستون مرکز فضایی سعی بعمل می آمد تا مشکل را بزودی حل نمایند ولی متاسفانه باحل یک مشکل درد سردیگری پیدا میشد. مشکل اساسی هم چنان باقی بود و آن اینکه چگونه حرارت داخل آزمایشگاه کنترل شود؟ مشکل دیگر کمبود انرژی لازم بود که از خراب شدن پره های آفتابی پیمان آمده بود.

مشکل کمبود انرژی را می توانستند از طریق سفینه فرمانده رفع نمایند.

در هوستونیل پتکونارده، ژوزف کساروین و پاول وپتتریک سلسله تطبیقات انجام دادند تا آمادگی بیشتر برای حل مشکلات بیابند. برای اینکه درس های دیگری بوجود نیاید، آنان به همه وسایلی از قبیل لباس بیرون، مخزن های آب و بتری های آفتابی مجهز شدند. در شروع هفته انجیریان سعی نمودند تا طریق جدیدی برای کنترل درجه حرارت داخل آزمایشگاه فضایی بدست آورند. بر علاوه در داخل آزمایشگاه بخاطر درجه حرارت زیاد، گازهای زهر آگین چون کاربن مونواکساید، سولفن - دیسکونادو های پروژن سیاناید پراکنده شده بود.

زمانیکه برای اولین بار وقت نان چاشست برای کارکنان آزمایشگاه فضایی رسید وضع در پایگاه فضایی کنیدی نا آرام مینمود. ناسا تصمیم گرفت تا هیاتی را به منظور نجات پروژه آزمایشگاه که ۲۶ میلیون دلار ارزش دارد بفرستند. ولی آنان نمی دانستند که هنوز خطرات دیگری آزمایشگاه فضایی را تهدید می نماید.

فقط هفت ساعت بعد از پرواز، سفینه فرمانده به آزمایشگاه نزدیک شد.

اول فضانوردان مذبحخانه تلاش نمودند تا پره های آفتابی صدمه دیده را براتوار را باز کنند. بعد پس از تلاش های مداوم فضانوردان موفق نشدند که به آزمایشگاه فضایی لنگر اندازند. بالاخره آنان سفینه فرمانده را پس از مانورهای زیادی به مشکل لنگر انداخت. سپس فضانوردان زله و خسته سفینه را توقف دادند تا چند ساعتی بخوانند.

صبح، برای ورود به آزمایشگاه تلاش کردند.

سپس اولین فرمان از ناسا صادر شد. تاچتر آفتابی را بهین نمایند تا از شدت گرمای زیاد که نتیجه کار نکردن درست دستگاه سرد کننده آزمایشگاه بود بکاهند.

در صورت پهن شدن چتر آفتابی فضانوردان میتوانستند تا به صورت آرام روی نقاط خراب شده کار کنند و در غیر آن این کار بکلی عملی نبود. اولین اقدام فضانوردان این بود تا یک آله چتری مانند را که روی پایه ۲۱ فتی نصب شده بود بیرون بکشند. فضانوردان مجبور بودند تا این پایه را از سوراخ ۲۵ اینچی



فضانوردان پس از ترمیم سکای لب مشغول جمع آوری چتر هستند.

## طیب تونزون مشوره میدهد

**علت ریختن موی سر چیست ؟**  
**حبیب الله از شهر آراء**

ریختن موی سر علل زیاده دارد که باین مختصر نمی گنجد. بهتر است شما بدکتور جلدی مراجعه کنید تا علت را در یابد و بتداوی نان بپر دازد.

.....  
طفلم در وقت غذا بی دربی تقاضا نوشیدن آب می کند آیا کدام ضرری ندارد ؟

**ح ، ص از شیرشاه مینه**  
بعضی از مادران فکر میکنند که اگر طفل در آنای غذا آب بنوشد اشتهاش خراب میشود در حالیکه این اطفال بنا بر اینکه مقدار آهن و جو دشان کم است لذا مقدار بیشتر آب را تقاضا دارند. پس لازم است باین نوع اطفال در بین غذا آب داده شود و بهتر است عوض آب چای سرد را که چند قطره لیمو در آن انداخته شده باشد بدهید. تا با اشتها ی کامل غذا بخورد.

اگر طفل شما از اندازه عادی زیادتر آب مینوشد در آن صورت بهتر است او را به طبیب معالجه ببرید تا بشما مشوره دهد. زیرا نوشیدن مقدار زیاد آب دلالت به کدام مرضی در وجود طفل شما میکند که باید هر چه زود تر تداوی گردد.



و قتیکه خریدار کاغذ تشناب، آدم شکاکی باشد !

نظیر آنرا انجام دهید بهتر است مریض را چند لحظه بحال خودش بگذارید تا نفس راحت کشیده و بصورت راحت سرفه نماید. سرفه کردن بهترین وسیله است که بواسطه آن پارچه غذا از گلو، جائیکه بند مانده جدا میگردد و اگر متوجه شدید که حالت او بهتر نشد در آن صورت دهان مریض را باز کرده و انگشت خویش را که پاک باشد بگلویش داخل نموده و پارچه غذایی را که در گلویش بند مانده بکشید و اگر امکان آن نبود که غذا را از گلویش بیرون کنید در آن صورت با همان انگشت خویش که در گلویش فرو برده اید پارچه غذا را بسوی معده برهانید تا جای خود را تغییر داده داخل معده گردد. و اگر این کار شما نتیجه مطلوب نداد در آن صورت مریض را رو بروی زمین خوابانیده و آهسته آهسته به پشتش بزنید. اگر کودک شما باین عارضه دچار شد در آن صورت بدون اینکه عمل متذکره را انجام دهید یا های طفل را بلند کرده و سرش را بزمین قرار دهید و لحظه صبر کنید تا طفل سرفه نماید آنوقت پارچه غذا که در گلویش بند مانده است پائین میاید.

## اگر پارچه غذا در گلویش شما گیر کند

بعضا در وقت صرف غذا حالتی برای یک شخص رخ میدهد که غذا در راه گلو بند شده و شخص را دچار تکلیف زیادی میسازد. این حادثه نزد بزرگان و اطفال رخ داده میتواند در خانواده ها عموما عادت بر این است که بمجرد وقوع حادثه یکی از اعضای فامیل برای اینکه تکلیف شخص را رفع ساخته باشند بادست به پشت او میزنند در حالیکه باید ملتفت باشند که این کار شان عوض اینکه کمکی به شخصی مورد نظر نماید خطراتی را برایش بار میآورد - زیرا در نتیجه این عمل امکان آن می رود که پارچه از غذا بداخل شش ها گردیده و خطرات زیادی بار میآورد.



## نقش شیر گاو در سرگ اطفال

تا بحال برای مرگهای ناگهانی اطفال توضیح رضایت بخش نیافته بودند و فکر می شد که مرگ در اثر کمبود آکسیجن روی میدهد. اکنون دو طبیب جمهوریت اتحاد آلمان پس از تحقیقات فراوان باین نتیجه رسیده اند که در مرگ ناگهانی اطفال حساسیت آنان در برابر شیر گاو نقش موثری بازی میکند. در اتو پسی اینگونه اطفال - طبیبان متذکره متوجه تحولات شدیدی در ریه ها شده اند. این آسیبهای ریوی عبارت از انسداد شاخه های نازک ریه می باشند که در اغلب آنها بلفهائی بچشم میخورند. در نتیجه این انسدادها قابلیت جذب آکسیجن تقلیل مییابد تا اینکه بالاخره مانع تنفس شده و موجب مرگ میگردد.

البته اینگونه تحولات ریوی در بیهاریهای سرما خوردگی نیز روی میدهد ولی در بسیاری از شیر خوران ناشی از قبولی مواد در ریه میباشد مثلا در قسمتهای مسدود ریه ها وجود اجسام مرکب از ذرات کوچکی چربی باثبات رسیده است. طبیبان احتمال میدهند که هنگام غذا دادن بطفل در خواب مقدار کمی از غذا به گلو بر میگردد و وارد نای میشود بدون اینکه در اثر سرفه خارج شود و ذرات پروتئینی شاخه های نازک ریه را مسدود میسازند بعلاوه اورگا نیسم طفل در صد حمله به پروتئین بر می آید و اجسام دفاعی میسازد. بدنبا ل بر خورد چند بار با پروتئین شیر عکس - العمل های الرژیک شدید بوجود

می آید که موجب شوک میگردد. البته در همه موارد، در موارد عدیده در اثر ورود مکرر مقدار اندک غذا به ریه اختلالات اضافی پیش می آید مثلا سرما خوردگی که قابل دفع و جبران نبوده است. چون بدن طفل در سال اول زندگی بسیار ضعیف است - از جمله قلب او نمی تواند متحمل فشاری گردد و گروه های سرخخون او اندک است انسداد حتی قسمت های کوچکی از ریه هایش میتواند عواقب وحشتناکی ببار آورد.

برای جلوگیری از اینگونه رویدادها دکتوران طب رعایت حد اعلا صحت اطفال را توصیه مینمایند از آنجمله تغذیه با شیر مادر تا وقتی که ممکن باشد.

(د . آ . د)

# مردی بانقلاب

نشان بدهید!

آنمرد بدون تاخیر اجازه نماند  
ایرا که از طرف پولیس صا در  
شده بود به الک نشان داد. او مطابق  
لایسنس اجازه داشت دستفروشی  
کند. لایسنس بنا م «جا سو برود»  
ترتیب یافته بود و در صحت آن  
تردید وجود نداشت.

الک گفت: «شما از جور جیا  
نیستید. اما عیبی ندارد. شاید  
ازها مپ شایر یا ماسا چوست  
بیا بید.

مرد با لحن کزختی پاسخ داد: به  
صورت دقیق از کنکتیکو می آیم  
اما در جور جیا زندگی کرده ام. شما  
به زنجیر کلید ضرورت ندارید، در  
نگاهش آثاری از شوخی پیدا بود.

نه. من هیچ چیزی قابل پنهان کردن  
ندارم و بنا بر این هیچوقت با خود  
کلید نمی گردانم. الک به دنبال  
حرفهایش به اشیای داخل تبنگ  
نظر انداخت و گفت: «این محل  
جای مناسب نیست که برای  
فروشنده گی انتخاب کرده اید.»  
مرد فروشنده در جواب اظهار  
داشت: میدانم آقای الک! به دفتر  
اسکا تلند یارد نباید بسیا رنز دیک  
شد.

«شما از کجا مرا می شناسید؟»  
مرد فروشنده بدون احساس  
پشیمانی اضافه کرد: «اکثر مردم  
شما را می شناسند همین طور  
نیست؟»

الک متوجه بوتهای کزی بلند  
فروشنده شده سر تا قدمش را از نظر  
گذشتاند و سر خود را تکان داده  
از مقابل او رد شد.

فروشنده مامور پولیس را تا  
جایی با چشم تعقیب کرد که از  
نظر نا پدید شد و آنگاه دستمال  
مرطوب را دوباره به روی سما  
روی تبنگ هموار کرده گوشه های

آنها محکم بست و بهمان سمتی  
حرکت کرد که الک رفته بود.

وقتی رای بنت از عمارت مایتلند  
بیرون آمد تا برای خوردن نان  
چاشت برود مردی را دید که در  
گوشه پیاده رو ایستاده است نگاه  
تندی بصورتش انداخت اما  
نتوانست الک را بشناسد و گمان  
هم نمی برد که از طرف کسی تعقیب  
شود. در مهما نخانه کوچک سر  
کوچه رای و فیلو جانسن نان چاشت  
ساده شانرا صرف می کردند کسی  
که در تعقیب رای بود میز مقابل را  
انتخاب کرد. رای کنار جانسون  
نشسته اظهار داشت: «این  
شیطان پیراز معاشات ما کارگران بنام  
اعانه ده فیصد را وضع میکند اول  
از معاشی من شروع میکند و روز  
نامه هافردا سر صبح خبرش را نشر  
میکند که مایتلند مبلغ پنجصد پوند  
استر لنگ مثلا بکلنیک فورد اعانه  
داده است. جانسون در جواب رای  
گفت:

او یکمرد خیر خواه است اما  
آنچه به وضع ده فیصد معاشات  
ارتباط می گیرد، شاید او می  
خواهد از شر شما خودش را برهاند  
او چه کمکی می تواند بکند؟ تجارت  
در حال رکود است و بازارهای  
پولی بی موازنه تر از هر وقتی  
لابد پیر مرد عقیده دارد که وجود  
شما به نحوی زاید است. امارای  
در صورتیکه شما صفحه اید ه آل  
زندگی را فراموش کنید ...!

رای جوان بینی خود را کش کرد  
در حالیکه رنگ صورتش سرخ شده  
بود جواب داد: «صفحه ایدال زندگی؟  
من کمترین معاش را میگیرم و فیلو  
تو میدانی که من به پول بیشتر  
احتیاج دارم.»

«اگر من مثل تو فکر می کردم یقینا  
دیوانه میشدم و یا لا اقل یک جانی  
بزرگ از من ساخته میشد. معاش  
من هم پنجاه فیصد بیشتر از شما

## تا اینجا داستان:

گفته مامور ورزیده پولیس که پس  
از تپ و تلاش دو ساله توانسته بود  
به سازمان بقهها راه یابد به اثر یک  
اشتباه کوچکش کشته شد.

اکنون الک به تشویق دیک گاردون  
در پی جمع آوری معلومات راجع به  
شغل اصلی جان بنت و اتحا دیه  
مایتلند برآمده است. الک در نزدیک  
دفتر اسکا تلند یارد با مردی  
مواجه میشود که شغل فروشنده گی دارد

نمی باشد اما باز هم این پیر مرد  
صد ها هزار پول خود را بالای من  
اعتبار میکند. هنر خوشبخت زیستن  
درین است که احتیاجات خود را  
به صفر باید تقلیل داد و آنکاهست  
که آدم همیشه پول بیشتر می  
داشته باشد. خواهر شما در چه  
حال است؟

رای با بی تفاوتی پاسخ داد:  
تشکر خوب است. ایلا هم عین  
عقیده شما را دارد. کار بسیار  
ساده است که آدم مشکلات و غمهای  
دگران را فیلسوفانه قضاوت کند  
درین لحظه رای متوجه مردی شده که  
درمیز مقابل شان نشست و از فیلو  
پرسید «این مرد عجیب کیست؟»  
فیلو که قو دیدش بفاصله های دورتر  
کمی ضعیف بود عینک خود را به چشم  
گذاشت و در جوابش گفت:

«او الک از ماموران اسکا تلند  
یارد است» فیلو پس ازین توضیح  
بطرف تازه وارد خندید. این تجدید  
آشنا بی بود و در عین زمان باعث  
نا راحتی و خشم رای بنت شد  
فیلو، مامور پولیس را به میز خود  
دعوت کرد و بمعرفی هر دو طرف  
پرداخت: «دوست من آقای بنت ...»







حافظی نموده حرکت کرد .  
 فیلو از الك پرسید شما قبلا هم  
 ایلابنت را می شناختید ؟  
 بسیار سطحی می شناختم و  
 تقریبا همه مردم را بصورت سطحی  
 می شناسم . مردمان خوب و خراب  
 همه را . و هر قدر يك آدم خوبتر  
 باشد ، همانقدر کمتر او را می  
 شنا سم . خوب خدا حافظتان  
 وقتی جا نسون از زینه های عمارت  
 مایتلند بالا رفت الك بدون هدف  
 به راه روان شد . جاده را قطع کرده  
 ایستاد تا برای خودش سگری  
 روشن کند ساعت چار بود و يك  
 تکسی به مقابل دروازه مایتلند منتظر  
 کسی بود هنوز چند دقیقه سپری  
 نشده بود که الك متوجه پیرون  
 آمدن مایتلند پیر شد او عجله داشت  
 نه بطرف راست و نه بسمت چپ  
 می دید الك با دلچسپی خاصی او را  
 نگاه کرد الك این مرد را صرف از  
 طریق دیدن می شناخت و یکی دوبار  
 هم با او در دفترش بخاطر یکی دو  
 فقره سرقت خانم های که  
 نزدش کار می کردند ملاقات کرده  
 «باقی دارد» بود .

اما پدرم باز هم به یکی از تفریحات  
 خود رفت و بسیار خنده آورا است  
 که اگر از حرکت دو ساعت پیشتر  
 ترنی که پدرم با آن مسافرت کرده  
 مطمئن نمی بودم حال قسم میخوردم  
 که او را در يك موتر سرویس دیده  
 ام جانسون کمی غیر ماهرانه به  
 معرفی پرداخت :  
 «دوست من آقای الك» .  
 الك اظهار داشت : ماد موازل بنبت  
 خوشحالم که با شما معرفی شدم .  
 رای خدا حافظی کرد و پیشش از  
 اینکه حرکت کند ایلا چیزی در  
 گوشش گفت .  
 الك دید که پسر جوان چگو نه  
 پشیمانی اش را ترش کرد . و با  
 صدای نسبتا بلند که کمیسر هم  
 هم شنید جواب داد : نه ، نه من دگر  
 ناوقت بر نمی گردم سپس کلاهش  
 را بسر گذاشت و از آنجا دور شد  
 ایلا با حرکت دادن گوشه لبش  
 که ناراحتی و پرا میر ساند رفتن  
 برادرش را تعقیب کرده سپس با فیلو  
 دست داد و باخم کردن سر از الك خدا

را ترك کرد از پشت سر او امیدید .  
 الك همراه جانسون به طرف دفتر  
 روان شد و وقتی آنها به شعبه بانك  
 اتحادیه مایتلند نزدیک شدند دفعتا  
 جانسون ضمن تشریح دلچسپ فلسفه  
 اش از صحبت باز ایستاد و قدمهای  
 را تیزتر ساخت الك در پیاده رو  
 خیا ؛ آن مقابل خود رای بنبت و در  
 کنار او سیمای لاغر دختری را دید .  
 آن دختر پشتش را بطرف آندو مرد  
 برگرداند اما الك فوراً متوجه شد  
 که او کسی جز ایلابنت نبود و  
 پیشش از آنروز دو مرتبه ایلابنت  
 را دیده بود و استعداد نهادی برای  
 شناخت مردم حتی از پشت سر  
 داشت وقتی جانسون به طرف آنها  
 رفت ایلا با اشاره دلپذیری به او  
 سلام کرد .  
 قیافه خوشحال جانسون به  
 سرخی گرایید و با سرعت زاید الوصفی  
 اظهار داشت . ماد موازل  
 بنبت دیدن شما برای من يك سعادت  
 غیر منتظره است .  
 الك متوجه شد که جانسون با  
 چه حرارتی دست داد .  
 ایلا بنبت اظهار داشت . امر و  
 اصلا نمی خواستم به شهر بیایم

و اینها هم آقای الك کمیسر پولیس . الك  
 حرف فیلو را تصحیح کرد : بهتر است  
 سر جنت بگو یید زیرا بن همیشه  
 در مواقع ترفیع بد شما نسبو ده  
 ام . نمی دانم آدمی که می تواند به  
 آسانی مشت دزدان را باز کند چرا حتما  
 بداند خاوج واشنگتن در کدام سال  
 تولد یافته و یا تا پلیون بنا پارت  
 به کدام تاریخ مرده است چه ضرورتی  
 به حافظه سپردن تاریخ و سنوآت  
 دارد ؟  
 هیچ نمی فهمی چرا از من می  
 خواهند تاریخ تولد و مرگ مردم  
 را به خاطر بسپرم شما آقای بنبت  
 همیشه در همین هتل غذای تانرا  
 صرف می کنید .  
 رای با سر اشاره کرد .  
 الك به صحبتش ادامه داد : «تصور  
 میکنم پدر شما آقای جان بنبت را  
 هم می شناسم ...  
 رای مترد دانه از جایش برخاسته  
 نسبت کمی وقت معذرت خواست  
 و آندو را تنها گذاشته از هتل  
 خارج شد .  
 الك به فیلو گفت : «جوان مقبولی  
 است» ولی تا وقتی رای بنبت هتل

# زوندون

# دخترانانو

## از دنیای جوانان

بو هنمل غلام جیلانی یفتلی

### فکر کردن چیست و چگونه انجام می یابد؟

#### تحصیل در آلمان

گابریلا تر است که در یک صومعه ترتیب شده با اعضای خانواده اش در برلین زندگی میکند پیش از آنکه به تحصیل خود ادامه دهد به حیث مودل عکاسی در نیویارک کار می کرد اما دفعتاً تصمیم گرفت به تحصیل ادامه دهد و هم همان بود که در رشته مهندسی تعمیرات به تحصیل پرداخته سر انجام پس از توفیق دو رشته مورد نظر اکنون سمت معلمی را دارد.



گابریلا تر است زمانیکه بحیث یک مودل عکاسی کار میکرد

انسان در هر جایی که باشد در هر مو قعیستی که قرار بگیرد خواسته و ناخواسته وعمدا و یا بدون اراده به تفکر کشانیده میشود. زما نیکه ما بیکار می مانیم و با اصطلاح چرتی میشویم، هنگامیکه می خوا هیسم تصمیم بگیریم و با لای مغز خود فشار آورده راه های مختلفه حل یک پرا لم

ومشکل را جستجو کنیم، و وقتیکه ارا ده می کنیم چیزی بنویسیم، شهری بسرانیم، و یا پلان یک مهانی را طرح بنماییم در حقیقت در همه این حالات فکر میکنیم. فکر کردن عبارت از آن عملیه دماغ است که در آن مفاهیم و نظرات مربوط، بر اساس یک احتیاج پدید آمده و به

(باقی دارد)

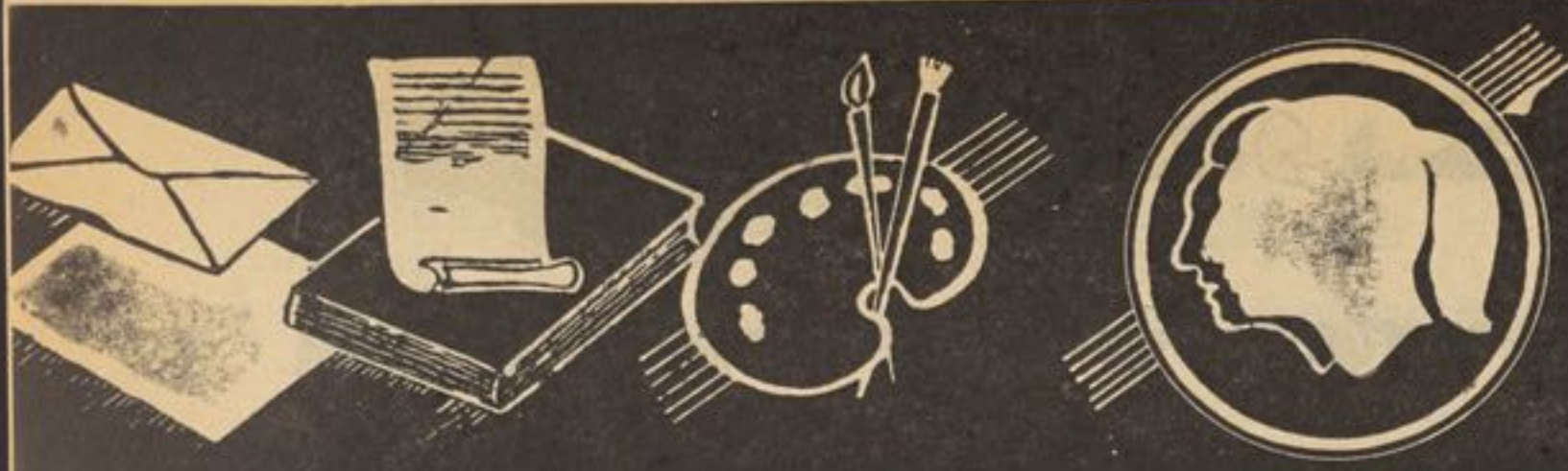
#### از عظیم نیازی

### لوای جمهوری

طلوع صبح سعادت ندای جمهوری  
شنیده شد همه جا نغمه های جمهوری  
درود بر تو و ایثار ت ای زعیم بزرگ  
که گشت از تو میسر بقای جمهوری  
ز فیض همت از دوی جان نثار و غیور  
به اهتزاز در آمد لوای جمهوری  
هزار تنهیت و شاد باش میگوئیم  
بر هبران غیور فضای جمهوری  
تمام مردم افغان اعم ز خورد و بزرگ  
بوجد آمده اند در هوای جمهوری  
بحال زار همین ملت فقیر و مریض  
نبود چاره یی غیر از دوی جمهوری



وحالا گابریلا تر است سمت معلمی را دارد.



## نامه های رسیده

### شاگردان ممتاز



اسم پشتون  
صنف ۱۲ ج  
مکتب رایعه بلخی  
نمبر صنف اول  
آرزو میخواد معلم شود



و این هم عده از شاگردان ممتاز  
صنوف ده الی دوازدهم لیسه بغلان  
صنعتی

#### تصحیح

در شما ره ۱۸-۱۹ در صفحه  
جوانان و در ستون معرفی شاگردان  
ممتاز عکسیکه بنام شهبلا ( نظامی )  
معرفی شده اصلا مربوط به پیغله  
سیما و عکسیکه بنام سیما معرفی  
شده مربوط به شهبلا ( نظامی )  
میباشد . به این ترتیب تصحیح  
شود .

و اما اکنون باید متوجه باشید که فقط با قطار کردن چند لغت پیهم وبدون در نظر داشت معنی و سایر روشهای نویسنده نمی شود نام خود را نویسنده گذاشت . امید ما یوس نشوید .  
بناغلی نورالدین !  
یک قسمت از مضمون تا ترا در اینجا نشر میکنیم باتصویر ما بخوانید :

**جوانان باید با تهذیب باشند**  
«درست ما هم این حرف را تائید میکنیم» .  
جوانان باید آداب معاشرت را همیشه و در هر کجا مد نظر بگیرند (که میگوید که نی) جوانان نباید پیش مکتبها استاده شوند «از مدتها ست



## درد دل جوانان

چه برای زنان و مردان کسب علم است ، اما نقطه طرف توجه پدرم فقط ثروتیست که کاکایم دارد و آرزوی پدرم این نیست تا من و یا برادر زاده اش خوشبخت شویم بلکه چشم آن دارد تا باسر براه نمودن این معامله فقط برای خود نفع بگیرد .

بهر حال من تا امروز در برابر والدین از هیچ نوع بی احترامی کار نگرفته ام و آرزو ندارم که در برابر شان گستاخ باشم اما حالا که مخصوصا پدرم این توقع را از من نموده حیرانم چکار کنم زیرا در قدم اول سعی کردم تا بخاطر وارد شدن بقیه در صفحه ۶۰

سال گذشته دوره لیسه مکتب را به پایان رسانیده و بعد از سپری کردن امتحان کانکور بیکی از پوهنخی های پوهنتون کابل شامل شدم و اکنون فقط مصروف تحصیل هستم .  
و اما درین هنگامیکه باید فقط متوجه تحصیل خود باشم پدرم بفکر آن است تا از دواج نمایم آنهم با کسیکه اصلا توافق روحی بین ما وجود ندارد .

کسیکه پدرم میخواهد با او ازدواج نمایم دختر کاکایم بوده که صرف تا صنف ششم درس خوانده .  
وبعد مکتب را ترک نموده است در حالیکه شرط اساسی زندگی امروز

محترم پیغله پیروزه از خیرخانه مینه !  
نامه شما که به عنوان صفحه جوانان نوشته بود دید بد فتر مجله رسیده به خاطر تراکم نامه ها نامه شماره ۱۰ به این صفحه نمیتوانیم مفصلا به نشر برسانیم اما قسمتی از آن را چاپ میکنیم قهر نشوید :

**روزها پیهم سپری میشد و شبهای ظلمانی هم یکی پس از دیگری می آمد و میرفت ... روزها نیز کم از آن شبها نبود زیرا ابر سیاه و پر دمه بی فضای کشورمانرا مسالا مال گرفته بود اما ما باشندگان این سامان هنوز هم به انتظار بودیم .. به انتظار آنکه روزی این ابر تیره و تار از روی آسمان مابدور میرود و نور خورشید بر دیدگان ما به آسانی میتابد .**  
حالا ... حالا دیگر آن ابرهای قیرگون فضای کشور ما را ترک گفت ... حالا دیگر همان روز رسید و چشم ما به نور خورشید درخشان شده است ... این روز را باید گرامی داشت و احترامش نمود .. زیرا با تدبیر مردان بزرگی که نامشائرا تاریخ بدرستی می نویسد این روز بدست آمده نه رایگان .

محترم مه دو شیزه رخشان از مزار شریف!

احساسات تان قابل تحسین است زامتش صفحه جوانان به خاطر نشر درد دل جوانان، نشر مطالب تر بیوی و سایر مطالب معلوماتی برای جوانان ترتیب میشود و اما مضمون شما با آنهمه کیفیتی که از نظر خود تان داشت به نظر ما قابل چاپ نبود البته به اثر سعی و کوشش و مطالعه تان روزی خواهد رسید که مضامین بکر شما بزیور طبع مزین شود .

# زندون

# زنان و دختران



### آداب معاشرت

## اندک رنجها ...

حسادت پدیده خود خواهانه ایست که سعادت انسان را برهم می زند و این مکرر کثورت سایه نا باوری وعدم شناخت در زندگی زناشو هری است. بعضاً حسادت ها باعث از هم پاشیدن زندگی آرام و بی دغدغه فامیل ها شده و میشود.

حسادت اصلاً اگر به شکل منطقی و طبیعی اش باشد زبانی از آن متصور نخواهد بود ولی اگر حسادت راه افراط را پیمود و از بدگمانی ها و سوء ظن های بیپوده سرچشمه گرفت آنوقت است که شیرازه زندگی را بر



هم زده. نه تنها یک موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به خاک سیاه خواهد کشاید. اکثر آرزوها موجودات حسود و اندک رنج اند و از کوچکترین رویه شوهر شان ولو خیلی ساده و بی ریاضت حسادت میکنند مثلاً اگر زن و شوهری که بهم عشق و علاقه عمیق دارند، روزی زن به هم زده. نه تنها یک موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به خاک سیاه خواهد کشاید. اکثر آرزوها موجودات حسود و اندک رنج اند و از کوچکترین رویه شوهر شان ولو خیلی ساده و بی ریاضت حسادت میکنند مثلاً اگر زن و شوهری که بهم عشق و علاقه عمیق دارند، روزی زن به

### بخت و پسر

## پودین



در آغاز پنج زرده تخم مرغ را در ظرفی ریخته خوب بهم بزنید بعد سه سفیده آنرا نیز بدان علاوه کرده با هم مخلوط نمائید آنگاه یک و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید یک دوم پوست لیمو ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش برداشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده آید اضافه کنید و مخلوط نمائید.

۶. گرم قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد. بعد یک چهارم حصه یک پیاله آب به آن علاوه نمائید همی که چند جوش زد و آتش تمام شد آنرا بهم بزنید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را بپوشاند. بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بپوشانید. قالب در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید البته طوری که در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بماند تا نسبتاً سخت شود و بعد از روی آتش بردارید. سپس روی قالب یک بشقاب را گذاشته و قالب را چپه کنید پودین از قالب جدا شده روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بمانند تاس سرد شود.

## ماسه چیست؟

ماسه در ظاهر ماده غذایی است که از شیر بدست می آید لیکن در واقع دارای تمام مواد و خواصی است که در شیر وجود دارد.

ماسه بهترین غذا برای کسانی است که نمیخواهند چاق شوند و گذشته از آن البو مین چربی، راکتوز و املاحی چون کلسیم، فسفر، پتاسیم، آهن سئگانیم، منیزیم و گوگرد هم در آن موجود است. این

## آداب زندگی

زندگی از خانه و خانوادگی شروع میشود. لیکن این بدان معنی نیست که افراد خانواده همدیگر را تحمل کنند بلکه باید که شش نمود در خانواده محیطی بود آید که همه افراد احساس خود شپختی کرده و زندگی آرامی را بگذرانند تا روز بروز زندگی شان شیرین شده باشد. باینکه خصوصیات اخلاقی افراد در ایجاد پیوند هایشان اهمیت زیادی دارد ولی فواید و آداب زندگی نیز نقش مهمی درین میان به عهده دارد به این صورت از تباط های موجود بین افراد در مرتب و منظم میکنند و هر فرد آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی باید رعایت کند. همه افراد باید اینرا رعایت کنند که هیچوقت کار های شخصی خود را به دیگران محول نسازند، اگر هر کس شانه از کار خود خالی کند هیچکاری صورت نخواهد گرفت و یا اینکه این بار سنگین بطور ناعادلانه بر دوش چند نفر سنگینی خواهد کرد.

هر گاه در خانه خدمتکاری دارید که وظیفه وی پاک کردن و مرتب کردن بقیه در صفحه ۵۸



زنان مانند کوه های خوش منظره هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظر شان لذت برد.

(ضرب المثل جاپانی)



## آیا رشد طفل شما سریع است؟

رسید. از نگاه فیزیکی ذهنی و احساساتی در هر گروه بعضی اطفال نسبت به عدد دیگری پیشقدم اند و بعضی در بسیاری ساحات انکشافی عقب مانده تر اند.

برای اینکه به این مسئله دسترس یابیم و به اطفال کمک نمائیم ضرورت داریم تا درجه رشد فردی را بدانیم آیا این طفل از زمره اطفالیست که زود به بلوغ میرسد و رشد میکند اگر چنین باشد وی مجال اینرا دارد تا از بعضی اطفال هم سن خود پیش رود. اگر از جمله گروه اطفالی است که به آهستگی رشد مینماید. باید در مورد وی محتاط بود تا از حد اعظم رشد گروه هم سن خود عقب نترماند.

رشد اطفال همیشه بطور مناسب به پیش میرود این دوام دار است ولی همیشه ثابت نمیشود بعضی اوقات هفته ها و حتی ماه ها خواهد گذشت تا در دوران آن رشد اطفال بهوقفه میگراید.

طوری که یک طفل از یک سال به سال دیگر تغییر می کند ضروریات وی نیز تغییر مینماید برای صحت، سلامت و رشد وی رهنمائی و درک والدین و مربیان ضروری است و نوع محیط خانه، مکتب و جامعه که امکانات صحتمندی و رشد وی را بار می آورد تاثیر بزرگی دارد. (ترجمه استالی)



طفل جوان کوچکی نیست، آنها چون بزرگسالان فکر و حس کرده نمی توانند و عکس العمل نشان نمی دهند. بهر اندازه که یک طفل از نگاه فیزیکی و ذهنی تقویه مینماید به همان اندازه ضروریات نیرو و استعداد وی نیز تغییر می نماید. بعضی اوقات بزرگان آنها را شنیده سر زتنش مینمایند و از ایشان توقعات زیادی دارند، اکثراً والدین در مورد اطفال شان چیز بهتری نمی دانند. اولین مسئولیت والدین و مربیان که صمیمانه بزرگوارند تا در رشد اطفال شان کمک نمایند نیست تا ضروریات جداگانه هر طفل را بفهمند هر کودک با خود وراثت خود را بار می آورد و هر طفل در محیط خاصی تولد میگردد این مشکل است تا تاثرات هر دورا ازم جدا کنیم و باید همیشه این دو فکتور را مدنظر داشت. طفل با تیرد و استعداد فطری خاصی بدنی می آید و این تغییر یافته نمی تواند. بطور مثال چونگی فهم و ذکاوت وی محدود به مغزیست که در دوران تولد دارا میباشد.

بعضی از آنها نسبت به یکتعداد دیگر بسیار به آهستگی و دیرتر می آموزند، در حالیکه یک تعداد بسیار زود و آسان تر می آموزند. والدین و مربیان باید از تفاوت های بین اطفال شان که برای آنها اعطا گردیده است و تفاوت های فطری و ذاتی که اساس انکشاف ایشانرا تشکیل میدهد، اطلاع کامل داشته باشند.

همه اطفال نارمل - طور طبیعی ردیف مشابه رشد را تعقیب میکنند. درائی تفاوت زیاد در آنچه از ولادت، تجربه و عکس العمل آنها میان میاید دو طفل در عین فامیل از این ردیف از عین نقاط خواهند گذشت بعضی ها به زندگی بسیار مشتاق است دیگران بی اعتنا اند و کمتر علاقمند اند.

هرگاه قادر شویم تا طفل ما را بشناسیم و در موقع رشد به آنها کمک نمائیم در سلسله نارمل بعضی اطفال بطور متوسط بسیار زود و بعضی از آنها بسیار آهسته نموی کنند. وی با پیشرفت سن مجبوعی آنها به جوانی طبیعی خود خواهند رسید.

## نقش شکر در غذای کودک

وقتی طفل شما بین سن ۹ و ۴ ماهگی میرسد می خواهید تدریجاً تا گهائی را در لذت غذای خویشش شکر را از فارمول غذایی اش دور احساس نکنند.

سازید. ولی باید گفت که این موضوع به اشتباهی طفل مربوط است. اگر از یک مرحله کم اشتباهی در سن ۵-۶ یا ۷ ماهگی سپری میشود پس وقت خوبی برای پس کردن شکر از فارمول غذایی طفل محسوب میگردد. از طرف دیگر اگر طفل شما طوری است که هیچگاه سیر به نظر نمی رسد و مدام قبل از وقت معین گرسنه میباشد در آن صورت بوره را از غذای طفل تا وقتی که ۷ یا ۸ ماهه نشود کم نکنید.



ماست خوری بوره را از فارمول غذایی طفل کم سازید تا آنکه بکلی باقی نماند. مترجم: محمد حکیم نا هض



این سه نوع لباس زیبا برای خانم ها و دوشیزگان انتخاب شده.

# تسخیر ناپدید

اوبه آشپزخانه بازگشت . پیر مرد هنوز هم در صحن اتاق جالبه هانس اورا از یاد آورده بود افتاده بود . صورتش پر خون بود و نالش میکرد . پیرزن پشت به دیوار ایستاده بود و با چشم های از حدقه برآمده بطرف ویلسی دویمت هانس می نگرست وقتی هانس داخل آشپز خانه شد پیرزن آهسی کشیده سخت گریست .

ویلی عقب میز بالای چوکی نشسته تفنگچه رادر دست میفشرد . در مقابل او گیلان نشویدهای شراب دیده میشد هانس نزدیک میز آمده و گیلان برای خود ریخته یکدم سر کشید .

ویلی تبسم کتان بهانس گفت :  
- عزیزم ترا خوب رنگ آمیزی کرده اند . در چهره اش اثر پنج انگشت باناخن های تیز که خراشیدگی های عمیقی ایجاد کرده بود دیده میشد .

هانس با احتیاط روی خود را بادست مالش کرد .  
- توله سركم بود چشم های مرا از حدقه بکشید . تیتر باید مالید فعلا داد و فریادش تمام شده میتوانی بروی .  
- آری میفهمم .. باید رفت . اما خیلی دیر

شده ...  
- حماقت نکن تو که مرد هستی . چه فرق میکند که دیر شده . ماراه را کم کرده بودیم اینطور خواهیم گفت :

هنوز تاریک نشده بود آفتابیکه بطرف باختر فرو مینشست نور خود را به دریچه های آشپز خانه دهقان میریخت ویلی صورت کوچک مو های تیره و اندام پر یک داشت . قبل از جنگ بصفه مودل خیاط کار می کرد . ویلی تمیخواست که هانس اورا انسان آلوده حساب کند . ویلی برخاسته و بطرف دروازه ای که چند لحظه قبل هانس از آنجا داخل آشپزخانه شده بود قدم گذاشت . پیرزن وقتی فهمید که او برای چه منظوری می رود چیغ کشیده و خود را در مقابلش پرتاب کرد .

پسر خوب ولی بی تصمیم است بالاخره المانی ها فاتح بودند کجاست سربازان فرانسوی ؟ بلی انگلیس هائیزه را گذاشتند و مساند سوش خرماها به خانه های خود فرار کردند . المانیها فاتح شدند و چیزی که خواستند گرفتند . آیا همینطور نیست ... اما ویلی دوسال در خیاط خانه های پاریس کار کرد به فرانسوی خوب حرف میزند و از همین سبب است که اورا اینجا فرستادند . ولی زندگی بین فرانسویها مردم دست و دلبازی هستند . المانیها نمیتوانند بین آنها زندگی کنند .

پیرزن دو بوتل شراب آورده و بالای میز گذاشت . ویلی بیست فرانک از جیب بیرون آورده به پیرزن داد . پیرزن حتی تشکر هم نکرد . هانس به فرانسوی مانند ویلی با جرات صحبت نمیکرد اما پس حال اندکی آموخته بود آنها این خود به فرانسوی صحبت میکردند . ویلی همیشه اشتباهات هانس را اصلاح میکرد و از همین نسبت هانس با ویلی دوست شده بود . این آشنایی بسیار بمفاد هانس بود و از طرفی هانس میفهمید که ویلی مفتون او است . بلی او مفتون قد بلند و رسا شانه های پهن موهای مجعد و چشمان آسمانی او شده بود . هانس همیشه از موقعیت استفاده کرده و به فرانسوی تمرین میکرد . اینجا هم بسا صاحب خانه به فرانسوی صحبت میکرد اما آنها هر سه خاموش بودند . مثل اینکه آب در دهان داشتند . هانس به اطلاع آنها رساند که پدرش دهقان است و وقتیکه جنگ پایان بیاید اوبه مزرعه پدری اش باز خواهد گشت هانس مدرسه رادر نوشتن تمام کرده بسود مادرش میخواست تا اوتاجر شود اما دل هانس نمیخواست و از همین سبب بعد از سپری کردن امتحان آخر به آموزشگاه کشاورزان ثبت نام کرد .

پیرزن فریاد کشید ... نه ... نه ... نه .  
هانس بیک جیب خود را به پیرزن رساند از شانه پیرزن گرفته و با قوت او را بطرف دروازه هل داد . پیرزن به دروازه خورده او افتاد هانس تفنگچه را از ویلی گرفت .  
- مردوی شما خاموش بمانید .  
او این کلمات را به فرانسوی که لیریز از لهجه المانی بود ادا کرد و بعد ویلی را بطرف دروازه برداند .  
- برو - من اینجا آنها را مراقبت میکنم .  
ویلی داخل اتاق مجاور شد ولی يك لحظه بعد دوباره برگشت .  
- او بیوش است .  
- چه فرق میکند .  
- من نمیتوانم . ارزش ندارد .  
- تو احمق هستی . زن .  
ویلی سرخ شد - بهتر است برویم .  
هانس متفرا نه شده هایش را بالا انداخت .  
- بوتل را تا آخر بنوشم بعد میرویم .  
هانس دلش نمیخواست عجله کند . کمی استراحت برایش لذت بخش بود . او امروز تمام روز از موتو سائکل پیاده نشده بسود باهاو دست هایش درد میکرد .  
قرارگاه آنقدر هادور نبود تنها تا شهر سواسون (۱۵) پانزده کیلومتر راه است . شاید طالع یار باشد و یک بستر پاک و مناسب نصیب شود .

اگر دختر آنطور احمقانه پیش آمد نمیکرد طبعاً هیچ چیز اتفاق نمی افتاد آنها راه را کم کردند . دهقانی را که در مزرعه کنار میگردد صدا زدند و دهقان عمداً به آنها دروغ گفت و همین سبب شد که آنها راه را اشتباه آمده و به این روستا برسند در مزرعه تنها برای پرسیدن راه وارد شدند و بسیار مودبانه سوال کردند امر شده بود که با اهالی احترام کارانه پیش آمده شود . مگر در صورتیکه فرانسویها خود بد رفتاری نکنند دختری دروزه را کشود . و به آنها حالی نمود که نمیتواند در دادن نشانی کمکشان کند ولی آنها ترجیح دادند داخل آشپزخانه شوند و از پیرزن پرسش کنند . مادر دختر راه را به آنها نشان داد . دهقان و دختر و خانمش چند دقیقه قبل نان شب را خورده بودند روی میز هنوز هم بوتلی از شراب باقی مانده بود هانس حس کرد که از تشنگی میمیرد . گرمای ادا میگردد و هانس تنها یکبار در نیمروز نوشیده بود او خواهش یک بوتل شراب را از آنها کرد و ویلی اضافه نمود که بوتلش را میبرد ازند . ویلسی



دختر جوان آنها را مخاطب ساخت - شما اینجا آمدید که راه را ببرید و به شما جواب داده شد شراب را بنوشید و خارج شوید .  
هانس آنگاه طوری که لازم است دختر را تماشا کرد . بسیار زیبا بود و چشمهایش قشنگ و تاریک بینی راست و چهره اش بسیار رنگ پریده بود . لباسهای بسیار ساده به تن داشت ولی بیک دختری عادی دهقان شبیه نبود و از طرفی کدام خصوصیت هم نداشت اما در او خشونت دهانی نیز دیده نمیشد .  
هانس از آغاز جنگ از سایر سربازان راجع به زنهای فرانسوی داستانها شنیده بود زن های فرانسوی کیفیتی دارند که دختر های المانی از آن بی بهره اند . چیزی که ویلی گفته بود ولی وقتی فهمید که هانس چه چیز را مخصوصاً در نظر دارد جواب داده بود هر گاه دیدی آنگاه میفهمی . هانس چیزهای دیگری هم راجع به زنهای فرانسوی شنیده بود به او گفته بودند که زنهای فرانسوی بسیار طماع هستند که انگشت نیاید در دهان آنها گذاشت . بلی يك هفته بعد خودش به پاریس خواهد رفت و همه چیز را با چشمهای خود خواهد دید . میگفتند که فرمانده راجع به محلات خوشگذرانی اوامری صادر کرده است .  
ویلی به هانس گفت : شراب را بنوش و برویم .  
ولی هانس خوش بود و نمیخواست او را به عجله وا دارند .

# خوانید مرگ و حید

یا

## دلایکوال، شاعر، مترجم او حساس

### خواند مرینه



مرحوم وحید

حیدالله رفیع

(۱۳۰۲ کال داسد په لسمه نیټه د پښتو پیاوړی شاعر او لیکوال ښاغلی عبدالاحد وحید چمدوطن په مطبوعاتو کې یې صادقانه خدمتونه کړي وو وفات شو دلته دده د خدمتونو په یاد داڅو کړنې وړاندې کوو :)

دده د دوستانو سره مینه، اخلاص او وفادارلوده او د خپلو وطنوالو سره یې کله په چندی لېجه کله په طنز او ټوکه د زده خواله کول اود مینې ورورې او صداقت لورته یې بلنه ورکوله ... له یوو لسو کلونو راهیسې د خپلې «پښتو» ویله او په ډیره مینه او علاقه به د مین ترڅپ ناست او لیکنې به یې کولې.

دده زیاتې ترجمې به یا د سیندونو د ژورو او یادفصلا دوست اولوې والې په باب وی او په خپلو لیکونو کې یې هم تر لوړو خیالونه او ژورو فکرونه موجود وو ساده خبرو به یې هم فلسفي رنگ درلود او زوره فلسفي موضوع به یې پکې نغښتې وه او ساده شعرونو به یې هم لوړ خیالونه او شاعرانه الوتنې در لودی.

ښاغلی وحید په ۱۳۱۶ کال د غزني ولایت داندوړو دولسوالی دعلیز یو په کلي کې زېږیدلی و په ۱۳۳۵ کال کې یې د نوروالمدراس په دیني مدرسه کې دیني علوم پای ته ورسول اوله لومړي ټولگي پورې یې د فوق العاده استعداد او ذکاوت په برکت اول نمرگي ساتلی وه.

دی د ژوند له شروع نه تر دریو کلونو وړاندې هم «وحید» و خو درې کاله مخکې یې به ډیر و مشکلاتو واده وکړ و «خاله» په زېږیدلو سره یې خان وحید او یوازی نه کانه او دخپل ژوند ټول امید و نه یې په خپل دی ښکلی زوی پوری وتړل.

مخ په سپین کلن پټ کړ او تل له پاره یې کوچنی خالد یوازی او «وحید» پرېښود. ښاغلی وحید ځوان فکر در لود دا فغان ځوانی ټولنی او جمهوري نظام دده لسمه استعدادنه گټې اخيستلو په برخه کې زیاته اړه ورته درلوده خوده ... عواده دځوانیمرگي غېږي ته پنا وروږ نور هر څه یې تر شا کړل او داووه دېرش کلونو په عمر یې له دی نيمگړي دنيا نه دتل له پاره سترگي پټسي کړې.

ده په خپل ژوند کې ډیر څه لیکلي وو دافغانی ټولنی در نا کولو له پاره ئی د زده کړی ویښی او غوړوچ کړی چه حتی په دی لاره کې یې خان هم قربان کړ.

دشعر ونو یوه لویه مجموعه ترې پاتې شوه چه زیات ملی اجتماعی انتقاد دی او ادبی مطالې پکې نغښتې دی.

دښکلو او په زړه پوری داستا نونو مجموعه «یې یوبل قیمتي میراث دی چه د پښتني محیط تیاره کوټونه یې پکې رو ښانه کړی دی.

د ادبی او اجتماعی ټولنو یوه خوند وړه مجموعه، هم ترې پاتې ده چه خورا نثر لری او په ښکلو مطالبو ډکه ده.

د نورو خورو رو مقالو لیکنو او ترجمو سمیري له زر گونونه اوږی او دانيس د وروستيو يوولسو کلو په کلکسيو نورو کې به داسې گڼي نه وی چه دده یوه دوی یا درې مقالې او لیکنې نه وی پکې راغلي.

دده د وطن مینه د تقوی او اما تشداری درسونه اودملت د سعادت فکريه لاندینی شعر کې لوستلای شی.

ښه خوی لږ وینا گڼم ته څه وایسی کار کول ښکلا گڼم ته څه وایسی تور اوسپن چه وایسی په بشر کې څوک دا تو پیر گناه گڼم ته څه وایسی زه یې په نسب او مال کې نه بولم شان شرف تقوی گڼم ته څه وایسی سپک دی چه په سپکه سترگه گور ی بل داخبر رښتیا گڼم ته څه وایسی زه د پردی باج او د نیلون څخه ښه خپله ځمتا گڼم ته څه وایسی ځوان چه د ځوانی معنی پیکې یو کی

زه یې بی معنی گڼم ته څه وایسی زه خو دبل واپ نه خپله گم ډه لا د سمه هم صفا گڼم ته څه وایسی زارشم له پښتو خو مره شیرینه ده ښه زبه عهدا گڼم ته څه وایسی ترک چه خپله ژبه کا «وحیده» څوک ژوند یې ټول تباها گڼم ته څه وایسی اروا ښاد وحید دکام په مینه کې وایسی که دی بقا غواړی «و حیده» داده دکام په مینه کښی فنا شه را څه! دی رښتیا هم دکام په مینه کې فنا شو څوکه کام ژوند و تودی به تل باقی وساتی په بل شعر کې خپل ملی فکر نسبت استقامت او خپله ملی مینه داسې ښکاروی ژور وژگه لیو نیسم نه یو عیبرم په رښتیا رښتیا ویلو له ډاډیرم لکه کوږی چه را شوی دی نو څکه دیتیم زړا چه اورم خپه گیرم له درن منوره خوښ بمه په درد کې له یې دردو سره روغ هم نه خوښیرم که خبری می په تا بد ی لگیري نورنو وښته له خان سره گم یرم

چه یاری تر خپلی گټی پوری کاند ی تر خپلوی په دښمنی یې خوشا لیرم دپلو په خیال چه غوښتی دسپرو خوری وری ښه یم نه بهدی شان خو شا لیرم چه دنورو جامی وکاپی خان پټ کا خدای دی نه کاجه له هغو حسا بیرم هر چه هرحا ته گوته نیسی خان دی هیردی بس «وحیده» ستا انصاف ته حیرانیزم دی دخپل ژوند تصویر دویا مرگ ترس لیک لاندی داسی را کاپی :

چه زړا سره پخولادی هغه زه یم! هرور چه له خندا دی هغه زه یم! بیژندلی چه ښادی یې تروښه نه ده چه له م سره پیدا دی هغه زه یم! چه هیلې یې په ځوانی شوی ځوانیمرگي چه هوس یې نیمه ځوانی هغه زه یم! که مری هم دچا پروا ور باندی نشی چه یې مرگ دومره وړیادی هغه زه یم!

غوږمالی چه یې غندلی گناهکار دی چه محکوم په دی گناه دی هغه زه یم! په امید امیدکی خدا پرو چه که تگ ته تیل وعلی هر چه جادی هغه زه یم!

چه یې در دو ته بی قدره غوندی ښکاری د درد منو همنوا دی هغه زه یم! چه یې کس او بی ملگری دی «وحیده» چه یوازی یکتشهادی هغه زه یم!

وحید رښتیا هم دخپل سوی زړه فرسونه له خان سره قبرته یووړل اودهغی ناکامی خپره یې په مخ وخوره چه دی یې پخوا به یوه شعرکی پیشگو یې کړی وه :

امو فریاد سلگي م راوړلی آشنا په آخر ناکامی وایسی څه چه گورته ارمانونه یوسم

نه بشپړیږی په نیمگړی ژوند «وحیده» امید راڅه مرستون له چه دسوی زده عرضونه یوسم

خوږ وحید زما خوږ دوست او ملگری و دی ډیر مینه ناک او وفادار و خو افسوس زه یې ولامم .

- ماده وروستی وصیت وانه ورید .
- ماده د ژوند وروستی سلگي ونه شمیرلې .
- ماده په سترگو گوتی گښتښو دی .
- ماده جنازی ته اوږی ورنه کړی .

اوږه داسی وخت دده به مینه خبر شوم چه پوښتني ته یې ورغلی وم خو افسوس چه دده جنازه یې خوشیښی مخکې دده له کوره اخستی اوگورته یې دغزنی په لور لیردولی وه .

اروا یې دی تل ښاده وی .

«پای»

# سرزمین مارها

پرتله را دیدیم که باو نزدیک شد و شیتو مورد نیک سرخود را بلند نموده آنرا صید نموده بلعید .

بمطابق تحقیقات ماورین جزیره تنها یک نوع از همین مار ها زندگی دارند که عبارت از شیتو مورد نیک است در سالهای ۳۰ در اکثر ختیکسالی که در جزیره بوقوع پیوست در چهل سال اخیر شیتو مورد نیک در سوراخ های پنهان شدند و ازین سبب خطرناکترین مرحله حیات را تهدید میکرد که برای حفظ ماتقدم از احیاء لازم کار میگرد .

وقتی ما مطمئن حاصل کردیم که تنها نوع شیتو مورد نیک درین جزیره وجود دارد خیلی شادمان شدیم زیرا از نظر علم طب این نوع مار بزرگترین لروت طبی از نظر زهر آن

به حساب رفته و در تدوی بعضی امراض واز جمله روهاییزم نتایج خوبی از آن بدست آمده است زهر مار وگسه زهر ، بودریک ازین مار میشود و پوست مار با اززش تریسین واسطه دوانی محسوب میگردد .

سیروم انتی توکسیک که از زهر مار شیتو مورد نیک تهیه میشود بهترین دوی ضد مار گزیدگی است .

این جزیره غیر مسکونی در حقیقت بهترین منبع وسر چشمه مواد خام طبی میباشد .

**سرزمین شیتو مورد نیک :**  
جراد درین جزیره این طور تجمع مار

شیتو مورد نیک دیده میشود در اکثر تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد که اقلیم جزیره برای زندگی این نوع مار ها خیلی مساعد



است . جزیره وازای صخره های است که این صخره ها آب و هوای مساعد و خاکی نرم برای زندگی این نوع مارها نامین نموده است .

هوای این جزیره نسبتا گرم است . گسروپ تحقیقاتی ما در تابستان وارد این جزیره شدند و ما احساس گرمای شدید نکسرد درعکس رطوبت و نمناکی احساس نمودند نظریه سر انجینی که از جنوب بطرف شرق دارد در موسم تابستان بادهای موسونی از طرف جنوب طرف شرق وزیده و این بادهای اقلیم را از وجود باد های سرد در صخره ها حفظ میکند و ازین سبب در زمستان و تابستان هوا نه گرم و نه سرد میباشد .

شیتو مورد نیک ها مادامتا در ماهای مارچ از سوراخ ها بیرون میشوند و در ماهای جولای و اگست که حرارت تا ۴۲ درجه میرسد تنها از طرف صبح و شام بیرون می آیند و موسم خزان این مارها با شروع سردی از سوراخ ها خارج شده و به بر مرغ ها و غیره می پردازند البته در اوقاتی که هوا گرم باشد .



جذب کرد رنگ این مار سرخ خاکستری بود و شباهت زیادی به صخره بزرگی در زیر آن خوابیده بود . داشت و از آن سبب چندان از زیر آنستک فرق نمیشد همکارما که پیش از همه روان بود فوراً آنرا باله که در دست داشت صید نمود مار گوشش داشت خود را را به همکار ما نزدیک نموده و بانیش خود زهر خطرناک خود را تزریق کند ایسین مساریک متر طول داشت سر مثلث نمای آن با پوست سرخ خاکستری با چشمان از حدقه برآمده و دم باریک و تیزان منظره عجیبی داشت . اینها تماما مثل خصوصیت زهر خطرناک او بودیک برده گرام زهر این مار کفایت میکند تا شخص را تلف سازد .

مار نوع شیتو مورد نیک نظر بر رنگ مخصوص جلد خود توافقی زیادی به محیط دور و پیش خود کرده میتواند وقتی به شاخه درختی خود را میچسباند قطعا از رنگ شاخه فرق شده نمیتواند اگر شخص یا حیوانی با او نزدیک شود در آنصورت سر خود را بلند نموده و کبسه زهر را آماده میسازد



**از نظر علم طب زهر مارهای شیتو مورد نیک بزرگترین شروت طبی بشمار میرود .**

**یکروز مشاهده کردیم که پرنده ماردرازی رادز زمین صید کرد و بعد ازینکه به هوا بلند شد آنرا بهر یسا انداخت . این یک نوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو مورد نیک بود .**

بردار یک نفر مهندس نقشه کشی . یکداکتر طب . یازده نفر دریانورد و که از جمله دونفر آنها غواص بودند و یک دهقان سالخورده و با تجربه که سالهای زیادی را در نزدیک این ناحیه زندگی میکرد .

**منبع بزرگ بیولوژیکی :**  
گشتی تحقیقاتی ما تقریباً پنج ساعت به استقامت غرب روان است و اینک جزیره که بشکل یک گوه در روی دریا واقع است از دور نمایان میشود .

بمنظور یافتن جای برای توقف کشتی و پیاده شدن به جزیره ، کشتی ما تمام اطراف جزیره را گردش نموده از عرصه کشتی صخره های بزرگ به ارتفاع دهها و صدها متر بلندی نظر مارا بخود جلب نمود که با ته ها و علف های پسته شده بود پرنده گان مقبول و خوش لعن با او از های دل نشینی در بالای جزیره پرواز داشتند .

کشتی ما در پهلوی جزیره متوقف شده و سر نشیان آن کشتی را در ساحل آوردند . ما همه با ماسک هاو لباس های ضد زهر مار و دستکش های دراز جرمی مو زه های بلند مجهز بودیم که همه برای دفاع از زهر مار بکار میرفت ضمناً آلات فلزی دوشاخه ای برای گرفتن مار با خود برده بودیم علاوه بر آن آلات دیگری برای تحقیقات علمی با خود داشتیم .

چیز یکه برای ما دلچسب بود این بود که در یکساعت ساعت راه پیمائی حتی یک مار را هم ندیدیم اما چند لحظه بعد آن که از پهلوی یک صخره عبور میکردیم اولین مار نظر را بخود

در شمال غرب بکدر دلیان در بحر بوخالی جزیره غیر مسکونی ای وجود دارد که مساحت آن یک کیلومتر مربع بوده و بزرگترین مارهای زهر دار در آن زندگی میکنند و ازین سبب مردم این جزیره را بنام جزیره مارها یاد میکنند .

تمام قسمت جزیره مازان بصورت مساوی درین آب قرار گرفته . آیا این مار های زهر دار از کجا درین جزیره آمده اند؟ چرا تعدادشان اینقدر زیاد است ؟

چون مارها دارای خون سرد میباشد از آن سبب حرارت بدن شان در دو نوع اقلیم و آب و هوا قابل تغییر بوده و بهر نوع آب و هوا مطابقت حاصل کرده میتوانند . در حالیکه جزیره در زمستان یو شیده از یروف است .

چطور این مار های زهر دار و خطرناک درین جزیره زندگی دارند . چه مناسبت های بین آنها و دیگر خزندگان موجود است؟ چطور امکان دارد ازین زهر های خطرناک در راه صلح و بهبود اجتماعی کار گرفت؟

برای اینکه باین سوالات جواب داده باشیم نگاهی به تحقیقات علمی که چند سال قبل درین مورد صورت گرفته می اندازیم .

در سال ۱۹۵۷ یگتعداد علما درین جزیره یک سلسله تحقیقاتی را انجام دادند و با ادامه آن در سال ۱۹۷۲ نیز یک سلسله تحقیقات علمی از طرف انستیتوت زولوژی علمی غاریم و موزیم علوم شسته دالیان صورت گرفت هنیات علمی عبارت بودند از دولس زولو جیست ، سه نفر نبات شناس ، یک نفر بحر شناس ، سه نفر حیولو جیست ، یک نفر فلیم





# هیأت علمی ماسبارت بودندا زدو نفر زولو چیست، ۳ نفر نبات شناس، یک نفر بحر شناس، ۳ نفر جیو لو چیست یک نفر فلم بردار، یک نفر مهندس نقشه کش، یک داکتر طب، یازده نفر دریانور دو یک دهقان سالخورده



این مار شباعت زیادی به صخره که در زیر آن خوابیده، داد

می توانند نمی خورد بلکه تخم آنها را و چوپه های آنها را نیز می خواند. یک روز مشاهده کردیم که چطور یک پرنده مار درازی را از زمین صید کرد و بعد از اینکه به مواجند شد آنرا به دریاینداخت این یک نوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو مورد نیک بود.

علاوه از پرنده گان وحشرات درین جزیره موشهای صحرائی نیز بوفرت وجود دارد که آنها نیز غذای شیتو مورد نیک را تشکیل میدهند کهما چندین بار اسکلیت و پوست موشهای صحرائی و خاریشت دریائی را نیز در نزدیک پایین سوراخ های این مارها دیده ایم همه روزه بعد از ختم کار دریک گوشه جزیره بر می گزینیم رفقای ما با دهقانان و مردمان سالخورده و با تجربه که بعضا درین جزیره پانجاه و گشت و گذار کرده بودند صحبت میکردیم آنها برای ما قصه های دلچسپی راجع به جزیره میگفتند رهنمای ما پیر مردی بود که ما را درین کار تحقیقاتی ما زیاد رهنمایی میکرد و از زبان این پیر مسرد تاریخچه این جزیره را شنیدیم تحقیقات علمی ما در باره این جزیره خیلی موفقیت آمیز بود و ما معلومات زیادی در باره این جزیره جمع آوردی نمودیم که در نتیجه یکی از اورگانهای علمی حفاظت این جزیره را متقبل شدند.

باشند پیدا میکند بمجردیکه شیتو مورد نیک را می بیند فوراً پائین آمده و بصورت فوری با چنگالهای خود آنرا صید نموده و فوراً در هوا پرواز میکند اما شیتو مورد نیک شکست نخورده بلکه چنگ تن به تن بین آنها آغاز گردیده و بالاخره او از پرنده بگوش می رسد و پرنده با مار یکجا بزمین می افتد ما چندین اسکلیت پرنده گان را بچشم سر مشاهده نمودیم که از هوا به زمین افتاد. شیتو مورد نیک تنها پرنده گان را که بسرواز



تحقیقات علمی ما درین جزیره خطر ناک مدتها ادامه یافت

ما را در آنجا تشکیل میدهند.

در برسه حصه جزیره با خاک نرم و مرطوب پوشیده شده است و وجود این شرایط زمین را برای روئیدن انواع مختلف نباتات مساعد ساخته و در قسمت های برهنه تپه های جزیره پتیا و علف های میروید که نوعیت آن از یکصد و شصت نوع نیز تجاوز میکند.

به گمان اغلب این جزیره گندام و قنسی جز منطقه محسوب میشده و بعد از آنکه از آن منطقه جدا گردیده، بحیث سر زمین شیتو مورد نیک درآمد.

مناسبت ها و ارتباط عجیب بین حیوانات: شرایط طبیعی جزیره نه تنها برای شیتو مورد نیک ها خیلی مساعد است بلکه برای بعضی حیوانات دیگر نیز از نظر تکثیر و تولید نسل تاثیر بسزائی دارد بته های انبوه گلها و علف هارمینه خوبی برای زندگی حشرات پرنده گان و حیوانات درین جزیره می باشد که تعداد آنها به هشتاد نوع می رسد.

خاک نرم و مرطوب و صخره های بزرگ و رنگین بهترین پناه گاه برای حیوانات شمرده میشود جزیره در مسیر پرواز پرنده گان واقع بوده و کثرت حشرات پرنده گان را با این سو می کشاند در قسمت های مرتفع این صخره ها و بین تپه های انبوه پرنده گان برای شان اشیانه ساخته و یا برای استراحت با انجام پند آنها برای موجودیت خود یک بار دیگر همیشه به مجادله بوده و با مناسبات عجیبی بر پا میدارند.

پرنده گان لاشخور بالای جزیره با ارتفاع کم پرواز نموده و از هر قسمت جزیره غذای خود را میاورند چشم این پرنده گان تیز بوده و از هوا جای را که شیتو مورد نیک وجود داشته



مارها اکثراً بدرختان بالا شده و شاخه های آن خود را می چسپانیدند

بر ماهای نوامبر این مارها دوباره در بین سوراخ ها داخل میشوند هر چند درین وقت ۲۰-۳۰ درجه باشد درائی این تغییر درجه حرارت خاک نرم باقی مانده و مارها میتوانند در عمق یک متری زمین بارامی زندگی کنند این شرایط بارها شیتو مورد نیک موقع میدهند

که به خواب عمیق زمستانی فرو رفته و این خواب برامدار او را برای تکثیر نسل آماده میسازد. این جزیره در بهار تحت تاثیر باد های جنوب

غربی، تابستان تحت تاثیر باد های جنوب شرقی، در خزان تحت تاثیر باد های شمال غرب

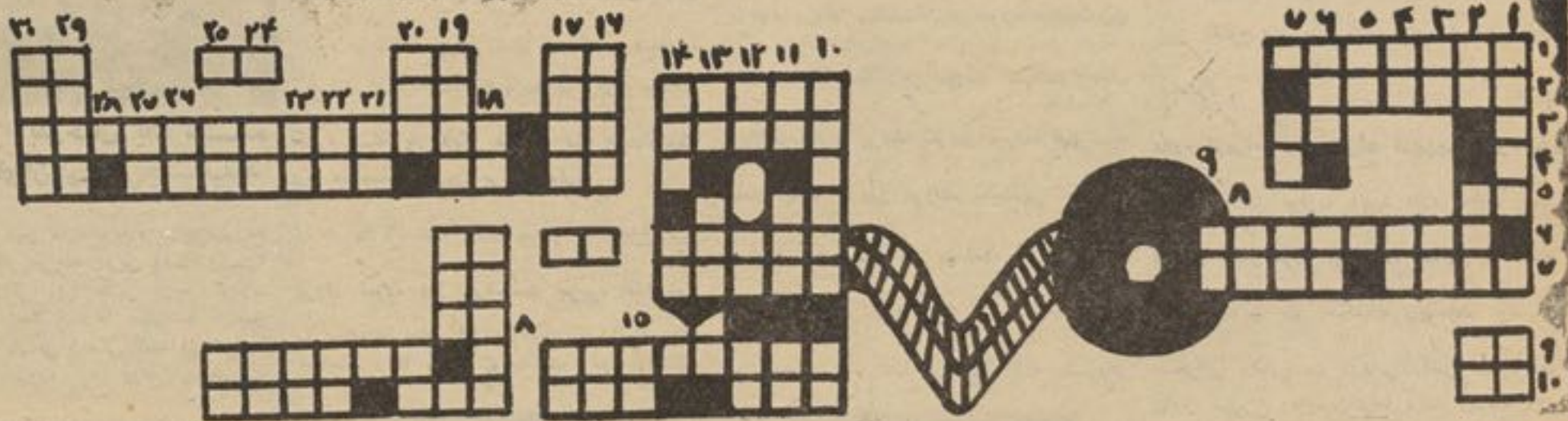
در موسم زمستان تحت تاثیر بادهای شمالی قرار دارد.

این بادهای در تمام موسم سال مواد غذایی طرف ضرورت مارها را به جزیره نقل میدهند در بهار و خزان پرنده گان مختلف باین جزیره قسراً می آیند و در همین ایام تغییر سمت حرکت

یاد مشاهده می کرد مخصوصاً در ماه می که مارها از جنوب به شرق وزیدن آغاز میکنند بهترین جای برای فرود آمدن و استراحت پرنده گان است. و هنگامی که در ماه دسامبر مارها از جنوب به غرب میوزد پرنده گان به قسمت های جنوب پرواز نموده و مهم ترین غذای مار

## جدول کلمات متقاطع

- افقی:
- از بنادر معروف ارو پائی
  - کاشف بمب اتم - فابریکه کام تولید میکند - دست عر بی - درد بی پایان .
  - سعی - از اختراعات مارکونی ایتالوی - شب بی پایان اما عر بی - از تالیفات مشهور د کتر گوستاو لوبون فرانسوی .
  - نقش - امر وز پنبتو - از ممالک افریقای - راه رفته نمی تواند .
  - توله - از آنظر ف يك نوع مرغ .
  - موسس اولین ریا ست جمهوری در افغانستان عزیز - نوعی
- از نباتات اندازه عمر - خورده میشود .
- نورانی و روشن شده - يك كلمه بی معنی .
  - شیرین است .
  - نمی شنود - شهکار معروف ویکتور هو گو - نویسنده سپید دندان .
  - در سر می روید - پایتخت یکی از ممالک اروپائی - شور است . نفس - نادان . عمودی:
  - اسم مردانه - زیاد نیست .
  - مادرکلان پشتو - از ممالک عربی - صورت .
  - راه و طریق - هه .
  - ضم - مرد بی با
  - او
- ۱۸ - بدن - از میوه جات
  - ۱۹ - درامان - نمک چلین است
  - ۲۰ - کمک - نصف ساجق
  - ۲۱ - ناب بی پا
  - ۲۲ - مادر عربی - حرف نفی عربی
  - ۲۳ - اینهم سچ خوانده میشود - از آن طرف
  - ۲۴ - باغ پنبتو - غزل بی سر - قلب
  - ۲۵ - تکرار يك حرف - علامت نفی
  - ۲۶ - يك ماه عیسوی
  - ۲۷ - دروازه
  - ۲۸ - ...
  - ۲۹ - از باریدن ساخته شده
  - ۳۰ - از پرندگان خوشخوان
- ۶ - زحمت و مشقت - درنده و وحشی
  - ۷ - پردر پشتو - مایه حیا تی
  - ۸ - مانند و مثل -
  - ۹ - بعضی حیوانات دارند -
  - ۱۰ - شا هنامه از او ست - خشکه
  - ۱۱ - تکرار يك حرف - مهتا ب عربی - يك در پشتو -
  - ۱۲ - ند - امروز روز ندارد - مر طوبت
  - ۱۳ - تیم بی پا - مرو
  - ۱۴ - اکتو پشتو - يك كلمه بی معنی
  - ۱۵ - واحد پول جا پان
  - ۱۶ - مخترع تلسکوپ نجومی - مادر در عربی .
  - ۱۷ - از آثار ژان ژاک رو سو - نصف نانک



طرح کننده: عبدالها دی عزیز متعلم صنف یازدهم لیسه نجات

### اگر با ریاضی آشنا هستید

$$\odot \oplus \ominus : \textcircled{1} \odot = \odot \oplus$$

$$\ominus \oplus \ominus - \odot \oplus = \odot \oplus \oplus$$

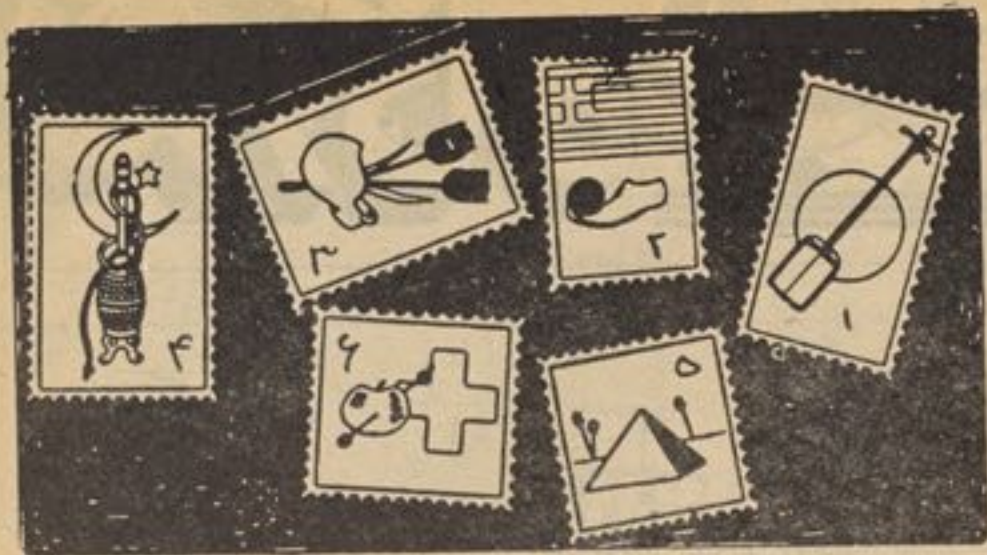
$$\odot \oplus \odot + \odot \oplus \ominus = \odot \oplus \oplus$$

اگر با ریاضی آشنا هستید (مقصود ماریاضیات عالی نیست بلکه همین چهار عمل اصلی یعنی جمع، تفریق، ضرب و تقسیم است) با ملاحظه این دایره ها که هر کدام نماینده يك عدد است و با در نظر گرفتن علامات حسابی عددی را که هر دایره نماینده آنست پیدا نموده عملیات حسابی را روی آن انجام بدهید و نتیجه را برای ما بفرستید.

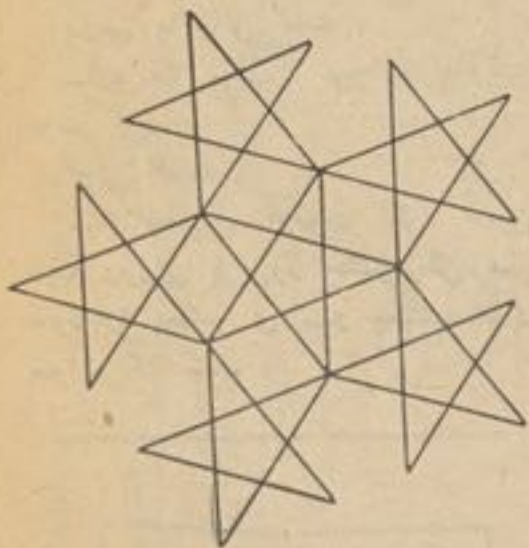


آیا این شخص را می شناسید؟ صاحب این عکس قسمت بیشتر شهرتی را که یافته است مر هو ن تبصره های سیاسی او در مهم ترین مجلات امریکا و از آن جمله «نیوزویک» است ولی ما برای اینکه نشا نی دقیقتری از او داده باشیم یکی از کتابهای او را که شهرت جهانی یافته است یاد میکنیم و آن کتاب «فلسفه اجتماع» است . اگر به شناختن او موق شدید لطفا برای ما هم بنویسید .

### کدام کشورها؟



بادقت به این کلیشه نگاه کنید، در اینجا پنج تکت پستی را مشاهده میکنید که هر کدام آن مربوط به یک کشور جهان میباشد، اگر موفق به پیدا کردن این ممالک شدید نام آنها را برای ما هم بنویسید!



### با یک خط!

آیامی توانید بدون اینکه قلم را از روی کاغذ بردارید و یا از یک نقطه بیش از یک بار عبور کنید، این شکل را رسم نمایید؟ قبل از اینکه تعداد صحیح مثلثها را حساب کنید!

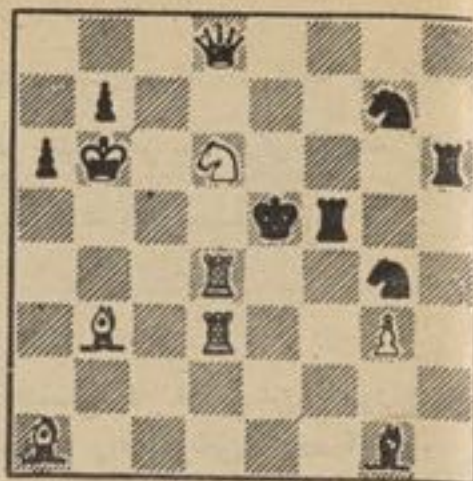
### حل جدول شماره گذشته

افقی :

- ۱- رئیس جمهور - ۲- ساربان
- ۳- اب- قماروس- ۴- درك - نر-
- باب - ۵- توری - کرتی- ۶- ما-
- سر- ۷- نزنن - شاگرد - ۸- قدم-
- بم- تیر- ۹- ای- شیکا- تر - ۱۰-
- بکتريا - ۱۱- لامارتین .

عمودی :

- ۱- رشادت - نقال - ۲- برومندی
- ۳- یس - کرانه - با - ۴- ساق -
- شکم - ۵- جرمن - بیتا - ۶- مبار-
- مکرر - ۷- هار- ایت - ۸- ون -
- برسات- ای - ۹- واترگیت- ۱۰-
- کسبی - زورر .



درین مساله سفید بازی را شروع کرده در دو حرکت سیاه را مات میکند ترتیب حرکت مهره های سفید را برای ما بنویسید .

### شعر در هم ریخته

برای آزمایش قوه شعر شناسی شما کلمات یک بیت مشهور را در اینجا در هم ریخته ایم بگو شید تا اصل شعر را پیدا کرده برای ما بفرستید :

به - رودی - دجله - گردد -  
بنادر - خشک - کوه - به - باران  
سالی - اگر - ستان

### این عکس چیست؟



خوب به این عکس نگاه کنید آیا میتوانید از آن چیزی بفهمید .

ایشم یکی از هم ریشه های هندی است ، اسم او را و اسم چهار فرزندش را با ما بنویسید .



به کسانی که حداقل به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بدهند جایزه اساس قرعه یک سیت جراب اسپ نشان جایزه داده میشود .

### آیامیتوانید؟



پارچه های که در زیر این کلیشه دیده میشود هر کدام از یک قسمت رسم بریده شده ، آیامیتوانید هر قسمت را دوباره در جایش بگذارید؟



شرکت صنایع پلاستیکی ایران

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جوارب های زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

# گفتگاو



## نکته

ترسیان برنار میگوید .  
علامت عشق بزرگ اینست که بعد از مدتی  
هم عاشق و هم معشوق فراموش کنند کدام یک  
اولتر گفته است دوستت دارم .

## استراحت

دو دوست در جاده ای با هم  
تصادف کردند اولی گفت :  
خبر داری که بالاخره محسن  
خان به آسایش و استراحت همیشگی  
نایل شد .  
دومی با تائر گفت :  
- اوه مناسفم... بیچاره چه وقت  
فوت کرد.  
اولی گفت :  
- نه جانم ... او فوت نکرد همین  
دینه روزنی پیروز خوشویش عمر  
خود را بخشوی تو بخشید و  
جوانمرگ شد.



سلبخند بزن عزیزم

## عاشق بیقرار

مردی بدیدن دوست خود بخانه  
اش رفت دوستش گفت :  
- میدانی ... از روزی که من با  
این دختر نامزد شده ام . نه چیزی  
میخورم و نه چیزی مینوشم .  
- چرا .... آیا تا این حد عاشق  
او هستی که از غمش خوردن و  
نوشیدن را فراموش کرده ای .  
- نه جانم ... مو ضوع ازینقرار  
است که نامزدم برای من پولی  
باقی نمیدارد که چیزی بخورم و  
بنوشم .

فانتزی وطنی

نوشته : جلال نورانی

# سو و تفاهم

مقابل خود دید گفت :  
- خیرت اس بیجم ؟  
پسر میرزا شفقت بلیذ و صدا دار  
توسط پیشی نفس کشیده در ضمن خود را  
از زحمت پاک کردن بینی خلاص کرد و  
گفت :  
- سلام  
چون بخاطر اینکه یکبار بعلت فراموش  
کردن سلام چند قفاق خورده بود با عجله  
سلام داد و گفت :  
- با بیم سلام گفت .... بعد از سلام گفت  
که .. ایته یک خط برتان نوشته گده . طفل  
کاغذ را که در میان دستاش عرق کرده  
تر شده بود به میرزا نواز داد . میرزا کاغذ  
را باز کرده بعد برای اینکه در روشنی  
بشتر آنرا مطالعه کرده بتواند از دروازه  
بیرون شد زیرا راهروی دم دروازه کوچک  
تاریک بود . او مکتوب را چنین خواند .  
«رفیق عزیز و بجان برابرم را سلام باد  
... برای جمله اهل و عیال از خدای متعال  
صحت و شادمانی تمامی نماید و آرزو دارم  
همگی تان لباس عافیت به تن داشته از  
معایب و مصائب در امان باشید .  
عزیز بجان برابرم عرض اینست که به  
مبلغ پنجاه افغانی برای اجرای معامله ای  
ضرورت دارم اگر داشته باشی و بفرستی  
خوشحال میشوم .  
میرزا نواز از پسر خرد سال میرزا  
شفقت پرسید :  
- بیجم چه گپ اس ... بابت پوله  
میکنه گودک جواب داد:  
- نه جم !!  
میرزا نواز بفکر فرودت او پسر دوست  
خود را بدرون خانه برده گفت :  
- تو صبر کوچا کاکا لباس بیوشم مه  
همرايت خانه تان میروم .  
بعد خانم او و خودش همراه پسر میرزا  
شفقت با پنجاه افغانی براه افتادند وقتی  
به آنجا رسیدند میرزا نواز گفت :  
- بیا در ... خدا شاهد حال اس که صرف  
همین پنجاه افغانی داشتم اگر زیاد مس  
داشتم ازت دریغ نمیکنم - ولی ایره یگو که  
خیریت اس .. میرزا شفقت که حیران مانده  
بقیه در صفحه ۵۷

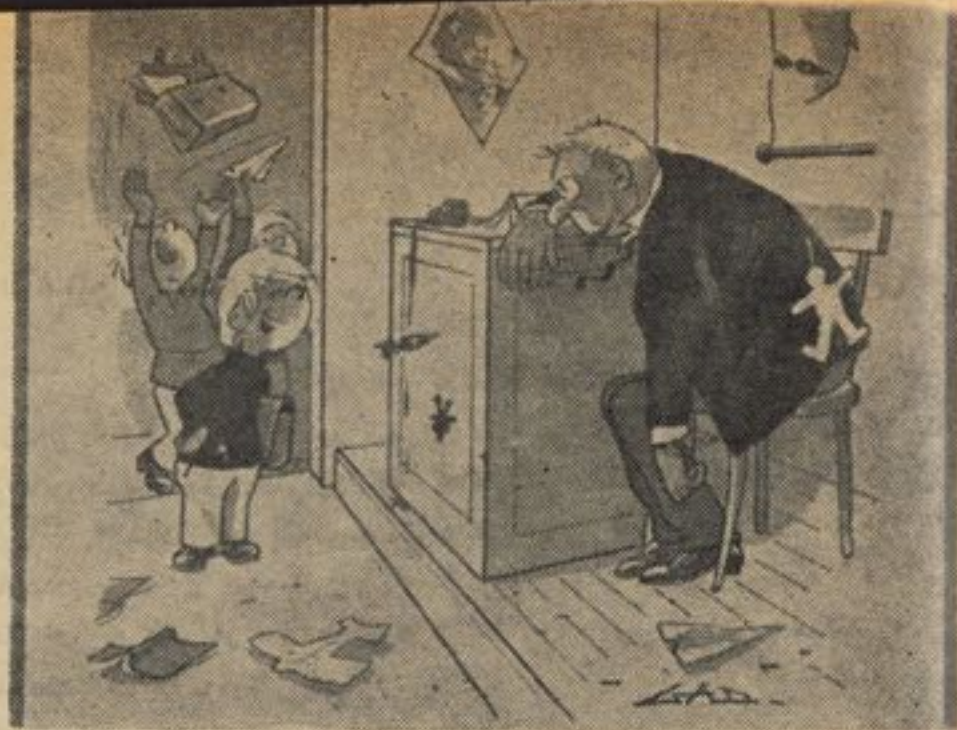
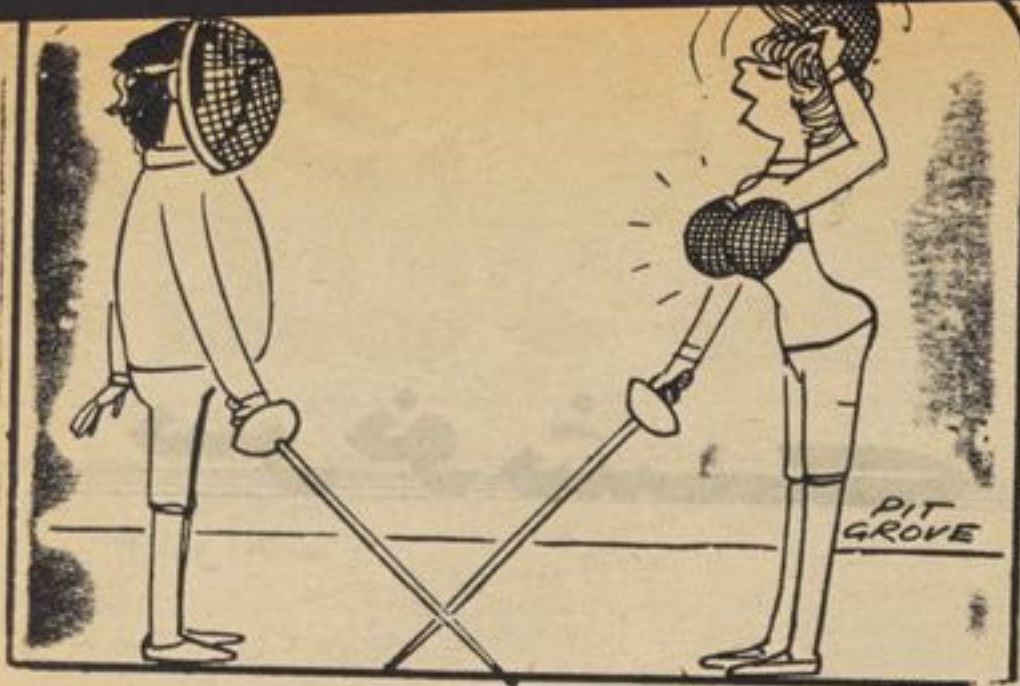
این واقعه هر چند عجیب و باور نکردنی  
مینماید . بپر حال چیزست که واقع شده  
ومن آنرا فعلا بشما حکایت میکنم در ضمن  
برایتان حوصله زیاد آرزو دارم .  
درین مسأله مقصود اصلی قدوس بود  
زیرا او با بچه همسایه جنگ کرد و با سنگ  
سر او را شکست و خودش از خانه فرار کرد .  
معمولا در کوچه بین پدر ها و مادر های  
بین دو فامیل بر خورد ها و جنگ های  
الزات آن سالها باقی میماند از نزاع های  
بچگانه ای آغاز میشود که بین دو طفل بخاطر  
یکدانه تشنه و یایک قلاج تارجر شده گدی  
بران در گرفته است .  
عبدا لتواب جان آدم حلیم و برد پاری بود  
از نزاع های فامیلی خوشش نمی آمد و یگانه  
آرزویش این بود تا با همسایگان و اهل  
کوچه با صفا و صمیمیت زندگی کند پیرو جوان  
را سلام میداد و سلام اطفال خرد سال را  
و علیکم میگفت . وقتی که بخانه آمد و فهمید  
که قدوس بچه سیزده ساله او سر بچه  
همسایه را با سنگ شکسته خیلی عصبانی  
و پریشان شد - از همین جهت به مادر او  
گفت :  
صد دفعه بتو گفتم که ای جوانمرگ سر  
چک شده بی پدر مادری نشان که بیرون برو  
آیه - البته قدوس هم پدر داشت و هم مادر  
ولی از عصبانیت زیاد پدرش او را بی پدر  
و مادر خطاب نمود .  
مادر قدوس آهی کشید . چون نمیخواست  
بیشتر شوهر خود را عصبانی بسازد حرفی  
نزد و قبول کرد که درین مسأله ملامت  
است . عبدالتواب خان این طرف و آنطرف در  
بین اتاق قدم زده بعد پسردیگر خود را که  
نه ساله بود و صبور نام داشت خواسته  
گفت :  
- او بچه ... یک خط نوشته میکنم زود  
پسر پیش کاکا غلام جانت ، برت پولمیده  
بیار . بعد کاغذی نوشت و پسر خود را به  
خانه غلام جان دوست صمیمی خود فرستاد .  
او از غلام جان پنجاه افغانی خواسته  
بود تا ذریعه آن دعوتی ترتیب داده فامیل  
همسایه را بخواهد و از ایشان به خاطر  
واقعه ای که رخ داده معلوم بخواهد .  
صبور طفل کوچک عبدا لتواب خان نامه



وقتیکه خانم از خرید بر میگردد

## مگر من نگفته بودم ؟

مردی در رستوران داد و قر یاد  
کرده مدیر رستوران را خواست  
و گفت :  
- خجالت نمی کشید که چنین  
تخم های گندیده و بو گرفته را  
نمیرو میکنید .  
مدیر رستوران نگاهی به بشقاب  
انداخته گفت :  
- بلی حق با شما ست ... من  
این آشپز احمق را گفته بو دم ازین  
نوع تخم های دیر مانده در سایر  
غذاها استفاده کند . ولی او آنرا  
نمیرو پخته .



بدون شرح

- جوانمرد ها... چراخته میکنند .

فانتیژی خارجی

نوشته: سلای سلا ودف  
ترجمه: غالمغالی

# آینه ساز



برتان مکتوب رسیده

## جشن تولد

مردی به دوست خود گفت :  
من باید پر دم وتر تیبات  
سالگره سی سالگی خود را برای  
فردا بگیرم...  
دوستش گفت :  
ساره ... چقدر به سالگره سی  
سالگی آشنایی دارم ... آخر هفت  
سال میشود که پشت سر هم زنم  
سالگره سی سالگی خود را بر گزار  
میکند.



بدون شرح

میدانی آن ... امروز يك مرد که مزاحم در  
تلفون همراي من پر خاش کرد ... هنوز  
هم سرم از گفتگو بالا درد میکند ...  
تو خوب فکر کن ... بمن میگوید استادبیا  
بخانه ما زیرا يك شیشه پنجره شکسته  
است. حالا دیگر خودت فکر کن... من باید  
بخانه آنها بروم... مرا هنوز هم يك آینه  
ساز عادی فکر میکند سدر حالیکه ما دستگاه  
داریم ... من هم آمر دستگاه ... من که  
نمیوانم خانه به خانه بروم و شیشه های آنها را در  
کلکین نصب کنم ...  
و آنا برای اینکه اعصاب او آرام ساخته  
باشد گفت :  
- بلی نمی توانی ... خوب جوابش دادی.  
مرد گفت :  
- نه برای او نگفتم ... فقط گوشه را  
بروی تلفون گویدم ...  
باز تاشور بخوری شکایت هم میکنند . و آنا  
پیشخدمت رستوران برای اینکه خود را از  
پرگونی اونجات بدهد بطرف پیشخوان به  
راه افتاد و مرد گیلانش را سر کشید .  
دوست موقعی که میخواست گیلان خالی  
را روی میز بگذارد دید که يك زن جوان  
و مقبول مقابل میزش ایستاده سذن با تبسم  
شیرینی گفت :  
- اجازه میدهید نزدیک شما بنشینم ؟  
- ساره البته خانم قشنگ ... چرانی ؟  
زن جوان گفت :  
- امروز هوا خیلی سرد است ... از همین  
سبب نزدیک شما آمدم ... آخر میز شما  
نزدیک بخاری قرار دارد .  
- ساره بلی ... هوا سرد است ... سه  
... اگر يك گیلان کنیاك بنوشید ... درین  
سردی ... یعنی من میتوانم شما را بیسك  
گیلان ... دعوت کنم ... خانم با اشا ره  
سر رضایت خود را اعلام کرد . آمردستگاه  
شیشه سازی دیگر تامل را چانه نداشت  
فورا پیشخدمت رستوران را صدا کرده دو  
گیلان کنیاك سفارش داد .  
لحظه بعد و آنا با نگاه های کنجکا و به  
میز آنها نزدیک شده گیلان ها را روی  
میز گذاشت . خانم جرعه ای از کنیاك نوشید  
ولی آمر دستگاه محتویات گیلان خود را  
با عجله در گلو خالی نمود . دفعتا احساس  
کرد گرم شده و قلبش مانند آدم های عاشق

می تپید شدید بدون اینکه احساس خجالت  
کند میتواند با آن زن صحبت نماید لذا  
پرسید :  
- معلوم میشود که شما در خانه غذا پی  
نمی خورید .  
- بلی ... من ... سه ... امروز نخو استم  
در منزل غذا بخورم آخر میدانید ... درخانه  
خود را درین اواخر خوب احساس نمیکنم  
... دلنگ می شوم  
آینه ساز با خود فکر کرد این زن یسا  
يك بیوه تنها ست و یا تازه ازدواج کرده  
ولی میخواهد طلاق بگیرد . لذا با چرات  
بیشتر به چشمان زن دقیق شد زن زیبا هم  
با چشمان بزرگ خود بطرف او میدید -  
چشمان سیاه شفاف و مشتعل که طرف مقابل  
را بخوبی گرم میساخت سدر عین حال درین  
چشمان آفتاب مازند ناراحتی ناشناخته ای  
خوانده میشد .  
مرد تکانی بخود داده گفت :  
- پس از قرار معلوم درخانه بشما خوش  
نمیگذرد ... بلی؟ زن زیبا با تبسم ملایمی  
پاسخ داد :  
- والله چه عرض کنم ... خانه ما سرد  
است وهم دلنگ کننده .  
آینه ساز خاکستر سگرت خود را پف  
کرده از روی میز پایین انداخت و به ایسن  
وسيله علاقه خود را به زن جوان نشان داد  
و بعد صدا کرد :  
- آنا ... دوتای دیگر هم بیار .  
و آنا بازم دو گیلان آورده پیشروی آنها  
گذاشت و زیر لب هم غم گند و لسی حرفش  
فهمیده نشد .  
آینه ساز برای زن جوان و زیبا از کار  
خود گذشته خود بسیار گفت و پر حرفی  
کرد و بین خود ما باشد یگان لافهم زد زن  
جوان در آخر گپ هایش گفت :  
- البته که شما آدم قوی وصحت مندی  
هستید و این مطلب از هیكل وقیا قهتسان  
فهمیده میشود ..  
اوه که من چقدر آدم های صحتمند و قوی  
را میبینم . باین تعریف ها آینه ساز  
نزدیک بود بال کشیده پرواز کند - با خود  
میگفت : مثل اینکه بخت با من یاری کرده  
که با این لبت طنز آشنا شده ام . او با  
دست و پاچگی شروع کرد به مرتب کردن

اودکان آینه سازی خود را منحل ساخته  
شامل سازمان شیشه سازی دولتی شده بود  
و بعلت کمبود اشخاص فنی او را در پست  
امر شعبه شیشه سازی مقرر نموده بودند  
و اواخر ماه نوامبر هوا دفعتا خشك شد  
و همزمان با آن تلفون کردن مردم هم آغاز  
گردید . یکی میگفت :  
- پس چه وقت شیشه های کلکین مسا  
انداخته میشود ؟ دیگری يك نفر میخواست .  
با شیشه ها را برای شان ببرد . قهر مان  
و استان ما که اکنون امر شعبه شیشه سازی  
شده در جواب همه میگفت :  
لطفا شیشه ها و آینه های خود را این  
جا بیاورید . از پس این جمله را تکرار  
کرده بود برایش عادت شده بود اگر کسی  
میگفت : خانها چطور میشود اوی فورا پاسخ  
میداد : آنا اینجا بیاورید ...  
آیا اینکار امکان داشت ؟ طبیعا مردم یسا  
برای جنگ میکردند و یا سنگ قناعت به  
سینه زده دیگر تقاضایی نمیکردند . آن  
روز صبح مردی در تلفون از او میخواست  
کسی را بمنزلش بفرستد . زیرا در یکی  
از پنجره های خانه او باید آینه نصب گردد .  
مرد دستگاه شیشه سازی باوی پر خاش  
گفته گفت : امکان ندارد و چون طرف مقابل  
شله گی کرد گوشه را محکم بروی تلفون  
گذاشت تا طرف مقابل هر قدر بخواهد بوی  
دشنام بدهد .  
آنا پیشخدمت رستوران محله او را با  
تبسم همیشه استقبال کرد زیرا وی در  
کورس هتل داری آموخته بود که باید از  
مشتریان بلبخند پذیرایی کند .  
امر دستگاه شیشه سازی هم از مشتریان  
همیشه گی و بود . آنا کرکتر وعادات او را  
بخوبی میدانست . بعد از نوشیدن گیلان  
اول واقف و آنا بعد و آنکه سیم ( آنچه )  
باید از نوشیدن گیلان پنجم وی ر  
" کورتوم " خطاب می نمود . ولی اینبار دفعتا  
آینه ساز يك گیلان " دبل " با سگرت و  
گورکد خواست . آنا رفته فرمایش او را  
به همرايش آورد و گفت :  
- خیرت باشد ... امروزيك اندازه ناراحت  
منظر میرسد ...  
آینه ساز با ناراحتی گفت :  
- اوه که چقدر اینها شله و مزاحم هستند



# حسن خوشبخت

از منابع فرانسوی مترجم و مرتب : قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وکیل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذل ساخته است او بعد از اینکه لژ «زیو» جدا میشود بخانه رفته و لحنه می به یکی از همکاران خود شاکردی اش تیلغون میکند .  
و گذشته هایش را بخاطر می آورد .  
و اینک بقیه داستان

شکستشان ناممکن است حتی با اس آورد است . آنها میدانند که گفتوی آنها در میانه پایان میرسد . آنها میدانند که

از خانه بگریز با آزما بفرود آورده ایم . اگر ما بگذرد  
برای تمام بقیه آزادی خود تقسیم بخریم .



کجا خودم رفت ؟ ۴۳

من خوشبخت هستم اما احوال من مستم  
پس من هستم ؟ من هم قطعاً



محبوب بودم ... چرا در دوستی ما سردی وجود دارد ۴۲

خود ما در کارگاهی کوچکش کرد



دو تنها مسی کند ۴۴  
من دو دوست هم بان خود را  
سراخ کردم و از درون شان  
بسیار خوشبخت هستم

بللی مورسین ...



بهرتر خواهد بود که باز هم بگذرد ما سراخ  
کرده و به بنیم نه چیزی نمو ... صفتی از  
بگذرد ادا می کنم ۴۵

در منزل در دراز منزل دختر جوان ...  
به امید دیدار " دانه "



باید بفرستد خود به امان خدا برای همیشه ۴۳

به سیفون نزدیک می نمود بی نور این در این می گویم



اودر قابل آینه ایستاده شد، بر همه اش می بیند و مریس  
را می لای می آورد



بی آنها با خوشحالی زیاد برقریر ما کردیم  
ایستاد خیل فوق العاده است ...!



عرا باید همه چیز بر روی پول از آنها بگیرد؟  
با پول دردت می آن بر همه چیزه حتی کت می برد

زن من می دانستم که مرد آید چه وارد هستند  
اما قطعا انتظار چنین چیزی را نداشتم



آیا تو مطمئن هستی که او با این دختر  
از داداج می کند؟

اما ادعرت بداند که در زن  
را ندارد. چشم نمی توانم که مره  
سیفون را در این کت



روم بگویم، حورا باید  
از شرح هیچ کار خود آغاز کنم

"دانا" از دیون موریس بکرت می فته



بقیه داره

بی صفتی است، عزیزم ... آینه بکت شری آه



# تسخیر ناپذیر

دارد، مردم کابل و ولایات عملیات عجیب و شگفت انگیز اورادیده اند، من دفعتا بیاد دسته های اکروباتیک خارجی که گاهگاهی بوطن ما می آیند افتادم . پرسیدم :

- آیا شعبده بازی با عملیات اکروباتیک رابطه ای دارد ؟

شناور پاسخ میدهد :

- از نظر اینکه در هر تروپ اکروباتیک یک یا دو نفر شعبده باز هم شامل است میتوان ارتباطی را میان این دو رشته قبول کرد . چه هم شعبده بازی وهم اکروباتیک از نگاه نمایشی بودن و سرگرم ساختن بیننده و هم از لحاظ اینکه هر دو تعجب و تحسین بیننده و ابراز تحسین انسان را به شکلی می اندازد با هم ارتباط دارند ولی با آنها هم شعبده بازی شعبده بازیست و اکروبات کسی است که عملیات اکروباتیک را اجرا میکند .

یک اکروبات از سن کودکی تمرین میکند . یافتن موازنه چستی و چالاکی و تمرین مداوم کلید پیروزی اوست - اما شعبده بازی به تمرین های دیگری ضرورت دارد .

- چون این دو رشته بدوستی تلقیک نشده بعضا مرابوض شعبده باز اکروبات مینامند .

دفعتا از شناور می پرسم :

- شناور ... گمان نمیکنم این اسم تو اسم بی مسمایی باشد منظورم از کلمه شناور است ... خوب با آبیازی چطور ؟

پاسخ میدهد :

- بلی من آبیاز بودم و هستم و بغاظر همین علاقه ام و اگر خود خواهی نشود مهارت در آب بازی بچه ها اسمم را شناور گذاشتند . من به آبیازی عشق و علاقه مفرط دارم .

دراول این احساسات بعدی شدید بود که چندین بار پیشنهاد کردم بگذارد در مسابقات ثقیل آبیازی در بحیره مانش شرکت کنم علت خوگرمی و علاقه ام به مسابقات آبیازی این بود که تمرین زیاد داشتم و در حقیقت شناوری حرفه ام شده بود اگر شناوری را آدم خوب بیاموزد و به تخنیک آن بلد شود آنوقت با تمرین کم هم میتواند آبیاز خوبی شود .

به شناور گفتم :

- خوب حالا چه در نظر داری به همین رکود فعالیت های خود ادامه میدی یا اینکه ....

حرفم را بریده میگوید :

- من در هر موقعی حاضر به خدمت هستم چه در تلوویز نمایشات و چه در تریه شامگردان حاضرم با مقام و یا موسسه ای که از من همکاری بخواهد همکاری کنم .

میگویم :

- معلوم میشود خسته شدی .... بیشتر از این ازت سوال نمیکنم فقط اگر بیامی به خوانندگان مجله ....

باز هم به تندی میگوید :

- ها .... پیام دارم ... اولتر از همه جمهورییت جوان افغانستان را به تمام هموطنان خود تبریک میگویم و تالیا آمادگی خود را برای هرگونه خدمت به هموطنان اعلام میدارم .... از جا بلند میشود . چوبدستش را برداشته با من خداحافظی میکند .....

توضیح : ما نظر شامغلی محمد علی شناورا را نشر کردیم و امیدواریم این گفتگوی جالب خوانندگان عزیز مجله را راضی ساخته باشد . باید بگویم مرجعی که شناور از آن شکایت داشت حالا زهم باشده تفسیر نام و تقصیر شکل داده و تمام گرفتار آن موسسه مسرو نبود . ولی اگر شخصی و یا موسسه گفتار شامغلی شناور را قابل جواب میداند ما حاضریم نظر آن موسسه را هم تقدیم خوانندگان عزیز مجله بنمائیم .

# شناور ...

- شنیده ام یکی از عملیات دکتر وانکادرا راشا سریعتر از انجم داده اید . خندیده گفتم :

- ها .... اصلا عملیه مذکور یعنی عملیه صندوق از اختراعات یک شعبده باز آلمانی است ولی وانکادرا بغاظر سرعت در انجام دادن عملیه مذکور مدال طلا گرفت من هم همان عملیه را انجام دادم به این تفاوت که حتی از وانکادرا هم سریعتر انجام دادم . گفتم :

- ومدال گرفتی .... خندید و گفت :

- نه من مدال طلا نگرفتم ... خوب دیگر نگرفتم ....

شناور همانطور که به میز کارم تکیه داده بود گفت :

- من فواد راهم دیدم فواد هم یک شعبده باز دیگر ترکی بود ، او ادعا میکرد که در بین پنجاه و دو کشور جهان در شعبده بازی مقام دوم را دارد . من هم بصورت شفاهی و هم بروی صفحه روزنامه انیس با او اعلان مسابقه دادم . ولی او حاضر نشد با من مسابقه بدهد . پرسیدم :

- شناور .... دونفر شعبده باز چگونه با هم مسابقه میدهند ؟

باز هم لیخندی زده گفت :

- مسابقه هم میتواند در اجرای عملیات باشد وهم در قسمت معلومات ذهنی . بطور مثال دو شعبده باز در میدان مقابل هم قرار گرفته در برابر چشمان داوود تماشاچیان هر دو بهترین و مهیج ترین عملیات خود را اجرا میکنند آن وقت بخوبی واضح میگردد که کدامیک بیشتر مهارت دارد .

سوال دیگری را که در مغزم ایجاد شده از اومی پرسم و او پاسخ میدهد :

- بصورت دقیق من در این رشته استادی نداشته ام در فرا گرفتن این فن بیشتر به دعالم مدیونم .



شناور حین اجرای یکی از عملیات خود



### پنج هنراز هفت هنر

آهنگسازان آن شهرت بزرگی بدست آورده اند. عدمای از موسیقی دانان پولند، بعد از سال ۱۹۵۵ توانسته اند جایزه مسای بزرگ موسیقی را بدست آورند. توجه میشود تا نمایش، ساز و موسیقی سطح عالی داشته باشد. آرکستر ایفلارمو نیک وارسا و آرکسترای کبیر سمفونیک برادوی و تلویزیون پولند در بسیاری کشورهای جهان سفر نموده آهنگساز ویلون نوازان، خوانندگان و سراینده گان پولند توانسته اند تا درستی هنری بسیاری کشورهای جهان، هنر نما نسبی کنند.

**تیاتر:** غنای موضوع و شکل های متعدد شخصیت سازی تیاتر معاصر پولند، مقام بلندی را در میراث هنرجهان بدست آورده است. در این جا دو عنصر باهم ترکیب شده اند. سنت دراز مدت تیاتری و طرح های همگانی. رقام، گویای غنای فرهنگ تیاتری پولند است. پولند ۹۶ تماشا خانه تیاتر داشته و در سال ۳۰ هزار تماشاچی را در خود گنجایش داده و در هر سال ۴۰۰ نمایش روی صحنه می آید. امروز هنر نمایش در برگیرنده اصل های و همه گونه ها تیاتر است. نمایش های جدید از سراسر جهان روی صحنه نمایش گذارده میشود و گاهی نمایش مذکور همزمان با کشور نمایش دهنده، روی صحنه می آید.

تغییرات و دگرگونی های اجتماعی، وظیفه و هدف هنر دراماتیک را تعیین نمود. زمانی تیاتر محل خواص بود ولی امروز همه بزبان هنری تیاتر آشنا می پیدا کرده اند به همین سبب رسیدن به این سامان وظیفه سنگینی را بر دوش گردانند هنر تیا تر در پولند می گذارد. اساسی ترین وظیفه تیاتر در اینجا آموزش فرهنگ بوده و آثار غول های تیاتر چون شکسپیر، مولیر، کلدونی، مولاوکی فردا و خوف و غیره به نمایش گذارده میشود.

قابل یاد آوری است که تیاتر هم اکنون محل تجمع بهترین اندیشه های خلاقه است. شاعران معروف با تیاتر پیوند یافته اند. نقاشان چیره دست برای طرح تر بین های تیاتر آثار می آفرینند و بهترین نویسگان و آهنگسازان پروانه وار گرد شمع تیاتر می چرخند. در بین نمایش نامه نویسان پولند چهره تارپوز اوژو یکز شاعر و درامه نویس سترگ درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار

تغییرات و دگرگونی های اجتماعی، وظیفه و هدف هنر دراماتیک را تعیین نمود. زمانی تیاتر محل خواص بود ولی امروز همه بزبان هنری تیاتر آشنا می پیدا کرده اند به همین سبب رسیدن به این سامان وظیفه سنگینی را بر دوش گردانند هنر تیا تر در پولند می گذارد. اساسی ترین وظیفه تیاتر در اینجا آموزش فرهنگ بوده و آثار غول های تیاتر چون شکسپیر، مولیر، کلدونی، مولاوکی فردا و خوف و غیره به نمایش گذارده میشود.

قابل یاد آوری است که تیاتر هم اکنون محل تجمع بهترین اندیشه های خلاقه است. شاعران معروف با تیاتر پیوند یافته اند. نقاشان چیره دست برای طرح تر بین های تیاتر آثار می آفرینند و بهترین نویسگان و آهنگسازان پروانه وار گرد شمع تیاتر می چرخند. در بین نمایش نامه نویسان پولند چهره تارپوز اوژو یکز شاعر و درامه نویس سترگ درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار

### ابوریحان البیرونی

#### الجواهر فی معرفة الجواهر :

ابو ریحان بیرونی این اثر معروف خود را در زمینه معدنشناسی نوشته و متن عربی آن در سال ۱۳۵۵ ه در حیدر آباد دکن از طرف جمعیت دائرة المعارف عثمانی بطبع رسیده و اخیراً بزبانهای زنده جهان ترجمه گردیده است. در تصحیح و مقابله کتاب دکتر ساسم کرتکوی المانی صرف اهتمام نموده و درین کار خود بر سه نسخه ای که در کتابخانه های جهان وجود دارد اتکا کرده است.

بیرونی این کتاب را دو سنتین پیری تألیف نموده و به مودود بن مسعود غزنوی (۴۳۴-۴۴۱ ه) اهدا کرده است. بیرونی در تألیف کتاب از یکتعداد کتبی که در زمینه جواهر شناسی از ابوامحاق یعقوب اسکندی و نصرالدینوری و کتاب منافع الاحجار از عطارد و برخی تألیفات ارسطو که نزدش وجود داشته و بطور عمده از تجارب و معلومات خویش و معدن شناسان و جواهر شناسان استفاده کرده است.

در مقدمه کتاب طی مباحث عالمانه ای راجع به طبیعت و ترکیب انسان، پدیده های گوناگون طبیعی، خصائل عالی بشری و اخلاق انسانی، درباره نظافت بدن و روح درباره غرائز بشری، ضرورت انسان بمبادله اموال و احتیاج به دینه، هایی که در اصمات زمین خفته اند، ارزش و اهمیت فلزات نجیبه و احجار کریهه و موارد استفاده انسان از آنها بطور عمومی بحث میراند و سپس طی فصول بعدی کتاب از خواص طبیعی، بطریق استفاده و بهره برداری از جواهر، محل پیدایش احجار کریهه و مواد معدن مهم و طرق استخراج آنها به تفصیل سخن میگوید و با استفاده از اشعار شاعران کلاسیک عرب و نگاه به تجارب خویش خواص آنها را بیان میدارد.

کتاب الجواهر بیرونی از نقطه نظر احتوای یک تعداد کلمات مربوط به السنه مختلف که در تعریف جواهر از آنها استفاده میکند، خود مجموعه لغوی قابل توجی بسیار می رود که در نوع خود بی نظیر است. (۵۶)

و اینهم فهرستی از مهمترین کتب، رسالات و مقالات ابوریحان بیرونی که در رشته های مختلف علوم از خود یادگار گذاشته بود :

(۵۶) برای معلومات بیشتر رجوع شود به کتاب «الجواهر فی معرفة الجواهر» تألیف بیرونی طبع جمعیت دائرة المعارف عثمانی- حیدر آباد دکن ۱۳۵۵ ه.

- ۶- کتاب مقالید علم الهیة وما یحدث فی بسطة الكرة .
- ۷- کتاب استیعاب وجوه الممكنة فی صنعة الاسطرلاب .
- ۸- کتاب الوساطة بین ابی الحسن الامرازی و الخوارزمی .
- ۹- کتاب جوامع الموجود لخاطر الیهود فی حساب التنجیم .
- ۱۰- کتاب اطوال البلاد وعروضها .
- ۱۱- الآلات والعمل .
- ۱۲- السماعات والقمر .
- ۱۳- الحساب .
- ۱۴- الازمنة والاقوات .
- ۱۵- المذنبات والنوایب .
- ۱۶- کتاب تحقیق منازل القمر .
- ۱۷- عشر مقالات فی خواص المعادن والهندسة والطبیعة والفلك .
- ۱۸- التنجیم .
- ۱۹- کتاب دوائر السماوات فی الاسطرلاب .
- ۲۰- کتاب منازعة مجال الاسطرلاب .
- ۲۱- کتاب اصلاح شکل مناوولاس .
- ۲۲- کتاب مواقع السمست .
- ۲۳- کتاب مسائل مسائل الهندسیة .
- ۲۴- کتاب کرية السماء .
- ۲۵- کتاب القسی الفلکیة .
- ۲۶- کتاب الارشاد فی احکام النجوم .
- ۲۷- کتاب تکمیل زیچ «عیش» بالمعلل و تهذیب اعماله فی الزلزل .
- ۲۸- کتاب اختلاف الاقوابیل لاستخراج التحاوایل .
- ۲۹- کتاب مفتاح الهیة .
- ۳۰- مقاله فی نقل خواص الشكل القطاع الی مایفنی عنه .
- ۳۱- کتاب فی تهذیب الاقوال فی تصحیح العرض والاطوال .
- ۳۲- مقاله فی تعیین البلد من العرض والطول کلاما .
- ۳۳- کتاب تهذیب الفصول الفرائی .
- ۳۴- مقاله فی اختلاف ذوی الفضل فی استخراج العرض والمیل .
- ۳۵- مقاله فی تصحیح الطول و العرض لمساکن المعمور من الارض .
- ۳۶- کتاب ایضاح الادلة علی کیفیة سمست القبلة .
- ۳۷- مقاله فی استخراج قدره لارض برصد انحطاط الالق من لقل الجبال .

اصیل او بامو شکا فی محیط اطراف، زندگی و دردهای آن معلوم بوده و آنرا بالحن شاعرانه بادید فلسفی عمیق بلاگو مینماید. در سالهای اخیر، آثار او در خارج مرزهای کشور چون آلمان غرب و ایالات متحده بروی صحنه آمده است.

**فلم:** صنعت فلم سازی پولند، در هر سال ۲۵ فلم داستانی و ۵۰ فلم تریبی می سازد. فلم های کوتاه و تلو یزیونی بد جهان تعلق دارد یکی راه جاری ژورنالیسم و دیگر نمایش هنر سنگین . طی سال های اخیر تیپ و سرشت فلسف داستانی در این جا دچار دگرگونی شده است. نام مکتب فلم پولند یا چهره های چون مونک ژوه و زیکیئو سیبو لسکی پیوند دارد.

درو نمایه های اساسی فلم هارا «زندگی» باهم پیچیدگی هایش می سازد.

ولی اکنون بامیان آمدن موج نو، درونمایه فلم سرشت مستند را بخود گرفته است. نمونه های این خلاقیت ساختمان بلوره آرتانوسی و سوراشی در زمین «از کومدر انبوك و آتری از زا لوسکی میباشد.

#### ادبیات :

ترازیدی جنگ، زمان سقوط وانقراض باوری های روانی ملیون ها انسان، سوال مسؤلیت اجتماعی و سال های دو باره سازی پس از جنگ، اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را میسازد. این درد سر ها بصورت وسیع از طرف نویسندگان تحت بررسی قرار گرفته است.

ادبیات معاصر پولند آلتقد زنده و حرکتی بوده که به سختی میتوان بران چوکات دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی را ذکر کرد.

ژوزی پوتر امنیت نشر نویسن و کاور- شکرتم های ویا لیسیم کتونی .

ژان پارا وونو سکی، نقاش معروف

تارز بار نیکز نویسنده ناول های تاریخی.

ستنا سلولم نویسنده داستان های علمی.

هم اکنون فرهنگ پولند وارد یک مرحله جدید رشد اقتصادی و بلند رفتن سطح زندگی مردمان شده و با گذشت هر روز بر گنجینه غنی هنری آن افزوده میشود.

## سوء تفاهم

بود ناچار اصل قضیه را بوی گفت - آنگاه زن میرزا نواز گفت :

«ها ... بخایم که غلام جان دختر خود شیرینی میده که پول خواسته کونو گل خانم میرزا شفتت هم حرف او را ناید کرد گفت :

«ها .. بخایم که همینطور اس .. خسی بخیزین که همگی ما همی پوله گرفته برشان ببریم و مبارک بایی بریم ...»

هر دو فامیل بطرف خانه غلام جان برای التازند وقتیکه غلام جان در را بروی آنها گشود تعجب نمود بهرحال همه را به خانه دعوت کرده گفت - بفرمایید ... خانه خود تان است .

وقتیکه او فهمید که دیگران در مورد او چه فکر کرده اند - گفت :

«نی بابا مساله شیرینی دادن نیس ... اصل مطلب ایس که همی عبدالتواب جان

- وای .. وای ... ازدست توس .. همطور اولادبی تربیه باید هم باعث آبرو ریزی شوه .... اینالی جواب اینباره چه بتم؟ شاید به پولیس هم شکایت کرده باشن...

تازه وارد ها وارد خانه شدند و توواب جان را که عقب رخت خواب ها پنهان شده بود بیرون کشیده تبریک گفتند .

او که گیج شده بود باچشمان از حدقه برآمده به همه نگاه میکرد ..

- چی ... به بچه خود زن میتم ... مه ... هموقدوس جوانمردک بی پدر و مادره ... مه .. مه ..

منتی این سوء تفاهم قدری مفید ثابت شد و همسایه که دید در خانه توواب جان بیروبار است تقواست بظاهر پسر خود شکایت کنند.

«بابان»

«ها ... همطور اس - پس حتما سرشته بچه خوده میگیره - بلی ... کدام معامله خوشی داره - بیائین که مبارک بایی بریم - میریم .»

«همگی میریم دخترک خود سال توواب جان از حویلی دویده بخانه رفت به پدر و مادر خود گفت :

«بابه جان ... بو بو جان ... یک کون نفر آمده ... پدرش سراسیمه گفت :

«چی .. گفتی یک کون نفر ؟»

زن و شوهر که از پنجره به حویلی نگاه کردند تعدادی زن و مرد وظل را مشاهده نمودند ، چون قبلا بظاهر عمل پسر خود سراسیمه بودند اذ دست و پاچگی زیاد موفق به شناختن دوستان خود از دور نشدند و خیال نمودند همسایه ایکه پسرشان بدست پسر آنها محروم شده برای جنگ آمده بنابراین توواب جان سراسیمه شد گفت :

# آینه ساز

سرور وضع خود موهای خود را شانه کرده نکتایی خود را درست نمود دفعتاً چیزی به فکرش گشت و از زون پرسید : شما در کجا زندگی میکنید ؟ - در همین نزدیکی ها ... زن گیلان خود را نا آخر نوشیده با عشوه خاصی چشمان زیبا و افسوس نگر خود را چرخ داد و چشمکی زد آینه سازیک بارد یگر روی میز را پف کرده گفت : آیا امکان دارد ... هم ... خوب اولاً در همین جا غذا میخوریم و بعد ... چلو را ؟ آوه نه ... اگر راست بگویم هیچ اشتیاق ندارم و نمی خواهم چیزی بخورم .. اما شما میتوانم برویم ... - بخانه من ... - آخر شوهرتان ... - بفکر او نیاشید ... حالا او بخانه نیست . آینه ساز با خود میگفت : هرچه با دایماد بخانه اش میروم دیگر فرصتی بهتر از این کی دست خواهد داد .

زن زیبا و جوان از دروازه آهارتسان داخل شد ساز عقبش آینه ساز هم بدو ن خانه رفت . زن زیبا در حالیکه دست های خود را بهم می مالید گفت : آوه ... چقدر گرمی را دوست دارم .. او با فشار شانه اش دروازه را محکم بست دروازه قفل شد . زن آینه ساز داد : - دائماً آرزو دارم درخانه گرم از میانان خود پذیرایی کنم ... ولی ... این ... آوه ... یک صدا آینه ساز میخواست به او نزدیک شده او را در بغل بفشارد اما زن اندکی خود را به عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت و او را به سکوت دعوت کرد - آهسته گفت : مثل اینکه در آتشین خانه کسی است ... در بوقت صدای مردی از آتشین خانه به گوش شان رسید که میگفت : - مارو ... نوهستی ؟ زن آهسته گفت : - آوه ... شوهرم ... آینه ساز که سخت ترسیده بود دست در جیبش برد - اتفاقاً شیشه بر خود را پیدا کرد و آنرا برای دفاع از خود از جیب بیرون

## حادثه در نیمه شب

این کامیابی و ظفر به اندازه برای او خوش آیند و دلچسب کننده بود که نمونه از آنرا ساخت و این نمونه زیبا و قشنگ بود و از شکوه و ظفر خیر میداد . در آن اطاقهای مواشی وجود داشت . میناتور کاری، اطاقها گوساله های مقبول و باصفا و زغال سنگی که در آتش خانه میدرخشید بچشم میخورد. اطاق های آن توسط جوالهای متنوع مملو گردیده و جامه دانه در آن وجود داشت . در چوکی و جایگاه مسافرین چراغها و لامپ های ضخیم آویزان بود . چوکی های بخصوص و حروف کوچک و برجسته روی آن نوشته شده بود . برجسته ترین قسمت این مجموعه عبارت از یک قطار آهن مسافربری بود که بنام نسایندت شاهدخت سزخویرستان یاد میگردد . این قطار آهن به صفت مگنول یک معجزه با داشتن چراغ جلوی بزرگ طوری معلوم میگردد که برای همیشه جلاده سرداشش را روشن و نورانی نگه دارد .

## ماست چیست

مواد هر کدام اثر حیاتی در زندگی و سلامتی ما دارد. باید گفت ماست از رشد و پیشرفت میکروب ها در روده نیز جلوگیری نموده و در درمان اسهال موثر است و دارای ویتامین ا، ب، و، پ نیز می باشد اگر میخواهید پیری زودرس، فشار خون و تصلب شرايين به سراغ شما نیاید ماست را هر روز باغذای میل کنید .

### «کبرا وردک» بقیه از صفحه ۴۴ آداب زندگی

خانه است ولی اگر قرار باشد هر چیزی را که او مرتب کرده شما تیت نمایند و او دوباره ناچار بمرتب کردن آن بشود این یک نارامی محض است . و اگر خدمتکار ندارید لازم نیست که بایبی نظمی خود کار دیگران را مشگلتر کنید بایست هر کس کار خودش را انجام بد هدودر زندگی بهتر آنست که هر فرد بانظم و ترتیب کار کند.

### (نسرین وردک) بقیه صفحه ۳۷ آهنگ شبها ویز

این کار قبلاً تر تیبیاتی گرفته ام و آمادگی های دیده ام و در بدل بولش خریدم و تا این لحظه انتظار فرا رسیدن این موقع طلایی را که ناگزیر باید می رسید ، داشته ام ، و لسی نخواسته ام آنرا بکسی اظهار دارم ، زیرا این کار من شدیداً نیاز مند دقت و احتیاط و بکار بستن هوشیاری و نیرنگ بوده است .

آری ، ازین چیزها حرفی هم بوی نگفتم که در شبانگاه طولانی خواب بسرغام نیامد و سراسر شب را بآبیداری بروز آوردم و بیوسته در باره گذشته دور و امروز، در باره فردا و آ آینده می اندیشیدم ، در حالیکه او غرق اندیشه در بساره خوبیانی بود که فرو خته و سودی سرشار از آن انتظار داشت ، درباره هوسرانی های خویش و آرزو های برآورده نشده می اندیشید و این احلام شیرین او سراسر و جودش را بحر کات مناسبی که بخواستمایش توافق داشت و امید داشت و جملات بریده و کلمات گوناگونی متناسب با این حرکات بر ز باننش جاری میگردید . هن این چیزها را امیدیدم

## اظهار سپاسگزاری



از زحمات و رویه نیک شباغلی دوکتور محمد عظیم (رضازاده) معاون ریاست و متخصص گوش - گلو و بینی و ذیبر اکبرخان روغتون و دوکتور من عطیه (مختار زاده) راحله سر همشیره و عزیزه نر س که در تشخیص و عملیات مو فقا نه اینجانب سعی بلیغ نموده اند اظهار تشکر مینمایم و موفقیت مزیدشانرا در انجام وظیفه از بار گاه ایزدمتعال تمنا دارم . با احترام (سید مطیع الله کارگر مطبعه دولتی و فامیل شان)

### بقیه صفحه ۴۴ اندک رنجها ...

کار او را سر زنش نموده نارا حش می کنید ؟ حیات متعادل نمک زندگی است و لسی حسادت اطراف شما رانه تنها ناراحت کننده عیبانی بلکه بدبین و شکاک می سازد . گله های زنان همیشه از شوهر ان ایشست که چرا دیر بخانه می آیند . چرا به زنان شان توجه ندارند در حالیکه شوهر بیچاره در جستاری جیتی به خانه می آید که کار بیشتر کند و استعمال زندگی مرفه تری برای زتش مهیا سازد . زن معقول و فهییده این نکات را در نظر نموده به شوهرش کمک می کند تا خستگی هایش رفع شود . معطسالم و راحتی برایش ایجاد میکند که رفع خستگی نماید . اینک اینک محیط خانه را انقدر کمال آور نماید از آن که شوهر از منزل گریزان شده دنبال خوش گذرانی هاو لاقیدی ها برود . بلی زن خوب همسران و صمیمی خانه را به بهشت و زن بد خلق بد زبان و شکاک از خانه جیتی بوجود می آورد که غیر قابل تحمل است .

و این کلمات را می شنیدم و دلم بحال میداد و ی و بحال خودم میسوخت ، بحال چید و ی از ر هگذر حیات کوچک و محقری من از که خالی از هر نوع احساس د تیب ... به و عاری از هر نوع شعور و تفکر ... عمیق بود و بحال خودم از ر هگذر دیگر این حیات پر اضطرابی که ما لا مالاً براز آن از احساس های تند و اندیشه های عمیق و پر از حوادث و مصائب ...

# خانه فروشی

خانم گریمز پالحن ملایم گفت :  
«این ره‌ایستگاه را من هم دوست میدارم،  
آقای واتر بوری ، و از همین لحاظ تا جاییکه  
موسسه یاری می‌کند ، قیمت آنرا بلند بردم  
تا از یکطرف متسلی شوم و از جبهتی کسی  
نماند از شبکه هزاران دالر ، بان راه یابد...  
بدست می‌فرمایید خانم ... گمان نکنم  
مترقی باین شمایل ، پیش‌تراز ...  
زن معسر فریاد کشید :

«دیگر پس است ... من قبلاً بشما تصریح  
کردم که هیچ میل ندارم ساعات خوب زندگی  
خود را وقف جدال باشما کنم و برای ارزش  
بلند منزل منطبق بترانسم . اگر قیمتی را که  
من میخواهم ، خیال پر داختن ندارید ، موردی  
نبینم زیاد روی آن بحث نمایید ..  
اما ، خانم گریمز ، اجازه بدهید ...  
خدا حافظ آقای واتر بوری !»

خانم پیر از جایش حرکت کرد و طوری  
و نبود ساخت که که گویا بصراحت می‌گوید:  
دیگر چرا نشسته اید ؟... ولسی مشتری  
سجنگ تکان نخورد . وی خودش را جابجا کرد  
و گفت :

«یک لحظه صبر کنید ، خانم گریمز ...  
صرف یک لحظه کوتاه : گرچه میدانم که  
تسلیم شدن باین قیمت گزاف ، کارا حقیقتاً  
صحت ، ولی من می‌پذیرم ... بلی خانم ، من  
حاضرم هفتادو پنج هزار دالر در بدل این  
ممبرگین بپردازم ..»

زن سالخورده یک لحظه بسوی او دید. بعد  
سوال کرد :  
«آیا نزد خود سنجشی کرده اید ؟ مطلب  
این نیست که آیا این اقدام شما نتیجه یک  
فکر عمیق است و یا صرف احساساتی شده  
است ؟»

«نه ، من تصمیم خودم را گرفته ام . پول  
بسیار کافی دارم . اگر شما بقول خود تان  
ایستاده اید ، من حاضرم ...  
خانم گریمز لبخندی زد . آهسته از جا  
بخواست و گفت :

«ایمونا د حالا دیگر یقیناً سرد شده... یک  
گلاس برای تان می‌آورم و بعد میخواهم مطالبی  
در شان شما بگویم ..»

مشتری فریب قبل از آنکه ایمونا د راسر  
کنند ، دستمال شکر و رنگ پاک کرد . مایع زرد  
از دستمال شکرین همینکه از گلویش فرود رفت ،  
و در دهان او جان تازه ای یافت . خانم گریمز دوباره  
خستگی را چوکی مپواره‌ای نشست و گفت :

«این عمارت که از سال ۱۸۰۲ باینطرف  
توسعه یافته ، فامیل من شامل شده ، پانزده سال  
قبل از آن تاریخ اعمار شده است . با مستثنای  
ل خوشبختی ، همه اعضای فامیل من در اتاق  
خوبی که بطبقه دوم عمارت ساخته شده ، تولد  
زده اند ..»

«با آنکه من از نظر تربیت با سایر اعضای  
فامیل تفاوت فاحشی نداشتم ، ولی خیالات  
بسیار و احساس نو پسندی و گرایش بظاهر  
بحال جدید تمدن ، فکر شفاخانه و زایشگاه و زایمان  
بحال سبک جدید را در مغز زنده ساخت ...  
پس زدن نگاهش را بسطح اتاق رها کرد  
حقری پس از اندکی مکث ، افزود :

«... بالاخره ، بعد از تولد پسر (میشل)  
مترقی برگزیدم ... من می‌فهمیدم که منزل من  
بجمله ساختمانهای مستحکم شهر نیست ، ولی  
هنگامی دیگر برای من خیلی ناگوار آمد که تپکو  
مالی بپراز آب یافتم ... از آن تاریخ به بعد ، تپکو  
بگوش خشک نشد . آرون معتقد است که  
بعضی از اعضای عمارت خوب پوشش را نیز مورثانه خورده  
نمی‌باشند ... باوصف اینهمه گسرها و  
فناقی ، من این خانه را دوست میدارم ،  
بمیدید ؟»

واتر بوری اظهار کرد :  
«بلی ، بلی ، خوب فهمیدم ..»

پیرهن بفرمایش ادامه داد :  
«وقتی میشل نه سال داشت ، پدرش چشم  
از جهان پوشید . آنوقت شدیداً بمضیقه  
اقتصادی بودیم . علاوه بر آنکه من از ناحیه  
دست دوزی عایدی بدست می‌آوردم ، قسمی  
از پول تقاعد پدر متوفایم وسایل زندگی را  
تیه می‌کردم . البته نمیشد امش را یک  
زندگی مرفه و سعادتمند گذاشت ، ولی بجهت  
حال مایوس نبودم ... میشل بعد از فراغ  
مدرسه از شهر کوچک ایوی کارتر علی‌رغم  
تمایل من - بیرون رفت . خوب ، میدانید ،  
بچه‌های این زمانه را نمیشود پایند و نصیحت  
و منطق پیروانه بسادگی براهی کشید که خلاف  
مسیر ذوق و هیجانات این سن و سال است ..  
میشل بشهرهای بزرگ میان توده درمظاهر  
بوقلمون غرق شد و اینکه او به چه کاری  
مشغول بود ، نمیدانم ... ولی او مرتباً بمن  
پول می‌فرستاد ..»

چشمان پیرهن پر آب شد و ادامه داد :  
«نه سال تمام میشل را ندیدم ... البته  
تحملش مشکل است و مشکلتی از آن اینک  
یکروز بخانه برگشت برای رفع یک مشکل  
خودش ...»

واتر بوری چیزی نمی‌گفت و تنها بطور ثابت  
بچشمان خانم گریمز میدید .  
فرودش پیرهن که در اندوه حکایت غم‌انگیزش  
فرورفته بود ، مسلسل حرف می‌زد :

«من نمیدانستم مشکل پسرم تا چه حدی  
بزرگ است او دفعات در نیمه شب وارد منزل  
شد ، رنگش پریده و قیافه اش لاغر بنظر  
میرسید . یکس سفری سیاه‌رنگی با خود داشت  
وقتی می‌خواستیم یکس را بردارم ، قریب  
بود با مشت بسینه‌ام بزنند ... بلی ، او  
میخواست مرا بزند ، مادرش را ، کسی را که  
نه سال تمام در انتظارش بود ، کسی را که با  
عصا و وجودش او را پرورده بود !  
خلاصه او را مانند زمان کودکی اش به بستر  
بردیم ... و در طول شب آواز گریه اش بگوشم  
میرسید ... بلی ، او میگریست ، نمیدانستم  
چرا ؟»

روز دیگر از من خواهش کرد ، چند ساعت  
از منزل دور شوم و او را تنها بگذارم .  
اینکه چه منظوری دارد ، هیچ حرفی نزد ولی  
هنگامیکه در ساعات عصر همانروز بخانه  
برگشتم ، از یکس سیاه سفری پسرم اثری  
نبود ..»

چشمان مرد چاق که از بالای گیلانس ایمونا د  
بسوی زن سالخورده میدید ، بزرگ شد :

«این دیگر چه معنی دارد ؟»  
زن معسر با همان لحن بیشین جواب داد :  
«در آن وقت معنی آنرا ندانستم . ولی بعد  
بعادت و حشمتی بی بردم که سراپایم را  
مرتضی ساخت : آنشب مرد ناشناسی بمنزل  
ماند و من اصلاً نفهمیدم او چگونه وارد شده  
است ؟ فقط وجود او را در اتاق میشل وقتی  
درلا کردم که آواز آند و بصورت مغشوش  
بگوشم رسید . گوشم را بدر دوختم تا از  
ماجرای چیزی دستگیرم شود ... لااقل بفهم  
که جگر گوشه ام به چه مشکلی مواجه شده  
است . اما من صرف فریاد ها و تهدید هارا  
شنیدم و بعد ...»

خانم گریمز خاموش شد و شانه هایش پایین  
افتاد . قطرات اشک از چشمانش فرو ریخت  
و بعد ادامه داد :

«... و در آخر صدای شلیک بگوشم رسید ،  
شلیک یک تلفنججه ... و همینکه باعجله وارد  
اتاق شدم ، پنجره اتاق خواب گشوده بود  
و از مرد ناشناس اثری دیده نمیشد ... و  
میشل ؟ ... او بروی زمین افتاده و مرده بود ..  
آواز چوکی مپواره‌ای بلند شد و لحظه‌ای  
بعد خانم گریمز گفت :

این حادثه دو پنج سال قبل رخ داده ، بلی  
پنجسال تمام درین اندوه بی‌پایان سوختم ..  
در آن لحظه غم‌انگیز بقدری ماتم زده بود که  
اصلاً ندانستم چه واقعه رخ داده است ، ولی  
پولیس ماجرا را برام حکایت کرد . ماجرائیکه  
در دانتگیزتر از حادثه قتل پسرم بود . پولیس  
شرح داد که میشل با مرد ناشناسی ، به دستگیری  
هم مرتکب جنایتی شدند ، جنایت بزرگ و  
ودهشت انگیز ... و درین جنایت میشل و آن  
همدست ناشناس وی ، صدها هزار دالر را  
بسرقت بردند .

میشل نوتهای بزرگ و میان یکس سیاه  
سفری میریزد و از محل حادثه فرار میکند  
او میخواهد از آن ثروت سرشار به تنهایی  
استفاده کند ... برای پنهان ساختن آنچه  
بسرقت برده بود ، محل مطمینی چزمظفی‌گاه  
منزل دور القادیه مادرش ، وجود نداشت  
میشل پولپارادهمین عمارت قدیمی و شکست  
خورده مظفی مینماید ... در چه نقطه‌ای ؟  
ایش را دیگر نمیدانم و تا امروز از آن اطلاعی  
ندارم ..»

زن سالخورده لحظه‌ای خاموش شد و بعد  
از سر تعذر افزود :

«وقتی مرد ناشناس - همدست پسرم -  
ختم جنایت سراسیمه بسراغ میشل می‌آید  
تا سهم خودش را بردارد ، می‌بیند از پولها  
اثری نیست . بین شان گفتگو میشود و بعد

## ۲۱۵ مغز پاتی ؟

### واک اوژواک

هر کلی کبیری اوپه یقین سرمدی ملی شو چه نیکمرغی ز موزن په بر خه  
ده، دملت دمادی او معنوی ملا تپ او عملی همکا ریو په برکت به زمونن  
تولی عغه بسمانسی، اقتصا دی کمزورتیا او نیمگر تیایوی لیر ی شی  
چه همیشه ورسره لاسراو گر یوانو

زمونن ولس دغه او سنی حال نیک فال نیولی او په رنیتیا چه طبیعی  
مساعدت هم دده نیک فال بنه مثال گر خیدلی دی، مثلاً خه مو ده مخکنسی  
په ننکر هار کنسی دکر کرونندی لپاره او به کمی وی او کرونند کرداو بو  
دنشتوالی له کبله سخت په تشویش کنسی وو، مگر دسرطان په (۲۷)  
نیتیه هلته داسی یوباران و شو چه دوازه بی هم هواسره کره او هم د  
فصلونو او با غو نو دپاره کافی او په پیدا شو، دغسی بازارو نه تر اوسه  
پوری خوخلی تکرار شوی دی چه دنیک فال بنه مثال حساب کنسی شی  
په کند هار، تکاو او نورو خایو کنسی دانارو ونی دو مره بارداری دی  
چه ددی طبیعی مساعدت خخه هر خوک وایی چه وگوری سپن کال  
زمونن فال خومره نیک او په زده پوری دی. موزن ددی نیک او بنه آغاز  
پراونه درسیدود پاره خوشبین خخه چه متیقن یودلوی خدای په مرسته  
او ددی خاوری دصالحو و گرو دنه ستری کیدونکو هلو خلو په اتکا د  
نولنی دیوالی او ورورگروی په برکت دافغانستان د تاریخی افتخاراتو  
په استناد او دسپیخلی عقید ی اوزادت په رها کنسی موزن د هیواددغه  
بیرته پاتی کاروان داو سنی زمانی دگر بندی حرکت په سرعت سره  
دمقصد پراوته رسوو .

دجمهوریت دلو مری ورخی په اولو شیبو کنسی می داد زره خبری د  
یوی ترانی په ژبه هم خرگند کری چه دچنگا بن (۲۶) و رخی په  
سپار کنسی درادپونه خپور شودلته بیاهم دانکی ویل غواړم چه:

گوره (انتظاره) داوطن فدا کاری غواړی  
کار غواړی زحمت غواړی، ولس سره یاری غواړی  
تولو وطنوالو لره دغه دی پیغام زمونن  
دانبسکلی نظاماً زمونن، دانوی نظام زمونن

### مردانیکه با حادثه...

کسی سکوت میکند و بعد اینطور میگوید: - یکروز صبح کسی ناوقت تراز خانم برآمدم. در سرویس ها بیروپارزید بود. ازجانبی پاران هم بهشدت میبارید. تکسی بی را صدا کردم و از او پرسیدم که تا شهر مرابه چند میبرد تکسیران در جواب گفت که سوار شوم پروا ندارد. من هر چند اصرار کردم دیدم درپور با کلمات احترام آمیز گریه اش را تعیین نمیکند و میگویند که هر چه دادم پروا ندارد. منم سوار تکسی شدم. و از کارته چهار به مقابل وزارت مالیه آمدم در آنجا یک نوت پنجا افغانستانی برایش دادم به انتظار نشستم تا بقیه پولم را برآوردند. دیدم تکسیران به اصطلاح خب خود را زده. کسی صبر کردم. دیدم درپور دلپس دادن پول را ندارد. آخر مجبور شدم به او گفتم: من پول میدم نداشتیم بیست افغانی آنرا بردارید و بقیه را بدهید.

درین لحظه مرد آمد میبکند و میگوید: آنروز پیش از (۲۰) دقیقه با تکسیران زبان زدم. ولی او بقیه پولم را پس نداد و گفت که گریه اش درین روزیاری از پنجا افغانی کمتر نمیشود. اما جالب اینجاست که وقتی به اداره رفتم در آنجا هم غیر حاضر شده بودم. خوب این بود درد دل یک همشهری ما که از تکسی و تکسیرانان داشت تا لامبرای حمید تکسیران را برایتان قصه میکنم: صبح زود است ... باد تنگی میوزد ... مردی با عجله مقابل تکسی بی را میگردد و بعد زن جوانی را به مو تر سوار میکند. تکسی با سرعت بسوی شفاخانه در حرکت مینماید صدای تاله های زن جوان و گریه مرد همراهش دل راننده را آب میسازد. آهسته آهسته تاله های مریض خاموش میشود و دقیقه بی بعد دیگر از او هرگز صدایی بر نی آید. آنکه است که فریاد مرد در آن صبح فضا را پر میکند. تکسیران مو تر را توقف میدهند. بعد آمدن هم از شدت تازگی گریه بیوش میشود. تکسیران میماند بایک بیوش و یک برده ....

این بردگفته های حمیدالله تکسی را ن اومی افزایش: آنروز پیش از یکساعت با مرد و جسد زن به کوچه های محلی که آنها را به مو تر سوار کرده بودم گشتم تا منزل شان را پیدا کرده و اقارب آنها را مرد بیوش و مرده زن را گرفتند ... من نمیدانم که آن زن چه مریضی داشت که در بین مو تر من بود. اما بخدا تازگی که آن مو تر را داشتم یک لحظه هم حالت مرده و چهره غمزده شوهرش از برابر چشمم دور نمیشد بالاخره مو تر را فرو ختم و این تکسی را خریدم ....

### زمین لرزید و...

شناختند. آنها باین محل آمدند تا بچشم این حادثه عجیب را مشاهده نمایند. یک مرد هفتاد ساله ساکن نانوت که پیشه تگری بافی دارد حدود شبیه چنین حادثه را چند سال پیش بغاطس آورد. و در مدت مساحت از زمین در همین قسمت باثر لرزه فرو رفت اما بیچ رنگی آب از داخل آن مفاک فوران و تجمع نکرد. نظر به اعتقاد مردم تایلند باید هر

### آهسته تر بران

بشدت نسبت به بیشتر تعقیب میشود در آنجا باید رانندگان تکسی و مو تر های سرویس که تحت اشتباه کمبود عضوی باشند در هر شش ماه مورد معاینه قرار میگیرند و در صورت مو تش معتقد است به تعداد اشخاصی که چهار ساله که دوا طلبانه فور مه های ترفیع خود را واپس میدهند بتدریج افزود میشود آنها مراجعه کرده میگویند: تصور میکنم که از عهده اینکار دگر برآمده نمی توانم وزارت پست قدر ل از روی تجارب ولایت پاور استنتا جهایی کرده است. کسانی که پیر تر از شصت ساله باشند همه ساله مورد معاینه قرار میگیرند علاوه مفتشین در اثنای رانندگی از راننده ها مراقبت میکنند و همیشه راپور می دهند.

در آلمان تقریباً از جمله پنج هزار راننده مو تر های سرویس هیچ کدام معمر تر از شصت سال نمی باشد با اینهمه برای اطمینان خاطر از طرف داکتر در هر نیمه سال معاینه مالی اشکالی راپیش نمیکشد و اگر یک دراپور احساس نماید که قادر به ادامه کار نمیباشد در آنصورت برای چنین اشخاص رانندگی اکیدا قلعن است.

آنچه برای خدمات عامه مناسب است برای رانندگان مو تر های سرویس هم اعتبار داده می شود. نظریه قانون فدرالی کسانی که باشند، حق رانندگی مو تر های حد اقل بیست و سه سال داشته سرویس را دارند اما داکتر مو نش معتقد است که حداقل سن راننده باید قید کنند اما مقامات ترا فیکسی مدعی هستند که کسی درین باره تاکنون فکری نکرده بود.

حادثه طبیعی در قبال خویش تا سیرات روانی و قدسی داشته باشد بناء بعقیده آنان آبی که درین مساحت در داخل فرورفته کمی زمین تجمع کرده است مظهر تقدس این محل شده میتواند و آب مذکور شفا دهنده و پاک است. مردم تایلند با سبیل ها و ظروف پلاستیکی به قصد غسل و آب تنی درین حوضچه طبیعی می آیند. آنها از این آب بهیث آب چشمه شفا یا عوض دوا استفاده میکنند و طرفه اینکه اغلب خوشبیا و ران تایلندی برای تبرک نیز مقداری از این آب را بخانه خود می برند اما بار جود اینها در میزان آب کاهش رونما نمیشود و حوضچه طبیعی همچنان ملو از آب است.

### بوژورا

شاید برآستی باکا نیلا ازدواج کند. میخواست بخانه گانیلا رفته بالای او حمله کند رویش را بانخن های خود پاره نموده موهای سرش را بکند و بعد او را بقتل برساند ولی دفعتاً بفکر می افتاد و آرام میشد. بدون اینکه چیغ بزند و دیوانگی کند همانطور می ایستاد و بفکر فرو میرفت. تقریباً اراده خود را از دست داده بود تصمیم می گرفت ولی اجرا نمیکرد. بعد کاری میکرد که اصلاً درباره آن تصمیم نگرفته و با اراده نموده. بادست های خود رویش را پوشانده گریه میکرد. اشک هایش سرآزبر میشد. با خود فکر میکرد که چگونه این گانیلا خارجش اوست ولی گانیلا مالک هر چیز بود. ثروت مند بود و بایک زن گولی نمیتوانست مقایسه شود بوژورا چگونه میتواندست با او به رقابت برخیزد.

بوژورا با خود میگفت: خوب ... بگذار آندو با هم ازدواج کنند آنها برای هم دیگر ساخته شده اند... وقتی با هم ازدواج کردند خودم رفته برای شان مبارک باد میگویم. ولای شان را میگیرم... موهای طلایی گانیلا را نوازش میدهم و محبت او را جلب می نمایم. صرف برای اینکه مرا بگذارد بخانه اش بروم و دروازه خود را بروی من نبندد تا من بتوانم گاهگاهی ولو ازدود و اسبیلچورا ببینم.

او تمام شب تفوییده بود. خیال میکرد از کوچه صدای پای اسبها بگوش میرسد صبح وقتی که بیرون برآمد طفل خود را هم در پشتش بسته بود. مثل سایه قدم بر میداشت و نمیدانست بکجا میرود. صدای گریه ها بگوشش رسید. صدای گریه زنها ... مثل اینکه این صدا تمام قریه را فرا گرفته باشد. بوژورا بخود لرزید زیرا صدای گریه از طرف خانه و اسبیلچو بیشتر می آمد. او صدای گریه مادر او را تشخیص داد. آسبایی که در اطراف خود میدید شروع کردند به چرخیدن. تمام بدتش میلرزید. به مشکل خود را تا خانه رساند و نزدیک کلین نشست. از بیرون مردم میگذشتند و باهمدیگر صحبت میکردند ولی او ازین نجواها چیزی نمی فهمید دفعتاً مثل اینکه در خواب می بیند آواز پای میندورا شنید که به معاون خود میگفت:

### درد دل جوانان

سکتگی در تحصیل از ش معذرت بخواهم اما او تمام حرفهای مرا نادیده گرفته و هنوز هم پافشاری میکند تا به این ازدواج که از نظر شخص خودم بکلی نا میمون است تن در دهم و تا حال صرف همینقدر توانستم که تنها مادرم را قانع بسازم اما از روزیکه مادرم به اصطلاح با منست پدرم با او نیز سر ناساز گاری را گرفته و او را محکوم به تحریک من میسازد.

حالا که بی نهایت بیچاره شده ام این مطلب را بشما نوشتم که به نشر برسد تا پدرم با مطالعه آن و درک حقیقت موضوع و نقاط اساسی ازدواج در شرایط امروز ازین غم من منصرف شده دیگر باعث درد سر خود، من و خانواده اش نگردد. م. رحیم از کابل

کارهای خداوند است پینو ... کارهای خداوند است. هیچکس نمیداند که چه چیزی وجه سرنوشتی در انتظار اوست ... اجل هم عجب چیزی است ... انسان مثل ماشینی است یک روز میسکند و از کار بازمی ماند ... این بین واسیلچو چگونه رفت ... او نه ... اسپ هایش ماند ... اسپ او را با کلاهش آوردند ... او را در بندر او را با بقتل رساندند کار های خداوند است پسر م. بوژورا حرف های او را شنید ... دفا یعنی چند در همان حال باقی مانده بود. بعد از کوتاه ترین راه از قریه برآمد. اول بهار بودو بیابان نو سبز شده بود هنگام غروب بود و کوه سر خرنگ بنظر میرسید. بوژورا راه فیروستان را در پیش گرفت. درجائی یک روشنی بنظرش رسید چون پیش رفت گانیلا را دید. او گریه نمیکرد لباس غزا بتن او بود. بوژورا نسبت بوی در دلش نه احساس دلسوزی داشت و نه حسادت. دردی بزرگ را در اعماق قلب خود احساس میکرد. از کنار گانیلا گذشته به راه خود ادامه داد. مثل آن بود که کسی او را بدنبال خود میکشد. بعضی ها او را دیده بودند که باطل خود روان است. برای میرفت که بدریا چ منتهی میشد او از جنگل گذشت. کنار آن سنگ بزرگ که اطرافش را آب احاطه کرده بود رسید. انجامزون و خموش نشست و زانوهایش را در بفل گرفت. او با او تماشا میکرد. آب صاف و شفاف را. هوا بیشتر تا رنگ شد در برابر چشمان او تاریکی قرار داشت و سیاهی. چنین بنظر میرسید که به هیچ چیز فکر نمیکند. اوحسی صدای امواج را هم نمی شنید. یک وقت طفلش که در عقب او بود گریه کرد. او طفل خود را از روی سر برداشته در بفلش نشاند. ناگهان سیل اشک از چشمان سیاه و زیبایش سرآزبر شد. برای اولین بار بعد از اینکه به جوانی رسیده بود به آواز بلند گریه کرد تا باشد که اندکی رنج خود را با فریاد ریختن اشک فراوان کم بسازد. تاریکی کم کم به روشنی مبدل شد. آب بنظرش روشن گردید. شفاف مثل آینه. در آن آسمان آبی رنگ و باره ابرهای سفیدش را دید. تصور خود را هم دید و در کنار تصویر خود او را هم دید. او و اسبیلچو بود...



پروین توده کی وفات المناک مرحومه پروین جوان را به فا میلش و بخصوص به برادر محترم سید رحمن توده کی جکتورن هوایی صمیم قلب تسلیت گفته روح آن مرحومه را شاد میخوام.

### حضرت ابو بکر صدیق

روز کو سفندان ابوبکر (رضی) میجرا نیدو از طرف تنب نزدیک غار برای شان شیر تهیه میدید . حضرت ابوبکر صدیق (رضی) در جنگ بدر احد و غنق صلح حدیبیه خیبر فتح مکه چنین طائف تبوک و غنچه الوداع اشتر اک نموده از جمله نخستین کسانی بود که در شتاعت مالی (غزوات) مبادرت میورزید . چنانچه حضرت عمر رض میگوید پیغمبر اسلام ما را در جنگ تبوک به اعانه تشویق فرمودند و نصف مال خود را احضار کردیم و با خود گفتم که امروز از حضرت ابوبکر سبقت خواهم کرد در پیش پیغمبر اسلام که گفتند آیا چیزی به ما میلست گذاشتی ؟ گفتم مانند آنرا حضرت ابوبکر (رضی) را دیدم که تمام دارائی خود را آورده پیغمبر اسلام گفتند که اما به متسو بیت چیسزی کلا شتی . در جواب گفتند خدا ورسو لش را به اوشان گذاشتم و گفته رسول خدا واقعا بجا است که فرمودند مال احدی مانند مال ابوبکر بمن نفع نرسا نیده است . در مورد تواضع حضرت ابوبکر (رضی) میگویند که قبل از احراز مقام خلافت بقبیله خود کوفسندان شانرا میدو شید وقتیکه بمقام خلافت رسید کتیز کی از قبیله گفت . حالا ابوبکر کو سفندان ما را نخواهد دو شید این خیر بسمع ابو بکر (رضی) رسید گفت در وضع ابو بکر تفری رخ نفاده اکنون هم حاضر است که این کار واکند .

در باره احراز خلافت شان مینو یسند هنگامیکه حضرت پیغمبر اسلام وفات نمودند مسلمانان بخاطر انتخاب خلیفه اجتماع نموده باهم مشوره میکردند حضرت عمر (رضی) به یا خاست و بحضرت ابوبکر (رضی) گفت آیا پیغمبر اسلام ترا فرموده بودند که ما را امامت کنی ؟ پس تو خلیفه ما نهستی و ما بتو بیعت میکنیم سپس دست بیعت دراز کردو دیگران نیز با پیروی از حضرت عمر (رضی) بیعت نمودند همان بود که حضرت ابوبکر بحیث اولین خلیفه اسلام انتخاب شدند و در نخستین بیایه خود گفتند بعد از حمد و ثنا اینکه مرا که نسبت بشما بهتر لیستم خلیفه انتخاب کردید اگر مرا در حق

هنگامیکه اجازه مهاجرت برسول خدا از یثرب پروردگار بشارت شد و موضوع رابه ابوبکر صدیق (رضی) اخبار کردند مو صوف فرط سرور بگریه آمد مصاحبت رسول خدا را نعمت بزرگ میانگاشت همان بود که در صورت مخفیانه به استفاده از تاریکی شب مکه را ترک ومدت سه شبانه روز به غار حبل طورین پنهان بودند که فرقی مرقدر کوشیدند و او شانرا دریابند مگر موق نشدند و حتی غار رسیدند درین اثنا حضرت ابوبکر (رضی) به ازنگران شد که میباید بحیث آنحضرت وصی گفته داده شود لی پیغمبر اسلام او را بیعتن داده گفت ای ابو بکر غمگین مباش با خدا با ماست از شتید این سخن اطمینان قلب ابو بکر (رضی) تاری گشت در آنکه دشمنان فا صله زیاد نداشتند و اگر قسمت درونی غار می نگرستند البته با رامید یدند قرآن کریم باوضاحت کامل شروع را چنین حکایت میکنند که اگر خدا نکتد رسول رابه تحقیق نصرت داد .

بنا الله هنگا میکه بیرون کشد اور آنا نکه فر بودند در حالیکه دوم تن از دو بود شیکه هر دو در غار بودند آنگاه که گفت رسول برای رفیق خود غمگین نشو بیشک الله همراه ماست پس فرود آور د الله لشکن خود را بروی تو ریخت داد او را بلسکر ای که نمید ید آنرا .

ای آیه کریمه دلالت بر علوم مقام حضرت ابوبکر (رضی) مینماید وینما یند باقر رسول خدا (ص) اتحاد تام برا یش داشت البته بحیث همسفر انتخاب نمید در چنین سفریکه احتمال تلف شدن درونی شان یقین بفریب بود از اعتماد حضرت (ص) به ابو بکر (رضی) آنهم درگاه او را احترام میکرد مقامش را بلند شاست و در نماز او را نائب و خلیفه خود ین فرمودند و گفتند : اگر من در زندگی است انتخاب کنم البته ابو بکر را خواهم ید .

دروقت هجرت رسول خدا (ص) اولاد ابوبکر (رضی) باغلا مش نیز د رین کمک ادو هم بودند چنانچه غایبه و اسحاء دختران یسیان طعام تهیه میکردند و عبدالله پسرشان مرحوم در بیان حوادث مکه در پایان روز برای شان خیر می داد حتی غلام شان از طرف

### آخرین دیدار

جنگ در اطراف پنوم پن برمی آید که قوای طرفدار سپانوک برای آخرین پیکار جهت اشغالی کامل پنوم پن توتیبات میگیرد و این ترتیبات تا حد زیاد شبیه حمله به پرلیسن و آخرین روزهای جنگ جهانی دوم است باین وصف وحشت عظیم مردم شهر را فرا گرفته است زیرا آنها ازین هراس دارند که اگر ما ر شال لون نول به د فاع از شسپر بیسر دازد و جنگ در کویچه هاوخیابان ها ادامه یابد تعداد کثیری از مردم تلف خواهند شد مخصوصا که در پس اواخر بر نفوس پنوم پن نیز افزوده شده و عددها از مردم از شهرهای اطراف به پایتخت و آورده اند عجالتا این شهر بیش از دو نیم ملیون جمعیت دارد . عمال مارشال لون نول از کثرت نفس استفاده کرده و حتی در آخرین روزها خوراکی باب وسایر احتیاجات مردم رابه بازار سیاه می فرودند و ازین راه نیز در آخرین روزها سرمایه هنگفتی بدست می آرد و بقول اکثر روز نامه نگاران حتی حقوق عساکری واکه در مقابل قوای سپانوک جنگ می کنند نیز بچیب خسود می کنند .

باین وصف وضع در پنوم خیلی وحشت انگیز است . آخرین تلاش مارشال لون نول نیز بنظر خواهد ماند .

زیرا وقتی بمباران امریکا قطع گردد وانگهی دیگر جلوحمله سبیل آسای قوای سپانوک را نمیشود به آسانی گرفت و اکنون که فرجام این جنگ معلوم است بهتر آن است که امریکائیان حتی در آخرین روزها مستقیما با سپانوک داخل مذاکره گردند و بخاطر جان و مال بیش از دو نیم ملیون نفوس پنوم پن از خونریزی درین شهر جلوگیری کنند .



دامتیاز خاوند :  
د مجلا تو نشراتی مو سنسه  
دموسسی رئیس :  
سراج الدین وهاج «توخ»  
تلیفون : ۲۳۸۳۴  
مسؤول مدیر :  
حسین هدی  
ددفتر تلیفون : ۲۶۸۴۹  
دکور تلیفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)  
دچاپ مدیر : طورانشاه شپیم  
دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :  
روستا باختری  
فوتو را پورتر : مضطلی وژیروی  
عکاس : محمد ظاهر یوسفزی  
پته : انصاری واپ  
داشتراک بیه  
به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر  
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی  
به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

حقیقت دیدید یاری کنید و اگر باطل دیدید مانع شوید آنکه مستحق است در نزد من قوی است و در تمامی امور از خداوند یاری میخواهیم .

حضرت ابو بکر (رضی) در مقابله با مدعیان دروغین نبوت مرتد ها و گروهی که از دادن زکات امتناع ورزید بودند مو قف ثابتی داشت چنانچه مدعیان نبوت اعلام جهات نمود و در باره زکات و اخلاص گران چسا د نمود و در اداره مانعین زکات و اخلاص گران جهاد مانند بکر کامل در مقابل مرتد ها و مستانعمین زکات پیروز شد . همچنان حضرت ابو بکر (رضی) سیاه اسامه بن زید را که پیغمبر اسلام قبل از وفات شان جهت نشر اسلام تهیه میدیدند ولی اجل مهلت شان نداد تنظیم بخشید وقتیکه خلافت به ابوبکر (رضی) تعلق گرفت به اعزاز سیاه امر داد و با اسامه جهت وداع در حالیکه اسامه ستو از حضرت ابو بکر پیاده بود تا منزل سیاه رفت درین اثنا سیاه به حضرت ابوبکر (رضی) گفت ای خلیفه رسول خدا قسم به خدا که شماسوار خواهی شد و من یائین خواهم آمد .

حضرت ابو بکر در جواب گفتند تو فرود نخواهی آمد و من سوار نخواهم شدو آیا لازم نمی بینی که ساعتی با ما هم در راه خدا گرد آلود شود همچنان حضرت ابوبکر (رضی) بخاطر اظهار قوت اسلامی و حما یت آن از دشمنان به بلاد فارس و روم سیاه تهیه دیدو بالا خره این خلیفه صادق و شجاع اسلام طبق گفته ابن اسحاق در روز جمعه هفتم ماه جنادی الاول ۱۳ قمری مطا بسق ۲۳ اگست ۶۳۴ م بعمر ۶۳ سالگی بعد از خلافت دو سال و چند ماه چشم از جهان پوشید و نماز جنازه اش را حضرت عمر (رضی) امامت نمود .

حضرت ابو بکر (رضی) مرد متین و دارای اراده قوی بوده به پیروی از قرآن و سنت رسول خدا نمونه بزرگی میان مسلمانان محسوب میشوند . حضرت ابو بکر (رضی) با وجود یکه با پیغمبر اسلام ملازمت زیاد داشت احادیث بسیاری جز ۴۲ حدیث متفق علیه بخاری و مسلم روایت ننموده است که امام بخاری ۱۱ حدیث مسلم یکحدیث را بصورت انفرادی روایت کرده اند .

### خوانندگان عزیز

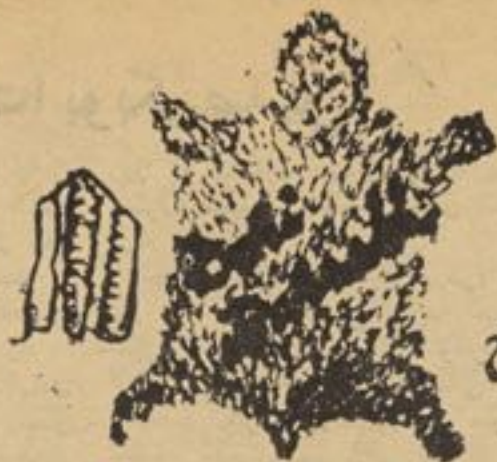
دی پس این دختر را که همه چیز خود را از دست داده است دوباره به شپس می آورد و در نقطه از موتو پایان کرده و به دست سر نوشتش سسر نوشتی که وی برایش آفریده است می سپارد و خود به عقب گل دیگری می رود تا از یش بکنند و پریش نماید .

همسایه ام حکایت میکنند که این جوانک برای وی گفته است که : این دختر سه چهار روز مرا سسر گردان کرده و به خوشی خود با من آشنا نشد از همین سبب از زور کار گرفتم و سزایش را دادم .

خوب حالا شما بگوئید : آیا واقعا سزای دختر های پاک همین است آیا این دختر چه گناه داشت البته ممکن است با پوشیدن لباس های تنگ بدن نماو کوتاه رفتن و های جلف و سبک و غرضه کردن آنها م هوس انگیز خود دل هوس خواه جوان را برین از اشتیاق نموده باشد ... ولی آیا این عمل دختر از گناه جوان کاسته می تواند پس مصنوعی نبی که ما از آن دیروز حرف می زدیم کجا بود ؟ ویولیس چرا گذاشت حسی اگر واقعا نازده وی هم میبود در روی بازار سیلی بارانش نماید . حقیقت اینجا بود که دیروز قانون زور حکم می راند ویولیس هم در خدمت زور بود و صرف حرف زور را می شنیدند تقدائم ... بدبختی کدام یک از اینها

آخر درین اجتماع ما همه انسانها نیستیم و همیشه راه سعادت برای انسان بسته نمی ماند .

ع.ک. «بغرا»



## شرکت سهامی صنعتی دری بازساخت

پوست گوسفندی، بزی، و گاوی (پیکل گوسفندی، بزی، و گاوی) و بلوی گوسفندی، بزی و گاوی تهیه می‌دارد.

برای خدمت هموطنان و به منظور جلب بیشتر اسعار به کشور در سرطان سال ۱۳۴۹ شروع به فعالیت

نموده است. شرکت سهامی صنعتی دری بازساخت در ساحه‌های ذیل فعالیت مینماید:

چرم نیم پخته را بصورت (پیکل گوسفندی، بزی، و گاوی) و بلوی گوسفندی، بزی و گاوی تهیه می‌دارد.

شرکت سهامی صنعتی دری بازساخت پوست مواشی را پس از موی گیری و یک سلسله تغییرات با محلول‌های

کیمیای آماده ساخته چرم پخته می‌سازد، تا به خارج به قیمت بیشتر به فروش برساند.

شرکت سهامی صنعتی دری بازساخت، محصولات خود را به ممالک ذیل که عبارتند از، انگلستان، فرانسه

جرمنی، امریکا، لبنان، و از همه بیشتر به ایتالیا صادر مینماید.

شرکت سهامی صنعتی دری بازساخت، افتخار دارد اینکه نسبت به گذشته که پوست‌های مواشی بصورت

نادرست و خام به قیمت خیلی ناچیز بخارج فروخته میشد و به اقتصاد کشور لطمه شدید وارد میکرد. اما

امروز خوشبختانه بصورت خوبتر و درست‌تر عرضه شده و بقیه قیمت مناسب بفروش میرسد که این امر جهت

جلب اسعار مفید است و هم از پیشم، پوست مواشی، جهت صنعت قالبین بافی استفاده به عمل می آید.



# یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها ست.

یخچالها و دیپ فریزرهای فیلیپس یک دروازه‌ای و ۲ دروازه‌ای به ۲۱ مدل و سایز  
 های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچالهای فیلیپس قشنگ و بادوام  
 و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیستمی  
 یخچالهای فیلیپس با گرانتهی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و همیشه بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد.  
 محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت  
 ریکوردرها و غیره جهت آسایش و خوشی شما ،  
 نمایندگی فیلیپس ، نهائشگاه فیلیپس ، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.  
 آدرس : ۳۰ محمد جانخان وات ، تیلفو نهایی ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۸۸۰۴



طیارات بوئنگ جت د آریانا افغان هوایی  
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه  
نقاط جهان می‌رساند. برای پرواز خویش از

کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید

کلیه معلومات مزید لطفاً بلیغ شماره ۲-۳-۲۴۷۳۱-۲  
موسسه فرهنگی



# ARIANA

# AFGHAN

# AIRLINES



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**